زن در عصر جدید

اقتباس و نگارش ر. ذ. مور

از

زن و خانواده

تألیف

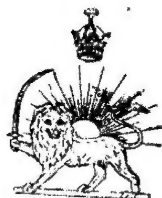
اوریزان اسوت ماردن

از نشریات شرکت تضامنی علمی

۱۳۱۸

چاپخانهٔ علمی

اداره نگارش
شماره ۶۴۱۴-۱۷۹۹۷
تاریخ ۱۳۱۸/۶/۱۰
ضمیمه ....



وزارت فرهنگ

چون درسی کتاب « زن در عصر جدید » برای دانش آموزان دبیرستانهای دختران سودمند است از اینرو برطبق رأی شورای عالی فرهنگ در سیصد و نود و یکمین جلسه مورخ ۷ فروردین ۱۳۱۸ بدانش‌آموزان دبیرستانهای دختران توصیه نمائید که کتاب نامبرده ترجمهٔ آقای رحیم نامور را بعنوان قرائت خارج از برنامه مورد استفاده قرار دهند.

وزارت فرهنگ

زن در عصر جدید

اقتباس از زن و خانه

بقلم

اور یزان اسوت ماردن

ترجمهٔ و نگارش ر. نامور

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی بطبع رسید

چاپخانهٔ علمی

فصل اول

۱ - زن در گذشته و حال

الفرد سوترو درام نویس انگلیسی میگوید : «زن برای نخستین بار در تاریخ نوع بشر به شخصیت وجود خویش پی برده است زیرا برای اولین مرتبه بمنزلهٔ یك عامل مستقل در زندگانی بر پای خواسته در راه کمال افتاده و اینك دارای افکار و ایده الهای مستقل و مخصوص بخود میباشد و بدینطریق اهمیت و تاثیر فوق العاده و نافذ شخصیت خویش را در حیات اجتماعی بمنصه ظهور میرساند .

قرن بیستم در هر یك از شعب فعالیتهای بشری ، در اکتشافات و اختراعات ، تکامل اجتماعی ترقیات پیشرفتهای معجز آسائی نموده ولی بزرگترین و عالیترین کشفی که باعث اعجاب و شگفتی تمدن وسیع عصر کنونی میباشد عبارتست از کشف شخصیت انفرادی جنس زن .

در کلیهٔ قرون و اعصار گذشته مرد تنها موجودی شمرده میشد که در دایره زندگانی درخور توجه و اعتنا بود ، درطی قرنهای متمادی جمعیت بشری زن را بمثابهٔ اهریمنی فرض کرده است که بشر را از وجود آن گزیری نیست ، حتی در خارج از دائره وظایف زناشوئی و مادری تا این اواخر بهیچوجه اهمیتی برای زن قائل نبودند بلکه آنرا بمثابهٔ بازیچه ای

می‌پنداشتند که غرض از ایجاد او تهیه وسیلهٔ تفریحی است برای مرد.

اصول تربیت و تعلیم زن‌او را برای خاطر مرد و مطابق میل‌مرد پرورش میداد ، طرز تولد و پرورش او ، تعلیم و تربیت او ، در اطراف یك مقصد دور میزد یعنی او را برای‌پرستاری ازمرد و فدا کردن‌آسایش خود در راه آسایش‌او آماده مینمود. زندگانی او ازخطی میگذشت که مرد در منتها الیه آن‌قرار داشت.

ولی در این عصر و زمان نهضت حیرت انگیزی پدیدآمده و زن‌نیز برای خود شخصیت و اهمیتی کسب میکند ، زن میفهمد که او نیز مانندمرد علاوه بر وظائف مادری و زوجیت پیام مشخص و جداگانه ای برای بشریت دارد و از این ببعد باید در دائره تمدن مأموریت عالی و مهم دیگری را نیز انجام دهد. زن عصر جدید براین اصل اعتراض دارد که وجود او باید در وجود مرد مستهلك بوده و بمشابهٔ خادمی برای تأمین مصالح‌مرد مورد استفاده واقع گردد.

قوانین و عادات و آداب اجتماعی فرسوده و قدیمی ما همه مبنی‌بر زور و قوهٔ بدنی و مادی بود و باین جهت جنس قوی کلیهٔ حقوق و امتیازات را بخود اختصاص میداد و جنس ضعیف در زیر بار های طاقت فرسا مینالید.

ولی تمدن گیتی که مراحل تکامل را می پیماید اینك بمرحله ای رسیده است که قدرت و نیروی جسمی و بدنی راحا کم وفرمانفرمای خود خود نمیشناسد ، عصر قوه حیوانی و بهیمی در گذشته ودوران حکمرانی روح و فکر و عصر آزادی و استقلال نفس فرارسیده است.

مادام که زن در ظلمت جهالت بسر میبرد طوق رقبت و اسارت نیز بر گردن داشت ، ولی علم و دانش زنجیر هائی را که او را مقید کرده بود از هم میگسلد ، زن باستعانت تفکر و سعی و مجاهدت از عالم نیمه بردگی که مدتهای متمادی در آن بسر میبرده خارج میگردد، رفته رفته بخود میآید و به تساوی حقوق با مرد که از مختصات موجودیت او است نائل میشود، بجای اینکه در عقب مرد راه برود و بمثابهٔ سایه او با او حرکت کند اینك دوش بدوش او و با او پیش میرود ، در میان تمام تحولات و تغییرات و نهضتهای نیم قرن اخیر هیچیك باندازه سست شدن زنجیرهائی که زن را در قید اسارت مرد نگاه میداشت شایان اهمیت و توجه نتواند بود . تعلیم و تربیت متناسب بزن استقلال اعطا مینماید ، برای اولین بار در تاریخ زن نیز لذت استقلال را می‌چشد ، قوت و نیروئی در خود حس میکند و مشاهده میکند که او نیز دارای یك سلسلهٔ استعدادهائی است که باید آنها را برای تکامل تمدن بکاربرد و دیگر تن باسارتها وقیود گذشته در نخواهد داد.

تعلیم و ترتیب روزنه کوچکی ازاستقلال بروی زن باز نمود ، اگر بتحصیل سایر حقوق مدنی موفق گردد درب استقلال چنان بروی اوباز- خواهد شد که مرد هیچگاه موفق باعاده اوضاع سابق نتواند بود ، پیشرفت وترقی زن باندازه قانون جاذبه حتمی و قطعی و الزام او راست . زن جای خود را در دایره زندگی احراز میکند و بدینوسیله نهضت عضیمی در در تمدن پدید میآورد .

یکی از بزرگترین جرائم اجتماعی جامعه بشری عبارت بود از نگاه-

داشتن زن در قید اسارت ـ تصور اینکه یك نیمه جامعهٔ بشری زمام سرنوشت نیمهٔ دیگر را در دست گیرد ، حدود وظائف او را مطابق میل خود تعیین کند ، عادات و اخلاق و روش زندگانی او را تحت نظارت خود قرار دهد ، برای او مطابق مصالح خود قوانین وضع کند ، خود را در کلیهٔ امور شخصی او مختار قرار دهد ؛ میزانی محدود برای تعلیم و تربیت او قائل شود و او را در هر یك از شئون و مظاهر زندگانی محتاج و متکی بخود سازد همانقدر که ظالمانه و عاری از اصول درستی و جوانمردی است بهمان اندازه ناپسند و نامطلوب میباشد .

ببینید در قید اسارت نگاهداشتن مادر های جامعهٔ بشری برای تمدن وبشریت چقدر گران تمام شده است . بجای این تحدیدات حقارت آمیز کـه موجب تضعیف روح و فکر مادران است بهتر این بود که بحد کمال از استقلال و حریت بهره ور گـردند ، مورد دقیقترین توجه و مراقبت قرار گیرند . آری بهتر این بود عالیترین فرصت تعلیم و تربیت صحیح بزن اعطا گردد زیرا سر نوشت جامعهٔ بشری بسته بوضع حال مادران افراد بشر میباشد . بجای اینکه مادران را درصف آخر جای دهیم سزاوار بود آنها را در ردیف جلو منشانیم ، سزاوار بود برای تامین صحت آنها تهیهٔ وسایل آسایش آنها ، تربیت فکری و عقلانی آنها بپیشرفت و تکامل معنوی آنها ، و تهیه موجبات نیکبختی آنها سعی کرده باشیم زیرا سرنوشت آینده جامعهٔ بشری را همین مسائل تعیین میکند . مادر باید از بهترین وسائل آسایش و فراغت استفاده کند و در بهترین و پاك ترین محیط تربیت شود زیرا تأثیر و نفوذ کلیه این عوامل در زندگانی طفل او

نمائی خواهدکرد .

کسانی که این نظور را میخوانند شاید تعجب کنند چگونه زن‌در طی قرون و اعصار گذشته در قید اسارت مقید بود، شاید تصور کنندد‌ر تمام این مدتهای متمادی مرد نهایت توجه را اززن بعمل آورده، رفتارش با او بسیار محترمانه بوده و مهر شفقت خودرا از اودریغ نداشته است ولی کسانی که با تاریخ سر وکار دارند میدانند این تصور بکلی از حقیقت‌دور است، اگر صفحات تاریخ حیات بشر را در اعصار گذشته ورق بزنیم در هر ورق باعلائم آشکار و بارز بامجاهده و کشمکش‌جنس زن مواجه‌خواهیم شد و خواهیم دید که هر صفحه با سرشك چشم و خون دل زن رنگین شده و خبر میدهد که زن چگونه با فدا کاری و ایثار نفس توانسته است بحصول این‌درجه آزادی و استقلالی که امروز دارد موفق گردد .

در یکی‌از آثار اولیورشیراینر تحت عنوان «رؤیاها» که در پیرامون‌ کشمکش و مجاهده زن برای رهائی خویش از قید اسارت نوشته شده تصویر مادرنژاد کنونی را توان دید که آهسته و با تحمل رنج و درد و بذل مساعی بسیار از خاك بر میخیزد و آهسته بر پای می‌ایستد و اکنون زن‌پای خود را در جای استواری گذاشته و با قیام خویش جامعهٔ بشری را وادار بقیام و پیشرفت میکند، زن اینك نیرو و توانائی خود را حس کرده از خواب دیرین بیدار شده هشیار گردیده و جا مقام خود را در دستگاه بزرگ آفرینش بدست آورده است .

زنان همهٔ کشورهای مختلفه گیتی اینك‌بوسیلهٔ تشکیل باشگاهها، مؤسسات سازمانهای گوناگون صف‌واحدی‌تشکیل داده وبا قدمهای استوارومقاومت

ناپذیر بسوی ترقی و تعالی روحی و فکری پیش میروند ، محافل و مجالس
ملی و بین‌المللی که هر روزه در یکی از نقاط مهم دنیا برای حل معضلات
مربوط بخاندان بزرگ بشری و تعیین سر نوشت آینده آن تشکیل میابد
چشم حقیقت بین جنس زنرا از هر صنف و طبقهٔ باز کرده است ، این
مجالس و محافل در تنبه و بیداری زن و تحریك روح ترقی و تعالی درآن
تأثیری بسزا داشته و چه از لحاظ کثرت عده زنهای ترقی دوست و چه
از نظر علو مقصدی که این جنس در پیش گرفته چنان استحکامی به نهضت
زنان گیتی بخشیده که نظیر آن در هیچیك ازصفحات تاریخ دیده نمیشود.
امروزه زنان مشرق زمین نیزاز چهار دیوار محصور حرم سراها قدم بیرون
گذاشته و بسایر خواهران خود ملحق میشوند و در این کشمکش و
نهضت دست بدست آنها داده وباآنها همصدا میگردند. همانگونه که دربرخی
ممالك احزاب و دستجات مخالف متعددی وجود دارند و همیشه با هم
در کشمکش و ستیز میباشند ولی در مقابل دشمنی که از خارج باآنها
حمله کند نزاع و مخالفت خود را کنار گذاشته و صف واحدی برای
دفاع تشکیل میدهند بهمانگونه زنان گیتی برای تامین خیر و سعادت نژاد
بشری باهم متحد شده دوش بدوش هم پیش میروند . در میان فرونت زنها
افکار و اراء و عقاید مختلف و احیاناً متضادی وجود دارد ولی مقصد
کلی و غایه امال همه آنها یکی است - ترقی و تعالی زن .

تمام عوامل دنیای گذشته زن را در محیطی که مخلوق موجودمرد
برد مستهلك می‌ساخت ، ولی اینك دنیائی که ازشخصیت مشترك و متقابل
زن و مرد ساخته شده آماده می‌گردد : در این دنیا هیچ صنفی نخواهد

توانست صنف دیگر را بقید اساوت و رقیب مقید سازد، در این دنیااثری از زبونی و زیر دستی در یکطرف و تحکم و زیر دستی از طرف دیگر نخواهد بود، بلکه دنیائی خواهد بود مبتنی برتساوی کامل و اشتراك مساعی صمیمانه برای تأمین خیر و صلاح نژاد بشر

گرچه مرد در اعصار گذشتهٔ زن را مطابق احکام و اوامر آسمانی پست‌تر از خود میدانست ولی این قضیه معلول حس خود خواهی قوه و قوه و نیروی جسمانی جنس مرد بود که بسائقهٔ آن حس و در پرتواین زن را در قید اسارت نگاهمیداشت و هر گونه فرصت ترقی و تربیتی‌را از وی دریغ مینمود

هر مرد با هوش و خوش فکری ناگزیر از تصدیق این حقیقت مسلم است که زن در طی قرون گذشته برای تربیت شخصیت اخلاقی‌و و معنوی خود بهیچوجه وسیله ای‌نداشته و نتوانسته است با مرد که تمام وسائل تکامل را در دسترس داشته و بخود انحصار داده همدوشی کند محیط پرورش زن تنها قلمرو خانواده بوده و تنها آنقسمت از سجایا و اخلاق خود را توانسته است تکمیل کند که با این محیط محدودارتباط داشته، در صورتیکه محیط زندگانی و پرورش‌جنس مرد عبارت بوده است از همان قلمرو خانوادگی بعلاوه دنیای وسیع خارج. عواملی که باعث تکامل معنوی و روحی مرد بوده و استعداد های ذاتی اورا بمنصه‌ظهور آورده بقدری متنوع و زیاد بوده که برای تکامل شخصیت وجود یکفرد بشری کفایت میکرد ولی عوامل موثر در تکامل زن همه یکطرفی و یك نواخت بوده است.

اگر فعالیت جنس مرد در همان حدود محصور و محیط کوچك زندگانی زن محدود میشد هیچگاه ممکن نبود بتواند شخصیت وجود خود را اینطور جامع بطرف کمال ببرد .

برعکس اگر در گذشته همان فرصتها ووسائلی که در دسترس جنس مرد بود ، همان عوامل گوناگون و مختلفی که مرد را بطرف تکامل برد ، بزن اعطا میشد و زن میتوانست از آن فرصتها و وسایل بقدر مرد بهره ور گردد هیچکس ولو هرقدر هم کوته نظر و ابله بود نمیتوانست او را مادون مرد قلمداد کند .

حقیقت امر اینست که در بسیاری از انواع موجودات جنس ماده بواسطه اهمیت وظائف جنسی خود بر جنس نر برتری و تفوق دارد . در بعضی از انواع حیوانات پست طبیعت جنس نر رافقط و فقط برای بار-ور ساختن جنس ماده آفریده است : نه‌در تاریخ طبیعی ونه‌درعلم‌الحیات هیچ موردی را نمیتوان یافت که جنس نر درمیان یکی از انواع برجنس ماده تفوق و برتری داشته باشد .

اگر می‌بینیم دربحبوحه تمدن فعلی که قوانین وآداب وعادات‌آن مولود تمایلات مرد است و مرد حق پیشقدمی را در هر مرحله بخود اختصاص داده ، زن از لحاظ نیروی‌جسمی استعداد های ذاتی ، هنرمندی و مهارت دارای نواقصی میباشد ، اگرمی‌بینیم از لحاظ قوهٔ تعقل ومحاکمه و فهم مسائلی که مرد درطی قرون متمادی با آنها سرو کار داشته وبرای حل آنها کوشیده ، زن مادون مرد قراردارد بهیچوجه نباید تعجب کنیم زن در گذشته حق اظهار نظر در مسائل و امور زندگانی نداشت ، حق

انتخاب در شئون زندگانی و طرق زندگانی از او بشدت سلب شده بود و نتیجهٔ طبیعی این تحدید ظالمانه ضعف قوای خالقه وروح ابداع و ابتکار و تفکر در زن بود .

۳ - ضیاع اجتماعی

خفه کردن افکار و احساسات عالیه‌زن، اجبارجمعیت کثیردخترانی که طبیعت آنها را برای انجام مقاصد بزرگ و اجراء مسئولیهای مهم آفریده به پیروی و متابعت از اصول ناصواب، سلب هرگونه حق و فرصتی برای ابراز لیاقت واستعداد ذاتی از او، اینها بیش از هرعامل دیگر درتضعیف افکار و روحیات زن مؤثر بوده است. این رویه وروشی که در موردزن اتخاذ شده برای جهان بشریت باعث ضیاعی جبران ناپذیر و برای اقتصاد گیتی سبب زیانی مهم شده و جهان رابخسرانی عظیم مبتلاساخته است. اسارت میلیونها زنانی که در اصل آفرینش با تمام مواهب و استعدادهای ذاتی و خدا داد مجهز بوده اند و طبیعت آنها را برای انجام‌مهمات‌بزرگ آفریده و بعرصه گیتی فرستاده اجتماع بشر را دچار چنان ضیاع و زیانی نموده که مافوقی بر آن متصور نیست، و زن‌درعین اینکه این بارراکشیده دائماً آرزوی انجام مأموریت خود را داشته و همیشه روحش طالب‌انجام خدمتی بوده که طبیعت بعهده وی واگذار کرده است.

در میان غلامان و برده هائی که در قرنهای پیش بین اغنیاء و متمولین خریدو فروش میشدند بودند افرادی که ازلحاظ استعداد فطری و جبلی پای کمی از اربابان خود نداشتند، اینها که مجبور بودند مطابق میل و رضای اربابان خود بشخم کردن اراضی بپردازند نتوانستند این

استعداد ها را در خود پرورش دهند. کار آنها طوری بود که فرصت و اجازه پروردن روح ابداع وابتکار و یا صفات بارزه دیگر را بآنها نمیداد. این گروه بیچاره و اسیر حق و اختیار نداشتند قوای فکری و معنوی را درخود بپرورند. محرومیت آنها از هر گونه فرصتی برای تعلیم و تربیت ، و طرز کار و وظیفهٔ محدود و معین آنها هر گونه ترقی و پیشرفتی را برای آنها ممتنع میساخت. همانگونه که این غلامها از تربیت و نشو و نما و تکامل استعداد های ذاتی خود محروم بودند همانگونه اسارت زن نیز در طی قرون و اعصار متمادی اورا از هر تکامل و پیشرفتی باز و درمدارج پست نگهداشته است. بدیهی است کسی نمیتوانست منتظر باشد گروه بیشمار برده ها پس از قرنها اسارت بمحض اینکه بحصول آزادی نائل گردیدند فوراً مانند اربابهای خود که درمدت چندین قرن آزادانه روح و فکر خود را بسوی تکامل برده اند در خط ترقی و تعالی پیش بروند و دوش بدوش آنها قرین موفقیت گردند ، زن نیز که در قرون گذشته وجودش در وجود مرد مستهلك و همیشه باو متکی بوده ، با محدود بودن دائرهٔ تعلیم و تربیت ، با همه فشارهائی که بدوش او وارد میآمد واستعدادهای ذاتی او را خفه میکرد ، طبیعتاً نمیتوانست در خط ترقی روحی و فکری دوش بدوش مرد جلو برود و با او همدوشی کند.

اگر از آغاز امر سر نوشت مرد با سر نوشت زن تبدیل میشد ، اگر زن حق سیادت را بخود اختصاص میداد اگر نوع کار و شغل ووظیفه مرد طوری بود که او را برای برآوردن تمایلات زن و مستهلك شدن در وجود او تربیت میکرد ، اوضاع و احوال مرد چقدر اسف آور و ملالت

انگیز میبود! درآنصورت مرد موجودی ضعیف و ناتوان میشد که درتمام شئون زندگی بوجود زن متکی میبود، در هر حال روی بسوی او میآورد و در هر مقام از او استعانت میجست، اگر چنین میبود امکان نداشت بتواند توانائی و لیاقت فکری کنونی را در خود بپرورد و در نیروی جسمانی و فکری بر جنس زن رجحان یابد، زیرا هر گونه توانائی و استعدادی اگرمورد استعمال دائمی و متمادی پیدا نکند رفته رفته بطرف ضعف و انحطاط رفته و بالاخره محو ومعدوم میگردد.

از زمان آزادی سیاهان تا کنون بیش از نیم قرن نمیگذرد و در این مدت نسبتاً کم ترقیات محیرالعقولی نصیب آنها شده ولیاقتهاو استعداد- هائی از خود بروز داده اند که سابقاً مختص نژاد سفید تصور میشد ولی باید دانست که این نیم قرن آنقدر وقت کافی بآنها نداده است که بتوانند تاثیرات سوء و نا مطلوب قرنها اسارت را از خود دور داشته و از آن سرباز زنند زیرا از نتیجه قرنها آزمایش و تجربه که از مواریث قرون سالفهٔ نژاد سفید است محروم بوده اند. مرور زمان میخواهد تا آثار قرنها اسارت و بردگی و ناتوانی ازلوحهٔ وجود ملت، نژاد، و یا جنسی زدوده گردد و بنا براین هنوز نمیتوان گفت زن در آینده چه رلی بازی خواهد کرد و چه خدماتی انجام خواهد داد، هنوز فرصت و وقت کافی باو داده نشده است که بتواند لیاقت خود را اثبات کند.

ولی دورنمای زندگانی زن روشن و امید بخش است. جزر و مد دریای وسیع زندگانی اکنون مطابق مصالح و منافع او بحرکت آمده و بالاخره مرد باین حقیقت پی برده‌است که در تکامل نژاد بشری یك‌قدرت

واصل ابدی و غیر قابل تغییرحکمفرمائی میکند، این قوه دائماً بنفع حق وعدالت جریان‌دارد ، وزن باهمهٔ مجاهداتی که برای‌مستحکم کردن زنجیر اسارت او بعمل آمده اکنون متدرجاً و با طرزی اطمینان بخش بخود آمده و او نیز مانند مرد میخواهددرقلمرو زندگانی از حقوق واختیاراتی که تا کنون منحصر بمرده بود متمتع گردد . خلاصه‌مرد رفته رفته‌متوجه این حقیقت میشود که زن به تناسب استعداد و لیاقت و نیروی روحی‌و فکری خود باید از امتیازات زندگی متمتع گردد ومحیط ودائرهٔ زندگانی وی‌آنست که توانائی نیروی دماغی او برای اوبوجودمیآورد نه‌آنکه منافع و مصالح مرد و شهوات و تمایلات او حدود آن را برایش تعیین میکنند .

٤ ـ مفهوم خانه چگونه‌تغییر میکند

محیط کوچك و محدودی که سابقاً نام « خانه» بآن اطلاق میشد تنها دائره فعالیت زنرا تشکیل میداد ولی این خانه محدود و کوچك بـا آنچه که مربوط باعصارگـذشته است دراعماق وقت و زمان مدفون شده است . هر قدر حیات عمومی نژاد بشری در خط ترقی پیش میرود دائره زندگانی زن نیز بهمان اندازه وسعت مییابد و هر قدر اوضاع و شرایط زندگانی تغییر کند حدود حیات زن‌نیزمانند محیط زندگانی‌مرد دستخوش تغییر و تبدیل واقع میشود ، بشر رفته رفته باین حقیقت پی میبرد که استعداد و توانائی ملت و نژاد و جنس نمیشناسد، نبوغ ودهاء درمیان هر طبقه بدون تفاوت و امتیاز خود نمائی میکند ، روح تعالی و ترقی زینت بخش وجود تمام افراد بشری میباشد و هرکس از هر طایفه و ملت و نژاد و از هر جنس که باشد میتواند قوا واستعدادهای خود رابمعرض

ظهور و بروز آورد .

مرد رویهمرفته بقدری در ایمان خود بر اینکه زن برای خاطراو بوجود آمده و طفیلی اواست و نمیتواند و نباید دارای شخصیت مستقل و مجرائی باشد راسخ شده است که هیچ متوجه نیست در اطراف او چه تغییرات و تحولات ونهضتهائی بوقوع می پیوندد وچگونه زنها دسته دسته‌از چهار دیوار خانه قدم فراتر نهاده وجامعه و ملت را بمثابه خاندان خود خدمت میکنند ، منافع شخصی وخصوصی پرده ای بروی چشم مردکشیده و نتوانسته است ببیند چگونه بنیان افکار و معتقدات فرسوده و کهنه واژگون گردیده و چگونه حقایق مسلم جای موهومات بی اصل و اساس را گرفته است . مرد بسائقه حس خود خواهی متوجه جریان سیل نهضت های جدید که‌بنفع زن جاری گردیده نشده است ، امروزه همانگونه که جلوگیری از حرکات ستارگان محال است بهمان نحو جلوگیری از جریان سیل این نهضت خارج از دایره امکان قرار دارد .

این تحول و نهضت خواهی نخواهی لزوم تعدیل بیشتری را در زندگانی عمومی ایجاب مینماید که تربیت متناسب زن در سر لوحهٔ آنها قراردارد . برای اینکه زن‌را درخورمحیط زندگانی وسیع کنونی پرورش دهیم باید اصول تربیت کاملا جدیدی در مورد او در پیش گیریم و بیش از گذشته انتظارات ونظریات اورا درمورد زندگانی وسعت دهیم . درآینده تربیت علمی بیش از تعلیمات مدرسی مورد احتیاج زن خواهد بود . مسئولیتهائی که نهضت کنونی بدوش زن میگذارد ازوم تربیت استعداد ها و صفات عالیه او را ایجاب مینماید . باید درب خزائن روحی و

فکری را که درطی قرون گذشته بروی‌وی بسته بود بررخ‌خویش بگشاید.

زن اینك در جادهٔ ترقی افتاده و بهمین جهت بشدت محتاج بتربیت عالیتری میباشد که بتواند در پرتو آن بهتر از پیش بطرف کمال برود. باید خصایص عالیه او ، روح ابداع و ابتکار او ، استعداد و توانائی او ، اراده‌و نیروی فکری او بطرزی متناسب با دنیای کنونی تربیت شود و نشو نما یابد. زن آینده نباید طفیلی وجود مرد باشد و وجودش مانند گذشته عاطل و باطل بماند. درگذشته از مرد پیروی مینمود ولی در آینده‌باید دوش‌بدوش مرد مسئولیت زندگی‌را بعهده بگیرد.

مردان بزرك و نامور را مسئولیتهای بزرك بدرجات عالیه سوق داده است ، نهضت جدید بانوان باعث تربیت یکعده زنان شده است که می‌توانند برای هدایت دیگران بذل مساعی نمایند ، میتوانند در تشکیلات عمومی و ملی شرکت جویند ودر ترقیات اجتماعی قدمهای‌بلندی بردارند با همهٔ عقب ماندگیهای قرون‌و اعصار متمادی بازن‌در همین مدت‌کوتاهی که درب سعادت و ترقی برویش باز شده در هر یك از امور که با مرد شرکت جسته ، در هرجا فرصتی برای نشوونمای روح ابداع وابتکاربدست آورده هرجا توانسته است برای حل معضلات از عقل سلیم خود استعانت جوید ، بقدری موفقیت حاصل نموده که در خور تحسین و آفرین است ، در صورتیکه درب هزار ها مشاغل و حرف بروی مرد باز بوده زن تنها یك وسیله برای ادامه حیات در جلو داشت و تنها درب ازدواج برویش باز بود ولی اینك با سعی ومجاهده و فعالیت توانسته است محیط زندگانی خود را قدری بیشتر وسعت دهد.

در امریکا نخستین قدمی که زن بسوی ترقی برداشت در اواسط قرن نوزدهم بود. در موقعی که آتش جنگهای داخلی در آن سر زمین از هر سو شعله میزد زن مردانه وار وارد میدان زندگانی شد و بجای مردی که درعرصهٔ جنك در زیر باران گلوله بسر میبرد عهده دار برخی مشاغل عمومی گردید ولیاقت توانائی خود را اثبات نمود و از آن ببعد پیوسته و با کمال متانت راه ترقی و تکامل پیمود. اولین شغلی که در مؤسسات مختلف بزن رجوع شد عبارت بود از ماشین نویسی ولی سعی و مجاهدت ومتانت زن پیوسته در های نوینی بروی او باز کرد.

باید خواهی نخواهی باین حقیقت اعتراف کنیم که زن در هر جا پای گذاشت و بهرجا داخل گردید باعث بهبودی اوضاع شد و بطفیل وجود او تغییراتی در اخلاق و روحیات مرد پدیدار گردید و خلاصه زن توانست با فضیلت و عفاف مرد را پای بند موازین اخلاقی نماید ، بعلاوه در هر قدمی که زن بسوی تکامل وترقی برداشته بیشتر باهمیت مقام خود پی برده وبهتر فهمیده است که با تقوا ، درستکاری وفضیلت اخلاقی میتواند جامعه را بسوی ترقی و نیکبختی سوق دهد وبالنتیجه برای مرد مصاحبی دانا و عاقل و زنی امین و درستکار وبرای طفل مادری آگاه برموزمادری و اصول تربیت اخلاقی بوجود آمده است.

چقدر در هر محفل و مجلس بگوش ما میگفتند که محیط زندگی زن خانه و خانواده است ، اگر چنین است ، اگر غرض از آفرینش زن زندگی در محیط محدود و چهار دیوار خانه است برای چه طبیعت این همه توانائی ها استعداد ها و لیاقت ها را که محیط خانه گنجایش آنهارا

ندارد در وجود وی بودیعه گذارده است. آفریننده با حکمت بالغه خود هریك از عوامل و مظاهر جهان آفرینش را برای مقصودی خاص پدید آورده است آیا میتوان گفت منظور وی از اعطا این مواهب آسمانی بزن این بوده که زن در کنج خانه بسر برد و این توانائی ها و استعداد ها را در وجود خود خفه کند ؟ یا اینکه باید قبول کرد زن رانیز مانندمرد برای انجام یك مأموریت مهمی بدنیا گسیل داشته وازایجاد وی منظوری بزرگ و عالی داشته است ، نبوغ و دهاء زن در صنعت ، در موسیقی ، در ادبیات اشتیاق شدید وی به شرکت در امور اجتماعی واصلاحات روحی و اخلاقی ثابت میکنند که قسمتی از مشکلات حیات بـاید بدست زن حل شود .

در زمان گذشته اصول تربیت دختران برپایه دیگری استوار بود. کلیه مظاهر زندگانی خانوادگی و همهٔ اصول تربیت دختران را برای یك منظور محدود و معین تربیت مینمود : دختردر تحت تأثیر این اصول تربیت فلسفهٔ خلقت خود را در یك موضوع خلاصه میکرد ـ در کنج خـانه نشستن و در انتظار مردی بسر بردن که بسوی او آمده و وی را بازدواج باخود دعوت کند . تمام آرزوها ، امیدها ، احساسات تعالی طلب ، و همه فعالیت های او در این سرحد متوقف میماند ، در ماوراء آن برای او هیچ چیز وجود نداشت و باین جهت محرك باطنی فعالیت اجتماعی در نهاد وی پژمرده شده و روح تعالی طلبی نتوانست در او نشوونما یابد .

۵ ـ اشخاص بزرگ زائیده مسئولیتهای بزرگ هستند

باید دانست که برای پرده بر داشتن از روی شخصیّت روحی و

اخلاقی و فکری و برای نشو ونمای قوا و استعداد های خارق العاده ای که در وجود افراد انسانی نهفته است و برای تکامل قوای معنوی و باطنی وی هیچ چیز بقدر قبول مسئولیتهای مهم مؤثر و نافذ نتواند بود ، مربی بزرگ و واقعی مرد در ادوار گذشته مسئولیتهای بزرگی بوده که بدوش وی تحمیل میشده است ، مرد قسمت اعظم قدرت و نیروی جسمی خود را ، روح ابداع و ابتکار خود را و پیشرفتها و موفقیتهای خود را مرهون همین مسئولیتها میباشد که در گذشته بدوش او گذاشته شده است اینك زن در عصر جدید میخواهد رفته‌رفته عهده‌دار امور و مسئولیتهائی شود که وسیلهٔ تکامل روحی و فکری او تواند بود ، دائره مسئولیت و فعالیت او نیز نسبت بسابق وسعت یافته و بهمان تناسب قوا واستعداد های باطنی در وی پرورش میشود .

تکامل حیات عمومی زنرا برای انجام وظائف نوینی آماده ومهیّا می‌سازد، مجاهدات و فداکاری‌و متانت زن دائره حیات او را وسعت داده است ، مقتضیات عصری ایجاب می‌کند که زن مقامی را که احراز نموده نگاه دارد و برجای خود مستحکم و استوار بایستد .

فصل دوم

خانواده چیست و حدود آن کجا است

۱ ـ زن در خانه

زنی از یکی ازنمایندگان مجلس مقننّه نیویورك تقاضا نمود که از رأی دادن به لایحه مخصوصی خود داری نماید زیرا معتقد بود که تصویب لایحه مزبور تأثیرات نامطلوبی در اوضاع تمام خانواده‌ها وهمهٔ اطفال امریکا خواهد داشت . نماینده مزبور با سردی و ترشروئی بوی چنین جواب داد :

« خانم : شما مگر نمی‌دانید که زن خوب باید در خانه بنشیند و از اطفال خود مواظبت و پرستاری کند » «جای زن در خانه است» این جمله در امریکا بزبان هرکس جاریست ، در مقابل کلیّه در خواستها و تقاضا هائی که برای بهبودی بانوان دنیا شده این جواب متحدالشکل مکرّراً و از زبان اشخاص مختلف بگوش رسیده است این فکر و نظر در طی قرنهای متمادی در کیفیّت حیات عمومی و خانوادگی منعکس بوده و هنوز هم در امریکا ورد زبان کسانی است که طرفدار اصول وترتیب فرسوده قدیم و مخالف با هر نوع تغییر و نهضت در حیات اجتماعی میباشند . باهمه قدمهای بلندی که از طرف زن در راه ترقی و تکامل برداشته‌شده و با اینکه در هر قدم با موانع بسیاری سروکار داشته و مجبور بوده است با اهتمام و فدا کاری و متانت این موانع را از پیش‌بر داردباز همیشه در پیرامون وی این‌فریاد

بلند بوده است « جای زن در درون خانه است .

بسیار خوب ، ولی از اشخاصی که این جمله را طوطی وار برخ دنیا می‌کشند باید سؤال نمود که خانه این عصر ، خانه و خاندان با مفهومی که در قرن بیستم دارد کجا است ، اساساً خانه چیست و منظور از آن چه می‌باشد ، حدود آن تا کجا میرسد ، از کجا شروع میشود ، و در کجا بپایان میرسد ؟

زنی که بفلان نماینده متوسل شده و برای جلوگیری از گذشتن یك لایحه از وی استعانت میجوید معتقد است هر جا اطفال وی بروند همانجا خانه و خانوادهٔ وی محسوب است . باید بااطفال خود بآنجا برود و نه تنها قلب خودو احساسات و عواطف خویش را با خود بآنجا ببرد بلکه از آنها نهایت توجه را بعمل آورد و حافظ و نگهبان آنها باشد . معتقد است کلیّه عواملی که با مصالح منافع اطفال وی تماسی دارد طبیعتاً با مصالح و منافع خود او در تماس است ، معتقد است که خانه عبارتست از قریه‌ای که درآنجا بسر می‌برد ، شهری که در محیط آن زندگی می کند و کشوری که درآغوش آن میآرامد و می‌آساید ، اینست عقیدهٔ زن در قرن بیستم راجع بخانه .

حق با زن است . خانه و خانواده زن دیگر محدود بچهار دیوار حیاطی که در آن زیست میکند نمی‌باشد ، حدود و ثغوری که محیط این حیاط ومنزل را تعیین میکند حد نهائی ارتباط زن بادنیای خارج نتواند بود ، منافع وعلایق خانوادکی در جائی بپایان میرسد که اطفال و بستگان خانواده درآنجا هستند ، این علائق و بستگیها محدود بچهار دیوار منزل

نمی باشد، هر روز صبح هنگامیکه سیل با عظمت حیات بجریان میافتد اعضاء و افراد خانواده برای انجام وظائف باطراف و اکناف متفرق می‌شوند و چرخ امور اجتماعی را باجاهدت و فعالیت‌خود بحرکت می‌آورند خانه و منزل در قرن بیستم شامل دنیای خارج از چهار دیوار خانه‌است کارخانجات معظم که جوانان و کارگران درآنجا بکار و کوشش مشغولند، امورمربوطه بمغازه ها و دکاکین، ادارات دولتی و ملی وعمومی، معادن وطرق و صدها امثال آنها بدست جوانانی انجام میآید که مادر های خود را چشم براه خود در خانه گذاشته وخود باعزم و نشاطی مردانه گوشه‌ای از اموراجتماعی را گرفته و باسعی وعمل چرخ بزرگ زندگانی رابحرکت می‌آورند بهمین جهت باید قبول کنیم که خانه تا این نقاط وسعت یافته و شامل همه آنها می گردد.

هنگامی که بمطالعهٔ تاریخ نشوو ارتقاء ملل می‌پردازیم، از ترقیات و پیشرفتهای بلندی که تمدن‌وفرهنگ را در هر عصر و زمان حاصل شده است بحث و حیرت مارا فرا می گیرد، ولی غافلیم که درهمین‌عصر و زمان خود ما دنیاچه مراحل عجیبی را می‌پیماید چگونه باسرعت بطرف تکامل میرود وچه نهضتهای مهمی در هر روز بوقوع می پیوندد، آری **ما در بحبوحه این تغییرات و تحولات قرار گرفته ایم، با سیل ترقی پیش میرویم و هیچ نمیدانیم در اطراف ما چه میگذرد و این سیل با عظمت چه مراحلی را می پیماید، دنیا با رعت برق و باد روی بسوی ترقی وتکامل میرود و خانه وخانواده را با خود میبرد.**

بالنتیجه خانه‌نیز مانند تمام مظاهر حیات عمومی با قدمهای محکم و متین و متدرجاً در معرض تحول قرار می‌گیرد و بسوی کمال میرود.

کلمهٔ خانه و خانواده دیگر متضمن مفهوم کوچك و محدود یکصد سال قبل نیست ــ تصور اینکه در همین پنجاه سالهٔ اخیر خانه و خانواده‌در دنیا چه مراحلی پیموده و چقدر از طریق کمال را طی کرده است در وهم ما نمی‌گنجد. خانه همان فضای محدود پنجاه سال قبل نیست زندگانی در عصر و زمان ما بسی پیچیده‌تر ازسابق شده و مظاهر مختلفه آن بیش از پیش باهم ارتباط یافته اند، این تغییرات و ترقیات حتی شامل تفریحات خانوادگی نیز شده و بر وسعت آن افزوده است.

در اعصار قدیمه خانه بمنزله محور کلیه امور بود کلیّهٔ مایحتاج خانوادگی در داخلهٔ خانه تهیّه می‌شد آن دارالصنایع امروز وسعت زیاد تری پیدا کرده و مبدل به شهر و مملکت گردیده است. در آن ایام نه ازکارخانجات معظم اثری بود و نه ازمحصولات مهم آنها، محصولات صنعتی که امروز در سراسر نقاط دنیا پراکنده است و هر کس در هر نقطه جهان از آن استفاده می‌نماید در آنروزگار وجودنداشت کسی‌نمی‌دانست بخاری برقی خوراك پزی چیست و تصور چنین اختراعی درمخیله کسی خطور نمیکرد.

درآن دوران زندگی‌درنهایت سادگی‌میگذشت وهر خانواده‌مایحتاج خود را در داخل خانه تهیّه مینمود و رشتهٔ ارتباطی که امروز دنیا را اینقدر بهم مربوط ساخته در آن دوران وجود نداشت.

دنیای ما، جهان نسل معاصر، بکلی تغییر کرده است: اختراعات

و اکتشافاتی که محصول علوم عصر جدید میباشد ، تغییر فاحش اوضاع اقتصادی جهان ، تقسیم امور زندگانی برشته های مختلفه و اختصاصی ترقی و تعالی و مدنیّت و فرهنگ جهان کنونی ، لزوم ترقی و توسعه فکری وروحی که عامل تحولات زمانه است ، اینها وبسیاری عوامل دیگر سررشته بسیاری از صنایع یدی رااز دست خانواده ها گرفته وبدست توده واجتماع داده است .

این صنایع امروز درمغازهها و کارخانجات بدست اهل فن ومتخصصین تهیّه میشود ، برای تهیّه و انتظام آنها شرکتهای بزرگ لازم است. تمام مصنوعاتی که در ازمنه قدیم با خون دل و رنج فراوان و مخارج گزاف در درون خانواده ها تهیّهمیشد امروزه با وقت کمتر و مخارج ناچیز تردر کارنجات آماده میشود .

ملیونها خانواده از این تغییرات و تحولات استفاده میکنند ، کمتر خانواده ای در صدد است که مایحتاج خود را شخصاً فراهم سازد ، خود نان بپزد ، خود بنائی کند ، خود بامر نجاری بپردازد و خویشتن را از وجود نانوا ، نجار و بنامستغنی سازد .

۳ - چه چیز شرکت زن را در اجتماع ایجاب نمود

سیر تمدن در اواخر قرن گذشته اوضاع ملل را تغییر داد و میدان فعالیت در خانه و منزل را از دست زن گرفت و بدون اینکه بجای آن میدان دیگر بزن بدهد. زن موردی برای استعمال و ورزش قوای دماغی وفکری و نیروی جسمی خود بدست نیاورد ، آیا اگر درنتیجه بطرف انحطاط رفت و راه ضعف پیمود تقصیری متوجه او بود ؟ زن که درتحت

تأثیرات این تغییرو تحول دست و پای خود را گم کرده بود تا مدتی بکلی
از خود بیخبر ماند. ولی بعد رفته رفته از یکطرف اقتضای قهری وحتمی
طبیعت و از جانب دیگر تغییر اوضاع اقتصادی ایجاب نمود که زن قسمتی
از قوا و استعداد های خود را برای تهیهٔ مایحتاج زندگانی مورد استعمال
قرار دهد و بالنتیجه این قسمت از استعداد های وی روبر شد وتکامل نهاد
چقدر دوشیزگان لایق و مستعد که با تربیتی متناسب میتوانستند برای
شوهران خود همسرانی بی نظیر و برای وطن و کشور خویش زنانی
دانشمند وکاردان باشند ولی وضعیت زندگانی و عادات و آداب فرسوده
دایرهٔ فعالیت آنها را محدود نموده بود جز در بعضی صنایع یدی ناچیز
نتوانستند پیشرفتی حاصل کنند وبالنتیجه قوا و استعداد های آنها عاطل
ماند نه خود از آنها طرفی بستند و نه‌توانستند در پرتو آنها قدمی در راه
خدمت بوطن و ملت بردارند، چقدر عمر عزیز این وجود های عزیز و
شریف در فعالیت های نا چیز و بی مصرف تلف شد و در بهترین دوران
زندگانی خود مجبور بودند دست بروی دست گذارده منتظر جوانی
شوند که دست بسوی آنها دراز کرده و آنها را دعوت بهمسری با
خود نماید! با این وضع و با این همه قیود و تحدیدات اگر زن در
اعصار قدیمه نتوانست قوای روحی و معنوی خود را رشد و نمو دهد و
بسوی کمال برود چه گناهی متوجه اواست و برای چه این موضوع باید
مورث اعجاب وشگفتی باشد؟ برعکس وقتی که می‌بینیم زن باوجود قیدی
آهنین که از تحدیدات مدنی و اجتماعی بگردن داشته باز موفق بحفظ
خصایص و تربیت سیرت خود گردیده بایداو را تحسین کنیم و در خور

تمجید شماریم .

ولی پس ازطی دوره بحران اینك زن بخود آمده مقام خود را در اجتماع در یافته و باهمیت وظیفه و مسئولیت خود رفته رفته پی میبرد ، اینك بر ما ثابت شد که زن و خانواده نه تنهابطرف انحطاط نمیرود بلکه طریق طرقی و تکامل می پیماید و مدنیت را با خود بسوی کمال میبرد ، اگر پرده خودبینی ونخوت از جلوچشم ما برداشته شود میتوانیم بحقایق امور واقف گردیم میتوانیم بخوبی تشخیص دهیم که این ترقی و تکامل که نصیب زن و خانواده گردیده نه تنها مفید بحال زن است بلکه باعث خیر و برکت نژاد بشری میباشد .

سیل قوای فعاله زن در مجرای وسیعتر و بزرگتری در خارج از چهار دیوار منزل و خانه بجریان افتاده ولی این نهضت و تکامل برای این نیست که زن دست بروی دست گذارده و از فعالیت مثبت ، سعی و عمل و بذل جدیت برای بهبودی حال خود و اطرافیان خود اعراض کند ، بر عکس این نهضت و تحویل - ایجاب مینماید که این جنس قوای روحی و دماغی خود را با فراغت خاطر و آسایش روح و فکر برای انجام مقاصد بزرگتر و عالی‌تری بکار برد ، این نهضت و بیداری برای اینست که میدان وسیعتری برای سعی و عمل و فداکاری و ایثار نفس بزن بدهد ، نباید تصور کرد که زن بنام تحول ونهضت باید از خانه و خانواده دوری بجوید بلکه باید دنباله خانواده را که تامغازه‌ها ، کارخانه‌ها ، محافل‌ادبی وصنعتی مدارس ، مؤسسات‌صحی و بلدی ، پیش میرود گرفته و تمام آنها را میدان فعالیت خود بداند. و آنها را کمك وظائف خود در چهار دیوار خانه

قرار دهد .

در آمریکابیش از هفت‌میلون دوشیزه در کارخانجات و دارالصنایع عظیمه بسعی و فعالیت پرداخته و دنبال هنر هائی را که نیاکان آنها در دایره محدودی‌در درون خانواده مورد توجه خود قرار داده‌بودند گرفته و بیش از پیش از خود هنرو شایستگی نشان‌میدهند، آری‌خانه وخانواده بر وسعت خود افزوده و تا درون کارخانجات و دارالصنایع و غیره پیش رفته و زن نیز بدنبال آن روان گردیده است این نهضت باعث شده که‌زن کار و وظیفه بدوی خود را بحد تخصص و کمال برساند . نباید فراموش کنیم که زن سابقاً در درون خانه نیز بهمین امور منتهی در دایره ناقص تر و محدود تری اشتغال مـورزید ، نباید از نظر دور بداریم که در عصر و زمان ما اکتشاف وترقیات شگفت انگیز علمی وسائل برای سرعت انجام کار بدست داده و با این وسائل میتوان آنچه را که سابقاً با صرف وقت ومصارف گزاف در خانه تهیه میشد بمقادیرزیاد درخارج تهیه نمود وزن نیز دراشغال‌باین امور جز اینکه دنباله حرف و مشاغل سابق و قدیم‌خود را گرفته کار دیگری نکرده و بعبارت دیگر دایره فعالیت وی وسیع تر شده است .

در زمان قدیم که هرخانواده مجبور بود تمام احتیاجات خویش‌را در درون چهار دیوار خانه تهیه نماید هر یك از اعضاء خانواده ناچار میبایست عهده دار امور و مشاغل مختلف و متنوعی گردد و چندین فن و صنعت ـ البته بطور ناقص ـ بداند ، ولی اصول اقتصادی‌عصر حاضر اجازه نمیدهد یك فرد واحد بچندین حرف مختلف پرداخته و قریحه وتوانائی

خود را بیجهت برای فرا گرفتن مشاغل زیادی تلف نماید ، تقسیم امور زندگانی بهشعب مختلفه و ایجادتخصص در هریک‌ازاین شعب از مختصات اصول اقتصادیعصر نو میباشد ، علوم و اکتشافات جدیده زن را نیزمانند مرد از تحمل زحمات و صدمات و سعیوجدیت زیاده از حد برایانجام امور عادیزندگانی خلاصی بخشیده ، اندکی راحتی و فراغت بزن عطا نموده و زن نیز توانسته است ساعات و دقایق خود را برای بهبودی امور خانوادگی بمصرف برساند . ترقی و تکاملی که نصیب خانواده شده ایجاب مینماید که زن پیوسته خواستار وسعت دایره فعالیب خود باشد ، طبیعت مدار آفرینش زن رابروی اساسی قرار داده که هدف منظور و نقطه‌آمال او خانه و خانواده است ، ولی در این عصر تحویل و نهضت در این قرن بیستم و با این شرایط و اوضاع جدید چه کسی میتواند بگوید حدود خانواده از کجا شروع میشود و در کجا بپایان میرسد؟ کدام عاقل مخفیو سائق درونی است که زنها را از هر صنف و طبقه حتی از خانواده های ثروتمندومتمول، وادارساخته‌قدمدردایرهفعالیت‌اجتماعی‌گذاردو درامور‌ی که‌مربوط به مصالح‌عمومی وملی‌است‌شرکت‌جوید ، آیااین شعورمخفیوسائق فطری‌که جززن نیست که‌اورا واداربمجاهده و فعالیت وحتی فداکاری در بهبودی وپیشرفت‌اموری نموده است که بمصالح خانوادگی مربوط‌میباشد مگرنه اینست که قوام ملیت ما بسته به پیشرفت خانواده ها میباشد و خانوادهبمنزله بنیانی‌است که کاخ اجتماع بر روی آن مستحکم واستوار میباشد ، آیا شوهرها ، زنها ، پسرها و دخترهائی که داخل محیط حیات شهری و ملی میگردند غیر از اعضاء خانواده های مملکت هستند ، این

نهضت و تحول تنها برای اینست که زن دنباله وظائف خانوادگی را که تا قلب اجتماع امتداد یافته در پیش گیرد و بهبودی و پیشرفت آنرا وجه همت خود قرار دهند.

یك ضرب‌المثل عمومی‌میگوید. زن متوجه هرنقطه گردد درآنجا خانه‌ای و خانواده‌ای بوجود میآید، بعبارت دیگر بگوئیم خانه و خانواده آنجا است که قلب‌زن‌در آنجا باشد، اگر این حرف که‌تمام افرادبشری بر صحت آن تصدیق دارند صحیح است پس باید قبول کنیم که خانه و خانواده زنان اروپائی در خط مقدم جنگ است. قلب میلیونها مادر متوجه نقطه ایست که فرزند محبوب و عزیز وی مجروح میشود، عذاب و شکنجه می بیند و متحمل درد و الم میگردد، در خاك و خون غلطیده‌و با عفریت مرك دست بگریبان است، (این کتاب در بحبوحه جنگ بین المللی نوشته شده و اشاره نویسنده بمیدانهای جنگ اروپا در آن زمان است).

تو ماسپین شاعر معروف میگوید (دنیا وطن و کشور من است) آیا زن نیز متقابلاً نمیتواند بگوید «دنیا خانه و خانواده من است» کدام نقطه دنیاراتوان یافت که‌قلب زن‌بجهتی ازجهات بدنبال یکی از عزیزانش متوجه آن نباشد و بساط محبت و همدردی وی درآن نقطه گسترده‌نشود؟ آیا بازبزن میتوان‌گفت، جای تو درچهار دیوار خانواده است خانواده‌ای در حدود آن بقدر حدود اجتماع وسعت دارد.

فصل سوم

زن قرن بیستم - مسئولیت و وظیفه او

۱ - بما کار بدهید

« بما کاربدهید و مارا طوری تربیت کنید که لیاقت انجام کارداشته باشیم، نه بنام خود بلکه برای سعادت و نیکبختی خانواده بشری از شما چنین تقاضائی داریم »

سطور فوق در سر لوحه یکی از آثار اولیور شرایندر که یکی از طرفداران جدی نهضت بانوان است قرار دارد و این نویسنده روح تمام مستدعیات جنس زن‌را در همه نقاط دنیا در این چند کلمه خلاصه میکند.

غامض ترین مشکلی که بشر عصر حاضر در جلو دارد عبارتست از تهیه شغل و محل‌مناسب برای هریك از افراد جامعه ، تعیین‌محلی درخور شایستگی و لیاقت این افراد و تقسیم‌کار بین افراد بر وجهی که هر فردبا کمال میل‌و رغبت بانجام آن پرداخته و تمام قوای فکری ، دماغی و بدنی خود را برای انجام و اجرای صحیح آن بکار برد، اگر روزی نوع بشر بتواند بحل این مشکل موفق گردد مهمترین زمینه را برای سریع ترین تکامل اجتماعی فراهم نموده است زیرا در آنروز هر فرد بشری بدون احساس خستگی و کسالتی که مولود عدم‌رغبت بکار است خواهد توانست

در شغل و کار خودپیشرفت نماید و فکر روشن و ذوق سرشار خود را در آن کار دخالت دهد.

زنی که بتواند دردوران کار وشغل خویش کلیه‌مواهب و استعداد های خدا داد خودرا بکاربرد از دیگران خوشبخت‌تر و برای‌تهیه‌موجبات نیکبختی هیئت اجتماع وجودی‌مؤثر تر و نافع تر تواندبود ، زنی که تمام توانائی‌ونیروی روحی‌ودماغی خود را بمنصه ظهور آورده ، همه استعداد های خود را بکار انداخته و بطرف تکامل سوق داده و کلیه خصایصی را که‌طبیعت‌درو جودوی بودیعه گذارده مورداستفاده‌قرار داده است‌موجودی نیکبخت . سعادتمند ، وبرای‌جامعه‌عضوی‌خوب ومفیداست ، زنی‌صلاحیت زوجیت و مادری دارد که بتکمیل صفات و ممیزات و استعدادهای خود بپردازد و برای سعادت ، ترقی ، شهرت و افتخار خود و شوهر و اطفال خود از جدیت و فداکاری سر باز نزند.

فیلیپ بروکس میگوید اگر فرد یاجمعیتی بیدار شد و فهمید که در مدارج پست زندگانی بسر میبرد وحیات عمر وی‌فاقد کمال و ارزش است ، بهیچوجه حاضر نخواهد بود که در مدارج پست بماند و در آنجا بسر برد ، زن‌نیز رفته رفته بکمال حیات و زندگانی پی برده و خود را برای این زندگانی کامل و جامع آماده ومهیا ساخته و شایستگی زندگی در دوران جدید را تحصیل کرده است ، زن با خود پیامی سربسته برای جامعه بشری آورده و کسی نمیتواند ویرا از ابلاغ این پیام عالی باز دارد و بنام اینکه جای زن‌در چهار دیوار خانه است او را از انجام وظیفه خویش مانع آید ، نمیتواند فرصتی را که مقتضیات عصری برای ترقی و

تکامل روحی و معنوی بوی داده از او سلب کند و او را در قیود قدیم خود نگاهدارد.

هیچ فرد بشری نمیتواند عالیترین استعداد و قریحه خویش را برای سعادت خود و جامعه مورد استفاده قرار دهد مگر در پرتوی استقلال روحی و جسمی و فکری. بسیاری ازافراد بشری رامی بینیم که قدم در جاده زندگانی میگذراند ولی اولین قدم را باشتباه بر میدارند و هر قدر جلو تر میروند از جاده صحیح دور تر میشوند، استعداد ها و توانائی های خدا داد آنها در وجود آنها مخفی و مستور مانده و یا در اثر نداشتن استقلال ویابرای اینکه نتوانسته اند خود را بشناسد از وجود این توانائیها و لیاقتها غافل مانده و آنها را با خود بگور برده اند، علت هرچه باشد زندگانی برای آنها تنك و محدود و تلخ و ناگوار است و چون بخود میآیند و می بینند چگونه در اثر غفلت و نادانی استعداد وبنوع خود را در خودکشته‌اند دست ندامت بدندان حسرت میگزند ولی آب‌رفته بجوی باز نمیگردد و زنده‌کردن و تربیت این استعداد ها امکان پذیر نتواندبود و این ضیاع‌عظیم‌را جبران نتوان کرد. کسی نمیداند که محکومیت جنس زن در اعصار گذشته به زیردستی، با او بمثابه موجودی عاری از مزیت فکرمعامله کردی، ویرا عاری ازتوانائی ونیروی فکری‌شمردن، اورا محکوم بمتابعت ازاوامر و نواهی وتمایلات‌جنس قوی نمودن، چه نتایج‌وخیمی برای دنیا داشته و چه رنجها و آلام از آن‌برای‌هیئت اجتماع بشرمترتب شده است.

سابقاً معتقد بودند تعلیم و تربیت‌برای دوشیزگان تولید اشکالات

زیاد میکند مزیت جنسی را از آنها سلب مینماید زیبائی و جمالی را که مخصوص جنس زن است از دست آنها میگیرد ، آری نظایر این اشکال تراشیها زیادوجود داشته است . چنانکه همه میدانیم در نتیجه این منطق و استدلال درب تعلیمات عالیه بر روی زنها بسته بود . مشاهیر زنها همیشه انگشت نشان دیگران و مورد سر زنشهای خانوادگی بودند و حق نداشتند بمشاغل عمومی اشتغال جویند در مغرب زمین در هر قدمی که زن درراه پیشرفت و ترقی بر میداشت با این اشکالات مواجه میگردید ، مرد جداً با ترقی او مخالفت کرد و از اعتراض و خشونت فرو گذارننمود . زن مجبور بود در هر قدم که بسوی آزادی و استقلال نفس بر میدارد با عوامل مخالف بجنگد ، لیاقت و متانت خود را اثبات کند و با فداکاری و جان بازی بطرف تکامل برود و بجائی برسد که بتواند از قوای خدا داد خود بمنفعت جامعه استفاده کند .

در هیچ مملکتی بزن روی خوش نشان نمیدادند ، حتی در آمریکا قبل از آغاز جنگ بین‌المللی انجمن طبی فیلادلفی قطعنامه ای صادر و بموجب آن هر پزشکی را که در صدد تعلیم علم طب بدوشیزگان برآید تکفیر نمود و حتی قدمی ازآن فراتر نهاده و غدغن کرد که کسی به‌طبیب زن مراجعه نکند و حق تعلیم را از مردهادر مجامع و مؤسسات مخصوص زن سلب نمود .

تا نیم قرن قبل از این اگر زنی بوعظ و خطابت ویا یکی از حرف و مشاغل دیگر میپرداخت انگشت نما و مورد سخریه و استهزاء مردم بود ، افکارعمومی اصولاً دخالت زن دراینگونه امور نمی پسندید وساختمان

روحی و جنسی این جنس را مناسب برای اشغال مشاغل نمیدانست .

عناد و لجاج مرد در مقابل ترقی و دخول زن در حیات اجتماعی بقدری بود که اگر زنی در پرتو قریحه واستعداد خود خویشتن را در ردیف نویسندگان قرار میداد وقلم بدست میگرفت مجبور بود خویشتن را درپرده نام مستعاری که برای خود اختیار مینمود پنهان سازد و نوشتجات خود را باسم یکنفر مرد منتشر سازد،

درقرون واعصار گذشته مرد پیوسته با استقلال زن مقاومت ورزیده و این موجودرا سزاوار آن مواهب نمیدانسته .

ترس و وحشت مرد از دخالت زن در امور تربیتی و اجتماعی بر روی یك اساس خودخواهی استوار بوده و همیشه میترسیده است مبادا اشغال این مشاغل از لطف و زیبائی زن بکاهد ، هیچگاه در این فکر نبود که زن درپرتو تربیت متناسب ممکن است وجودی مفید ازمیان در آید ، دائره فکراو وسیع گردد ا سطح روح او بالا برود . تنها یك چیز مطمح نظر مرد بوده و خواسته است موضوع را با تأثیری که ممکن است درهوسها و تمایلات وی داشته باشد حل کند .

در نتیجه همین خبطها و اشتباهات و این عقاید پوچ و بی اساس بودکه درب تعلیم و تربیت صحیح و متناسب برروی زنها بسته بود ونمیگذاشت در امور عمومی و اجتماعی شرکت جویند ، یك سلسله افکار و معتقدات و رسوم و عادات فرسوده نیز در محرومیت زن از حقوق مدنی واجتماعی دخالت داشت و وی را مقید و محکوم بانزوا نموده و بالنتیجه نیمی ازجامعه بشری مجبور بود استعداد ها ؛ توانائی ها و لیاقتهای خود را باخود بگور

برد و جامعه را از استفاده از این مواهب محروم سازد .

۲ - مزیت عصر جدید

عصر جدید نه تنها از لحاظ علوم و اختراعات و اکتشافات بر گذشته برتری دارد ، بلکه آغاز یك زندگانی نوین جدیدی است برای نیمه جامعه بشری و همین موضوع ازمختصات این عصر بشمارمیرود ، چقدر زیاد است عده زنهائی کهاز وقتو فرصت استفاده کرده ، قریحهو استعداد خدا داد خود را در حل معضلات زندگانی بکار انداختهو درشعب مختلف زندگی از بذل سعی و جدیت دریغ نمینماید زنرفته رفته باین حقیقت پی برده که پیش رفت وتوفیق در زندگانی زن و مرد نمی‌شناسد . فهمیده که او نیز میتواند از استقلال روحی و فکری بر خور دار شده و در وادی زندگانی به خود اتکاء کند .

متوجه شده که اونیزمانند مرد میتواند بسیاری ازعقده های حیات را با سر پنجه لیاقت خود بگشاید و از وجود خویش جامعه را فایده ای رساند .

در هر شعبه که زن دخالت و شرکت میکند با پشت کار و جدیت و متانت بارکان افکار و عقیده‌های پوسیده تزلزل وارد میسازد . بدبینی ها و سوء ظنهای سابق مرتفع گردیده و دنیا بخبط سابق خود متوجه شده است .

زن قرن بیستم بدنیا ثابت کرد که دخالب وی دراءور عمومی و شرکت او با مرد در مسائل اجتماعی بهیچوجه منافی مقام طبیعی وسبب گمراهی او نتواند بود بلکه دخالت و شرکت وی دور نمای حیات او را

امید بخش تر از سابق میسازد و باوفرصتهای بیشتر وبهتری میدهد که به تدبیر امور منزل موفق گردد و سطح حیات خانواد گی را با پرتو علم و دانش بالا تر از سابق ببرد، پیشرفتهائی که زن حاصل کرده او را در سطح عالیتری قرار داده و میزان فکر و هوش اورارا بالا برده و وی را بیشتر از پیش مورد توجه قرار داده است.

زن عصر جدید بقدری وجود خودرا در امور ومسائل خانوادگی و عمومی و اجتماعی مفید قرار دادهاست که دنیا باهمیت وجودوی پی برده و متوجه این حقیقت گردیده است که اگر زن در قرون سالفه نیز مانندعصر جدید در این امور بامرد شرکت داشت، قریحه واستعدادخود را برای خیر و صلاح جامعه بشری بکارمیبرد، از خزائن مکنونه دروجود خویش بمنفعت هیئت اجتماع بشر استفاده میکرد، سطح تمدن کنونی بشر خیلی عالی تر و بالاترازآنچه که فعلاً هست میبود و انسان بسی خوشبخت تر از آنچهٔ که اکنون هست میشد.

چرخ هستی و وجود اگر بر محور یك مقصد غائی و یك منظور عالی گردش نکند زندگانی دارای قیمت و ارزش نتواند بود. ما را بان جهت آفریده ودراینخاکدان فرستادهاند کهو ظیفه مخصوصیرا انجام دهیم. کسی کهاز سعی و جدیت روی گردان است، زحمت کار و کوشش را برخود هموار ه نمیکند و نمیخواهد بافعالیتوسعیو عملمطابق ماموریت خود در دنیا رفتار کند، نا چار بسوی انحطاط میرود و قوای مکنونه در وجود وی رفته رفته پژمرده شده و میمیرد.

سلولدماغی که بکار نیفتاده و ورزیده نمیشود، قریحه واستعدادی

که مورد استعمال قرار نمیگیر ، طبیعتاً راه انحطاط در پیش میگیرد ، قانون قطعی و کلی و تغییر نا پـذیر طبیعت اینست . آنچه را بکار نبریم و پژمرده میشود و از دست میرود ، کسی که در دوران زندگانی به صعود خود خاتمه میدهد و میخواهد در همانجا که هست متوقف بماند قهراً روی به تنزل میرود ، طریق انحطاط میپیماید ، و راه نیستی وزوال پیش میگیرد زاارو که سکون و توقف باقانون قهری طبیعت که مبنی بر حرکت متمادی است مخالف و متباین است ، علاج منحصر بفرد ما و تنها راهی که برای جلوگیری ازتنزل و انحطـاط در جلو داریم اینست که حرکتی بخود داده و شروع به صعود و پیشرفت کنیم . هیچکس نمیتواند بجای ما و برای ماقوس صعودی را پیماید ، اصول زندگانی عمومی بیکاری و بیکارگی رامردود میدارد و آنرا برای جامعه بشری طوق لعنتی میداند .

مرد در سایه استقلال خود درقرون متمادی و بواسطه اختیاراتی که در زندگانی داشته است قوای طبیعی و خداداد خویش را نشو و نما داده و بطرف تکامل رفته است . درب هزار ها شغل و کار و پیشه بروی او باز بوده . هیچ عایقی تمایلات و فرصتهای اورا محدود و محصورنساخته و درهر جاخواسته توانسته است ابراز شخصیت و لیاقت کند . ولی حدودی و ثغوری که دایره زندگی و فعالیت زن را محصور میکرده او را در یك قالب کوچك ریخته و موجودی بوجود آورده که همیشه مرد خویشتن را مافوق وی تصور میکرده است . اگر بگوئیم رهائی زن ازقیودی که درقرنهای متمادی زنجیر اسارت بگردن وی افکنده بود برای جامعه بشری بقدری

ارزش و اهمیت داشت که الغاء بردگی و غلامی در مقابل آن بکلی بی اهمیت بود سخنی بگزاف نگفته ایم .

پیشینیان ما معتقد بودند که دختر ازلحاظ هوش ، قریحه . استعداد فکری وجسمانی مادون پسر قرار دارد و فراموش میکردند که نصف زحماتی را که برای تربیت روحی و فکری پسران کشیده اند درمورد دختران تحمل ننموده اند . نه تنها فرصت استفاده از مزایای تعلیم و تربیت را نیاگان ما از دختر سلب کرده بودند بلکه او راعنصری ناقص بشمار میآورند ، بادیده تحقیر بآنها مینگریستند ، آنهارادر زنجیرهای آهنین عقاید و عادت فرسوده مقید میکردند و بانواع مختلف از رشد و نموانها جلوگیری مینمودند . دختر در طی قرون متمادی پیوسته از زبان والدین واطرافیان خودمیشنید که « دخالت در فلان موضوع حق تو نیست ، تو نباید درفلان امر دخالت کنی . شرکت در فلان امربتو نیامده . تو دختر هستی ، خدا مرد را برای تصدی این کارها آفریده » بعبارت روشنتر بگوئیم . در طی قرون و اعصار شعور مخفی وغریزه طبیعی زن رادر قیدی از آهن گذاشته و تحت فشار قرار داده تا آنجا که توانسته به رشد و تکامل غریزه طبیعی وشعور مخفی مرد از آغاز طفولیت وی کمك کرده ایم .

این تشخیص وامتیاز جنسی که در کلیه خانواده ها معمول و متداول بود از ترقی و تکامل قوای جنس لطیف جلوگیری نموده و بسا مفاسد عظیمه بوجود آورد . تربیت اطفال نوعا باید بر روی اساس وحدت قرار گیرد و آنها را از این نظر که فرزندان آدم هستند مورد توجه قرار دهیم و امتیاز و تفاوت جنسی را در این اساس راه نباشد .

از نظر اصل آفرینش دختران دارای یك سلسله حقوق متساوی با پسر ها میباشند و بهمین جهت باید همان اهتمامی که برای تربیت وتکامل پسر ها میشود درمورددو شیزگان‌نیزرعایت و اجرا شود . نبایدفراموش کنیم که تفاوت و امتیاز جنسی‌تنها مربوط‌بساختمان‌جسمانی‌بوده و شامل قوای فکری و معنوی نتواند بود . برادر و خواهری که در یك خانواده تولید میشوند از لحاظ قوای دماغی بر یکدیگر مزیتی ندارند وشاید اگر بدون جانبداری و با اصول متساوی بتربیت و تعلیم هر دو بپردازیم بدون اینکه بگذارنم‌این تفاوت و اختلاف‌جنسی تأثیر نا مطلوبی‌در دختران‌نماید شاید دختر ها خیلی بیش از پسر ها هوش و ذکاوت ، زرنگی و چالاکی سرعت ادراك ازخود بروز دهند . همان قوا و استعدادهائی که زینت‌بخش وجود پسرانست در وجود دختران نیز مکنون مباشد . باید فرصتی بآنها داده‌شودکه این‌استعدادها را بمنصه‌ظهورآورده‌وتربیت‌کنند وتحت انتظام آورند . برای اثبات‌این‌عقیده دلائل و براهین عدیده‌ای در دست میباشد .

۳ ـ استعداد زن چه مشکلاتی را حل میکند

چقدر دختران‌را دیده‌ایم که ناگهان و در مواردداضطراری قوا و استعدادهائی از خود بروز داده اند که حتی خواب آنهم نمیدیم و تصور آن برای ما اشکال‌داشت ، چه بسا دختران‌نازپروردی را مشاهده نموده‌ایم که دردامان تنعم‌تربیت یافته اند ، در دوران‌زندگانی‌خانوادگی خود دست بکاری نزده و متصدی امری نشده‌و بهیچوجه با سعی و عمل و فعالیتی که برای تهیه وسائل زندگانی لازم است سروکار نداشته اند ولی نـاگهان بواسطه‌حادثه‌سوئی‌در خانواده‌خودمجبورشده انددست بدامن سعی‌مجاهدت

زده وامور خانوادگی را با لیاقت وکاردانی انتظام دهند و تمام‌مسئولیتها را بعهده بگیرندو اتفاقاً لیاقت و مهارتی شگفت انگیز از خود بروز داده اند اضطرار آنها رامجبور کرده است قوای حیرت انگیز کامنه در وجود خود را بکار اندازند، برای‌حل معضلات از قریحه وروح‌درابداع وابتکار و نبوغ فکری‌خویش‌استعانت‌جویندو دراین‌زمینه قرین‌موفقیت‌گردیده‌اند. اینها بدون اینکه با مقدمات کار آشنا باشند، بدون تعلیم و تربیتی متناسب که آنها را برای اداره کردن امور مهمه خانوادگی پرورش دهد و بدون تجربیات قبلی واردمیدان فعالیت شده وخویشتن‌را موردتحسین دیگران قرار داده اند، با اینحال اکنون که در جماعات بشری روح محافظ‌کاری را کنار گذارده در تربیت دختران نیز مانند پسر ها اهتمام میورزندواورا برای‌سعی‌وفعالیت‌تربیت ومجهزمی‌سازد وقوای‌فعاله آنهارادر پرتو تعلیم، متناسب بکار می‌اندازد و ویرامطابق مقتضیات‌عصری‌و تربیت میکنند از پر تو وجود آنهاچه برکاتی نصیب جامعه بشری خواهدگردید!

باکدام آلت‌و مقیاس میتوانیم‌پیشگوئی کنیم که‌قریحه واستعداد و هوش زن در علم طب چه معضلاتی را حل خواهد کرد و پرده ابهام از روی چه مسائلی که عجالتاً بر ما مجهول است بر خواهد داشت. زن در طی قرون‌اعصار همیشه بمثابه فرشته اطاق مردمان بیمار وبستری بشمار میرفته و با لطف و رقت، ولی بدون‌علم وتجربه عهده دار پرستاری‌بیماران و مرضا بوده است، تربیت و تجربه علمی‌وعملی را که تا کنون به جنس مرد اختصاص‌داشت بلطف ورقت. وروح همدردی‌و شفقت و خاطرنوازی

او اضافه کنید درپرستاری از بیماران معجزه ها و خوارق عادات از او خواهید دید .

دختران جنساً و طبیعتاً ازپسرها در امورومسائل باریك زندگانی دقیق‌ترهستند وبهمین مناسبت‌اموری که‌انجام آنهامستلزم بدقت فوق‌العاده است از دست زنها بهتر از مرد ها ساخته و پرداخته میشود ، بسیاری از امور هستند که اگر مسئولیت انجام آنها را بعهده زنها بگذاریم بوجه احسن‌انجام‌خواهدیافت . دخالت و شرکت‌دراموری که مربوط به صحیه عمومی است ، تفتیش در اوضاع صحی خانواده ها ، رسیدگی به مردمان تهی دست و بینوا ، اینها اموریست که زن با لطف و رقت و دقت زیاد انجام خواهد داد .

خواه و نا خواه باید این حقیقت را قبول کنیم که شعور خفیه و باطنی **و سوق نسی** زن همیشه بطرف‌خانواده بوده و تشنه عشق و محبت خانوادگی است و بهمین جهت‌موفقیت وی‌در امور ومشاغل زندگانی‌هر چه باشد باز بسوی خانواده متوجه بوده و موفقیت و اشتهار خود را برای بهبودی خانوادگی میخواهد و بهمین‌منظوراز آن‌استفاده میکند . قریحه و بنوع زن هرچه باشد باز همیشه و درهر حال صدای اطفال و کودکان خورد سالی که‌میخواهندقدم در عرصه وجود گذارند و ورود آنها در این میدان‌تنهادرپرتوی‌روح وغریزه‌مادری‌زن انجام‌میگیرد ، بگوش وی‌میرسد با این وصف اگر بگوئیم ترقی و تعالی زن و تربیت قریحه و استعداد او بهترین وسیله ایست که زن میتواند با دیدگان‌بازوارد صحنه زندگانی شده و با ترقی خود خانه و خانواده وبالنتیجه اجتماع رابسوی تعالی‌سوق دهد سخنی بجا گفته ایم .

زنی که‌باتربیتی‌متناسب بارآمده و از اصول و قواعد صحی اطلاع دارد هیچگاه نه خود مبادرت بکاری میکند که با اصول و مبادی صحی مخالف باشد و نه میگذارد اطرافیان وی کاری کنند که بصحت دیگران لطمه وارد بیاورد ، زن تربیت شده و دانا مدافع واقعی و حقیقی حقوق طفولیت است و از تجاوزات و تعدیاتی که احیاناً بر علیه حقوق طبیعی و صحی و تربیتی اطفال بعمل میآید تا آنجا که بتواند جلو گیری میکند ؛ و با مشکلات‌آنی پنجه افکنده و بدون اینکه در مقابل آنها تسامح بورزد آنـا و بدون تأخیر برفع آنها و تهیه‌موجبات سعادت خانوادگی میپردازد

سابقاً دختر ها ومادرهائی که‌در دوران زندگانی‌در قیود خانوادگی بسربرده و فرصت‌مناسبی‌برای تربیت‌قوای‌روحی وفکری و ابراز کاردانی ولیاقت بدست‌نمی آوردند مجبور بوده‌اند صدای روح خود را خفه کرده و سرپوش بروی آرزو های بلند خود در شرکت بامور مهمه بگذارند ، محرومیت آنها از تربیت‌و فرصت متناسب بشریت‌را در گذشته با چه‌ضیاع عظیمی مواجه ساخته بود !

قید آهنینی که بگردن نبوغ و استعداد زن گذاشته شده بود و از رشد و نمو وی جلو گیری‌میکرد با اصل آ فرینش او ساز گار نبود نحوست قیود انسانی بمبارزه با تقدیر یزدانی بر خواسته و نمیگذاشت زن منظور آفریننده را از خلقت خود بر آورد و مأموریت خویش را در دنیا انجام دهد . زنی که دارای قریحه موسیقی ، نقاشی ، ادبیات ، طب ، و صنایع ظریفه است در هر حال باید از نبوغ خود استفاده کند و آنرا برای تامین سعادت خود و اطرافیان خود بکار برد .

علوم جدید نهضتی در اوضاع خانوادگی بوجود آورده. بار بسی از زحمات و مشقات را از دوش زن خانه دار برداشته و تنوعی در زندگانی یکنواخت خانوادگی پدید آورده زن باید اوقات فراغتی را که در پرتو علوم جدید نصیب وی شده برای تربیت روح و فکر خود بکار برد.

فصل چهارم

دوشیزگان و تربیت آنها



هنگامی که شوراء بین‌الملل بانوان درشهر وین تشکیل گردید خانم مای رایت سه ول نماینده دول متحده آمریکادرپیشگاه حضار جلسه اطلاع داد در کشور او تمام مجاهدات در محور این منظور دور میزند که بعموم مردمان امریکا اعم از طبقه ذکور و اناث فرصتهای متساوی در تعلیم و تربیت و سایر مسائل مدنی داده شود . اساس حیات اجتماعی آمریکا بر روی این پایه قرار گرفته که سطح دانش و اطلاع و زندگانی اشخاص را بالا ببرند تا بدیگران برسانند نه اینکه برای ایجاد تساوی سعی کنند سطح زندگانی را تنزل دهند ، اتحادیه بین‌المللی نسوان امید وار است که سطح زندگانی اخلاقی مردان را باندازه زنان بالا ببرد واز لحاظ پاکی و طهارت روحی بین این دوجنس تعادل و تساوی بر قرار نماید و از لحاظ تنویر فکر و توسعه دماغ زنان را نیز تا آنجا بالا ببرند که همسر مردان گردند .

برای حصول این منظور مجاهدت زیادی مبذول میگردد که زنان بتوانند ازمزایای تعلیم وتربیت برخوردا گردند ، شخصیت روحی وفکری خود را بمنصه ظهور و بروز آورند ، خویشتن رابسوی تکامل سوق دهند

و بدینوسیله بسر منزل مرادبرسند. طولی نخواهد کشید که نسل جدیدی قدم بعرصه ظهور خواهد گذاشت ، مردانی بوجود خواهند آمد که در تقواوپرهیزکاری‌نیز بهمان‌اندازه که در توسعه‌وترقی فکری‌موفقیت حاصل کرده اند پیشرفت خواهندنمودزیرازنان از مزایای تربیت و تعلیم عالیتری بهره مند میشوند و مردان رادر پرتو دانش و فضیلت خود بسوی تقوا و عفاف هدایت میکنند . در هر یك از شعب زندگانی این پیشرفت و ترقی محسوس است . ولی قبل از اینکه‌بتوانیم بنقطه مراد برسیم مسائل چندی است که باید برای حل آنها از ابراز مساعی دریغ نداریم .

یکی ازاین‌مسائل‌که در درجه‌اول‌اهمیت واقع‌است‌عبارتست‌ازتربیت دختران امروزومادران فردا . نتایج‌وتأثیرات‌این‌موضوع‌ازتمام مسائل‌دیگر مهمتر و وسیعتر است زیرا سرنوشت نژاد بشری بدست مادران افراد بشر تعیین‌میگردد .

اساس تعلیم و تربیت جدید باید بر روی‌مقتضیات روحی و احوال طبیعی زن استوار باشد . مادر طی دوران تربیت گذشته مشاهده‌نموده ایم که گرچه دختران در مدارس و مکاتب‌مانتوانسته اند دوش بدوش‌پسرها در تحصیلات خویش قرین موفقیت گردند ولی بر نامه های این مدارس درایام‌گذشته‌متناسب با حوائج روحی و طبیعی زن نبوده و نتوانسته‌است طبیعت‌زنانه‌اورا بسوی‌کمال ببرد ، تعلیم‌وتربیت زن باید مخصوص بخود او باشد و زن‌را بسوی‌کمال مطلوب و هدف آمال وی‌راهبری کند ، اجتماع نمیتواند از زن مرد بوجود آورد و طبیعت و ساختمان‌جنسی این موجود را تغییر دهد یا اینکه زحمت و کار وظیفه مردان را مضاعف نماید ، زن

پیام مخصوصی برای جامعه بشری دارد که باید آنرا برساند، پیام وی متناسب با حالت روحی و ساختمـان بدنی او است و تربیت وی باید متناسب با احتیاجات جنسی وی باشد.

پزشگها در نتیجه آزمایشهای خود در ساختمان عصبی ومزاجی زن بالاخره باین نتیجه رسیدند که زن نمیتواند مانند مرد و باندازه او متحمل فشار جسمی و بدنی گردد. این موضوع تحولی در تعلیم و تربیت زن پدید آورد، امروز دیگر کسی سؤال نمیکند «ایا زن باید تربیت شود و از تعالیم عالیه بر خور دار گردد یا خیر» بلکه آنچه که امروز مطمح نظر همه کس بوده و بایدبرای حل آن مجاهدت بعمل آیدا ینست «تعلیمات عالیه ای که زن باید از آن بر خور دار گردد چه باید باشد تا احتیـاجات طبیعـی او را مرتفع سازد.»

زنان و دختران در عین اینکه در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها دوش بدوش مردان پیش میروند و مانند آنها گوی سبقت در تحصیلات عالیه میربایند خودشان متوجه این نکته شده‌اند که تعلیمات عمومی مدارس امریکا متناسب با حوائج زن نیست و فرضاً زنی در دانشگاه باخذ درجه دکترا نایل گردد باز طبیعت وی بسوی کمال نرفته و روح انائیت در وی توسعه نیافته است.

با اینکه زن ازموفقیتهای کنونی خود که دوشیزگان درقرون سالفه از آنها بکلی محروم بودند سرمست باده فتح ظفر است، در میان دوشیزگان این عصر عده‌ای هستند که از لحاظ تحصیلات خویشتن را ما فوق برادارن خود قرارداده و گوی سبقت از آنها ربوده اند، باز بخوبی متوجه هستند که تجهیزات تربیتی آنها برای زندگانی کامل نیست و آنگونه که باید برای

زندگی آماده‌نشده‌اند، زن خود را از جمیع جهات کامل نمیدانند و مشاهده میکنند که در تعلیم و تربیت او نقصی وجود دارد و برای رفع این اشکال است که زنان و دختران فاضل و دانشمند آمریکا در صدد طرح برنامه متناسبی برای خود بر آمده و سعی میکنند برنامه تربیتی آنها نه تنها نسخهٔ بدل برنامه مدارس ذکور نباشد بلکه طوری تدوین گردد که کلیهٔ حوائج روحی و اخلاقی و جسمی زنرا تأمین کند تا اینکه زن بتواند در پرتو این روش نوین استعداد و نبوغ خودرا بمنفعت خود و جامعه بشری بکار انداخته بسوی کمال برود. (۱)

نهضتی که از این لحاظ در میان زنان پیدا شده مارا بسر منزل صلاح راهبری میکند و اصول و قواعد قدیمه که همه از نظر مصالح جنس مرد بوجود آمده بود اینك کامل شده و مقتضیات احوال زن نیز در آن مراعات گردیده. زن باید برای طرح اصولی که حاجت جنسی و روحی او را تأمین و تضمین میکند با مرد اشتراك مساعی نماید. اجتماع موقعی بحد کمال تواند رسید که از استعداد و نبوغ هر دو جنس هریك بفراخور حال خود برای خیر و صلاح آنها استفاده شود. آنچه واضح و بدیهی بنظر میرسد در مدارس ابتدائی و مقدماتی بین برنامه تعلیمات پسر و دختر تفاوت و امتیاز ضرورت ندارد ولی پس از طی دوره مقدماتی هر یك از این دو جنس باید رشته‌ای را که با حوائج وی متناسب است در پیش گیرد.

---

۱ ـ سابقاً تذکر داده ایم این کتاب در سال ۱۹۱٤ نگارش یافته و بدیهی است تا کنون این نظر درامریکا مانند سایر کشور ها تأمین گردیده است ؛

در قسمت تربیت زن و حقیقت مقام وی در اجتماع دوره تحولی بر دنیا گذشته با وجود این هنوز یك قسمت از امور هست که باید بدست زن اداره‌شود، وجودزن برای اجتماع نهایت اهمیت و لزوم را دارد واجتماع از وجودوی مستغنی نتواند بودهمانگونه که محتاج مرد است. آنچه سعادت اجتماع‌راتصمین تواند کرد عبارتست از ایجاد توافق وهم‌آهنگی درمساعی مشترکه بین زن مرد.

دو شیزگان باید تحت تربیت قرارگیرند وتربیت شوند همانگونه که برادران‌آنها ازتعلیم وتربیت‌برخوردارمیکردند نه برای اینکه‌مردان‌را کور کورانه و فقط‌درظواهربیمعنی‌تقلید‌کنند بلکه تا خود رابسوی کمال برده مکمل وجود مردان باشند. برای ایجاد توازن و تعادل در اجتماع بشری و برای‌مکمل‌شدن آن باید استعداد و نبوغ زن تربیت‌شود ومورد استعمال و استفاده قرار گیرد.

استحکام مبانی بشریت که نصب‌العین و هدف مقصود تمام افراد بشری است‌در صورتی امکان پذیر تواند بود که هریك از اعضاء و افراد را طوری تربیت کنند و بار آورند تا بتواند تمام استعداد و نبوغ خود را بمنصه ظهورآورد و این‌موضوع‌هم شرط وهم‌وسیله‌استحکام بنیان‌انسانیت می باشد.

موضوع این نیست که آیا کدام یك از این دو جنس بر دیگری تفوق دارد، هر یك از این دو را برای مقصدی‌جدا گانه ساخته اند. گل سرخ بر گل شهپرچه‌امتیازی‌دارد، گلابی رابه‌سیب چگونه‌میتوان‌ترجیح داد؟ اینها باهم‌قابل‌قیاس نیستند، هر یك برای‌انجام‌منظوری معین‌بوجود

آمده اند ، هر یك از این دو جنس با یك سلسله صفات وخصایص و ممیزات طبیعی و مواهب مخصوص بدنیا آمده و هیچك از آنها قادر بانجام وظیفه طرف مقابل نیست . دو شیز گان دارای یك سلسه صفات و ممیزات هستند که به جنس آنها اختصاص دارد . این ممیزات وخصایص بر روح و موجودیت آنها حکمرفائی میکند و زن عصر جدید باید طوری تربیت شود که این قسمت از صفات و ممیزات را که مخصوص بخود او است در وجود خود تکمیل کند .

تا کنون زن برای تربیت و پیشرفت خود فرصتهای مختصر و محدودی داشته است ، زیرا در قرون و اعصار گذشته نه تنها اصول تربیت و تعلیم زن بلکه مبادی تمام مسائل مربوط باین جنس بر روی اساس نظریات و مصالح مخصوص مرد استوار بوده است ولی عصر نو و روزگار نو اقتضا میکند که از نظر تکامل شخص زن در حق او معامله شودنه تعلیم و تربیت کهنه وفرسوده زمان قدیم و نه تعلیمات مدارس و مکاتب اخیر امریکا هیچ یك نتوانسته حوائج زن را از نظر اصول تمدن جدید مرتفع سازد .

از این ببعد زن باید خویشتن را برحسب مقتضیات شخصیت خود بطرف تکامل ببرد و بدون اینکه بخواهد در سیر ترقی خویش در صدد تقلید از مرد بر آید نبوغ و دهاء خودرا ظاهر سازد و بدینوسیله موجبات رفاه و خوشبختی خود رابهتر از پیش فراهم سازد ، اگر اساس تربیت زن جدید بر روی شالوده ای استوار باشد که جنبه عملی موجودیت او را نشو و نما دهد ، روح اعتماد به نفس . واستقلال معنوی و فکری را در وی تقویت کند بسیاری ازقوای کامنه در وجود او که در ازمنه سالفهٔ مورد استعمال

پیدا نمیکرد و با صاحبان خود بگور میرفت در وجودش تربیت شده و نتایج خارق‌العاده ای از آن مترتب میگردد .

در زمانهای گذشته اعتقاد مردم بر این بود که تمام خصایص عالیه و ممیزات و صفات بر جسته اخلاقی مختص جنس مرد میباشد ، باینجهت مسؤلیت تهیه موجبات آسایش خانواده بعهده او بود . حامی و نگاهبان خانواده شناخته میشد ودر تمام ترقیات بروی او باز و فرصتهای زیادی برای او منظور بود ، مرد را طوری تربیت میکردند که بتواند زیر بار مسئولیتهای بزرگ و مهم برود و طبعتاً در مسائلی که مسئولیت آنها بعهده وی گذاشته میشد جنبه پیشوائی و راهنمائی پیدا میکرد ، ضعف و عجز زن را در مسائل زندگانی از بدیهیات میشمردند و معتقد بودند که زن در هر مورد محتاج براهنمائی و حمایت مرد است .

تعلیم و تربیت زن عصر جدید بطلان این عقیده را اثبات میکند و اجتماع جدیدی در دنیا پدید میاورد که ترقی و تعالی آن روز افزون میباشد این اجتماع نوین مولود آمیزش کامل و توافق افکار ، ایدآلها و نصب‌العین‌های زن و مرد است ، در تمام ازمنه تاریخی هر موقع که یکی از این دو جنس خواسته است بتنهائی و بدون اشتراك مساعی جنس دیگر قدم در دایرهٔ زندگی گذارد و یکه تاز میدان حیات اجتماعی باشد نتایج نامطلوب و وخیمی دامنگیر اجتماعات بشری گردیده است مرد و زن هر یك بدون دیگری نیمه انسان است و هیچ موجود بشری را پیدا نتوان کرد که به تنهائی و در وجود خود کامل باشد . خصایص و ممیزات فکری و روحی مرد نصف آن مقدار صفات و سجایائی است که یکنفر انسان کامل وجامع

الاطراف از آن بوجود میاید وتشکیل میبابد ، از طرف دیگر زن نیز دارای صفات و ممیزاتی است مخصوص بجنس خود. ظرافت فکری ، حساسیت ، رقت ولطافت که از ممیزات اخلاقی زن میباشد برای تکمیل صفات خشن و مستحکم مرد لازم است و از آمیزش این دوموجودی کامل و تمام عیار بوجودمیاید

ترقی و تعالی اجتماعات بشری تا کنون به تناسب آمیرش صفات و ممیزات اخلاقی زن و مرد صورت گرفته است ، ملل و جماعاتی که از تألیف بین خصایص این دو جنس غفلت ورزیده اند همیشه قرین خیبت و خسران بوده و نتوانسته‌اند قدمی بسوی ترقی بردارند. قدرت اجتماعی هر ملت بسته بتألیف بین صفات این دو جنس میباشد.

جنس زن برای جامعهٔ بشری پیامی عالی ، آسمانی و مهم دارد اسارت قرون متمادی ویرا از اجرای ماموریت خود باز داشته است ، ایجاد هم آهنگی و توازن وتولیدروح صلح وصفا و وداد وانسان دوستی کاری است که از دست ظریف زن برمی‌آید ، زن در پرتوتجربیات و آزمایشهای خود به بعضی نکات ودقایق راجع بمبادی و مبانی زندگانی عمومی برخورده که مرد با همه اطلاعات وسیع خود نمیتواند درآن مسائل مانندزن احاطه پیدا کند.

این مأموریت از وظائف حتمی و قطعی جنس زن است و زن از این لحاظ مرهون ومدیون اجتماع بشری بوده و باید دین خود راادا کند

باین جهت تربیت و تعلیم زن در درجه اول اهمیت قراردارد زنی که با تربیت متناسبی بار آمده است نه تنها برای اجتماع وجود مفیدی تواند بود بلکه بیش از مردی که استحقاق پدری داشته باشد برای مادر شدن صالح و لایق است.

زن امروز بهتر از هر وقت باین حقیقت پی برده که وجود او در صورتی برای اجتماع نافع تواند بود و از شرکت وی با مرد در صورتی فایده‌ای مترتب تواند بود که تحصیلات و معلومات وی در امور و مسائل مالی کامل باشد، در قرون و اعصار گذشته زن که بهیچ وجه حق شرکت و دخالت در مسائل زندگانی نداشت نمیدانست پول از کجا وبچه وسیله تهیه شده و چگونه بمصرف میرسد. از ارزش و بهاء پول اطلاعی نداشت و راجع بمسائل و امور مالی بیش از طفلی خورد سال مطلع نبود. حتی امروز هم متاسفانه درامریکا زنانی پیدا میشوند که ازاصول و مبادی امور مالی بی‌اطلاع میباشندو بی اطلاعی آنها غالباً و سیلهٔ سوء استفاده اشخاص دیگر و حتی بستگان و اقوام خود آنها است، چقدر زنانی وجود دارند که پس از مرگ شوهر، با وجود خواسته و مال و ثروت باز بسائقهٔ بی اطلاعی از اصول و مبادی مالی طولی نمیکشد که ثروت موروثی شوهر را ازدست داده و خود و اطفال آنها در ورطهٔ فقر وتنك دستی می‌افتند. هزار ها این قبیل زنان را میتوان پیدا کرد که بسائقهٔ جهالت و نادانی ثروت خودرا از دست داده و نتوانسته اندا اطفال خود را آ نگونه که باید بار آورده‌و وسائل تربیت آنها را فراهم‌کنند و بالاخره با دلی شکسته و چشمی اشکبار از دنیا رفته اند.

یکی از متفکرین امریکا در حق دختران امریکائی چنین میگوید بی اطلاعی و جهالت اکثریت زنان امریکا از ساده‌ترین‌مسائل مالی‌مورد تأسف است، هزار ها دختر در امریکا هرساله تحصیلات خود را بپایان

برده و با تصدیق بالا بلندی وارد میدان زندگی میشوند ـ در صورتی که نمیدانند کوچکترین موضوع مالی را چگونه حل کنند و باین جهت در ادارهٔ امور خانوادگی عجز از خود نشان می‌دهند .

این طرز تعلیم متناسب با احتیاجات زن نیست باید متوجه بود که نگذاریم زن در مسائل مالی اینقدر بی اطلاع بار بیاید ، باید اساس تربیت او بر روی پایهٔ صحیح تری قرار گیرد و در مدرسه بجای مواد غیر لازم درس اقتصاد و خانه داری بخواند و از مسائل و امور مالی اطلاع و سر رشتهٔ پیدا کند .

تعلیم و تربیتی که برای زن عصر جدید متناسب است باید تمام نبوغ و استعداد این جنس را تربیت کند و نشو نما دهد ، زن باید طوری تربیت شود که بتواند از کلیه فرصتهائی که برای ترقی و تعالی روحی و معنوی او متناسب است استفاده نماید . بهترین وسیله تشویق و ترغیب زن که باعث دلبستگی وی بمسائل زندگانی تواند بود همین است ، باید در آینده مقامی را که در خور اوست بدست آورد و باید طوری تربیت شود که لیاقت و شایستگی خود را برای احراز این مقام بتواند اثبات کند . باید بطور کامل و تمام عیار برای زندگی و انجام وظیفه ای که بعهده او محول است مهیا و مجهز باشد ،

ولی آنچه از همه مهمتر است و در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد عبارتست از تربیت دختران برای تصدی وظائف مادری . یعنی باید آنها را برای مادر شدن تربیت کنیم . باید قواعد و موازین علمی مادری را بآنها بیاموزیم مصالح خانواده و منافع اجتماع اقتضا میکند که بیش از

بیش در تربیت متناسب دختران دقت و مراقبت بعمل آید و طوری تربیت شوند که بتوانند بانجام وظیفهٔ مهم مادری موفق گردند. هر دوشیزه ای باید علم خانه‌داری را بداند وباصول وقواعد ضبط وربط امور خانوادگی کاملا آشنا باشد وطوری بار آمده باشد که بتواند در صورت اقتضا واحتیاج با سعی و عمل خود خانوادهٔ خویش‌را اداره کند و متصدی شغلی گردد.

این رسم و قاعده که دختران را مانند گلی در گرمخانه ها نگاه میداشتند و از آسیب برودت و سرمای خارج بکلی حفظ میکردند و بعد بطورناگهان آنها را در معرض هوای‌قطبی‌قرار میدادند، برای دوشیزگان بیش از آنچه که تصورکنیم زیان آور ومخاطره انگیز بود، لازم بودبمرور زمان بادنیائی که‌دران زندگی می‌کنند آشنائی حاصل نمایند و بااوضاع آن خوی گیرند و بهنگام ضرورت بتوانند استقلال فکری و روحی خود را صیانت کنند و برای حفظ حراست خویش مجهز باشند.

اکنون‌خود راخواهند شناخت، بحقیقت‌طبیعت‌خود پی خواهند برد، ازساختمان بدنی‌خویش‌اطلاع کامل‌حاصل‌خواهندکردوخواهنددانست چگونه خود را اداره کنند در نتیجه دانش به ماهیت و وظائف جنسی خود بخوبی پی برده و با اطلاعات و معلومات کافی از طبیعت و ساختمان بدنی خویش‌وارد میدان زندگی خواهد گردید و در پرتو همین دانش و اطلاع خواهددانست که‌حفظ وصیانت‌وآنچه که درعرف‌زندگی‌بعفاف معروف است‌از نظرعلمی چقدربرای آنهااهمیت دارد، آن جهالت و بی‌اطلاعی از مسائل مهمه حیاتی که سابقاً از خصایص‌دوشیزگان شمرده میشد از صفحهٔ حیات و زندگانی آنها رخت خواهد بست و جای خود را بدانش و اطلاع خواهد داد.

آزمایش و تجربه نشان داده است که مرد درحال اجتماع نمی‌تواند میزان اخلاقی عمومی را بالا ببرد و این موضوع که یکی از نکات دقیق تمدن است باید بدست زن انجام یابد، دختر با هوشی که از تعلیم و تربیت متناسب بهره وافی دارد موفق خواهد شد که میزان اخلاقی زناشوئی را از آنچه هست بالاتر ببرد . از این به بعد زناشوئی فقط و فقط از جنبه حیوانی و بهیمی وحش انجام نخواهد گرفت بلکه بر روی اساس فکری . روحی و دماغی مستقر خواهد شد .

« عروس » آینده از تربیت خوب ومتناسب و اطلاعات کافی ولازم آنقدر بهره‌مندخواهدشد که هنگام رفتن به پیشگاه کلیسیا برای عقدازدواج بداند چه میکند و چه قدمی در زندگی بر میدارد، هر قدم که در زندگی بر میدارد خواهد دانست در زیر قدم او چیست و دیگر مانند گذشته از راه و طریقی که در جلو دارد بی اطلاع نخواهد ماند .

اگر دوشیزگان را بطوری خوب تربیت کنیم که باحقایق دقیق راجع به وظائف و تکالیف جنسی خویش آشنا کردند آنها رانیرو وتوانائی داده‌ایم زیرا دانائی توانائی است و بوسیله توانائی نیز هر کس موفق بصیانت و حفظ حیثیت و شخصیت خود خواهد بود، در مدارس و مکاتب ما چند مطلب متنوع و مختلف به دانش‌آموزان می‌آموزند که شاید در تمام‌مدت زندگانی عده کثیری از آنها مورد استفاده واحتیاج واقع نگردد ، این مطالب تنها ازنظر انتظام وتربیت بمحصلین تعلیم‌داده میشودنه‌ازنظر احتیاجات آنهادرزندگی‌اما جهل و بی خبری دراین قسمت عده کثیری از فرزندان‌آدم را در پرتگاه بدبختی و مصیبت پرتاب کرده و بیش از هر چیز دیگر مورد

ابتلاء کلیه افرادبوده و اگر توجهی بان میکردند وحقایق را بدانش آموزان تعلیم میدادند و پرده جهل و نادانی را از چهره حقیقت بر می داشتند از نظر تکامل و تربیت فوق العاده مفید و مؤثر میبود ،

چون ما بجوانان و دوشیزگان خود بهیچوجه فرصت و اجازه نداده ایم که در مسائل جنسی وارد بحث گردند و این موضوع را بنظر تحریم کامل نگریسته ایم و نخواسته ایم با لطف و ظرافت حقایق را به آنها بگوئیم آنها این حقایق را با تعبیرات خشن و نامعقول وخارج از نزاکت از زبان دیگران شنیده اند. همانگونه که تمام مسائل صحی را در مدرسه بدانش آموز تعلیم میدهیم باید حفظ الصحه جنسی را نیز بمثابه یکی از مواد پرگرام بآنها بیاموزیم.

اگر ما جوانان را با رعایت وظایف وتکالیف جنسی آنها تربیت کنیم و بدون پرده پوشی اطلاعات لازمه را در دسترس آنها قرار دهیم قسمت زیادی از بدبختیهای اجتماع تخفیف خواهد یافت.

تربیت و تعلیم عصر نوین که مولود مقتضیّات عصر کنونی و منطبق با اوضاع و شرایط اجتماعی زمان حاضر است قوای فعاله و استعداد و دهاءِ زن را بطوری که در حیات بشر بی سابقه است بکار خواهد انداخت وبسوی تکامل خواهد برد و قوای کامله در وجود او را بمعرض ظهور خواهد آورد. قوه ابداع و ابتکار. روح کشف و اختراع ، عقل و درایت ، اراده وپشتکار اینهارا اصول تربیت جدیددروجود زن می‌پرورد زن عصر جدید عروسك ، بازیچه و وسیلهٔ تفریح نخواهد بود ، مد و خود

آرائی که مخصوص عروسك‌های چینی می باشد برای او معنی و مفهومی نخواهد داشت بلکه با مبانی سعی و فعالیّت آشنا شده و عفّت اخلاقی را در پرتو ایفای وظائف خود کسب خواهد کرد.

زن طوری‌تربیت‌خواهدشد که کلیه قوای جسمی‌وروحی و دماغی وی متساویاً بسوی تکامل خواهد رفت و خواهد توانست بار مسئولیتی‌را که عصر و زمان‌بردوش وی گذارده بمنزل برساند و وجودش‌برای خانواده و اجتماع‌مثمر ثمر باشد، زن امروز برای‌شوهر همسری توانا و‌دانابرای طفل مادری لایق و قابل و برای خانوادهٔ وجودی قابل ستایش و برای جامعه فردی در خور احترام خواهدبود،

زن در این عصر تحول و ترقی با جدیت و کار و فعالیّت و با درك حس مسؤلیتی که طبیعت بعهده وی گذاشته است برای احراز مقام خود فداکاریها میکند و بهمین جهت پایه تربیت او باید بر روی اساسی باشد که‌ویرابرای‌انجام‌وظائف و تکالیفی که‌برروی‌دوش‌ظریف او گذاشته شده مهیا سازد، آنچه برای زن‌عصرجدیدلازم می باشددرك حس‌مسؤلیّتی است که در مقابل خدا، خانواده و اجتماع دارد و باید دو شیزگان امروز و مادران فردا بااین‌حقیقت پی ببرند که ورود در این میدان‌وسیع وپرکشمکش کار سهل وآسانی‌نتواندبود، باید زن عصرجدید بداندکه برای اجرای‌وظائف و تکالیف طبیعی خویش در دنیای آفرینش باید دامن همت و مجاهدت بر کمر زند. تعقل و تدبیر راجانشین عواطف‌هیجان انگیز نماید با یك‌نظر وسیع و جدیدی بدنیا و زندگانی و اجتماع بنگرد. باید بداند که اصلاح نژاد باید دردست وی انجام گیرد و این کار نیز با سهل انگاری

و افراط در هوا و هوس ، پیروی ازتمایلاتی که ممکن است انسان‌را بورطه سقوط بکشاندامکان‌پذیر نتواند بود ، باید زن بداند که اگر ضعف و فتوری از خود نشان دهد برای همیشه به بی لیاقتی موصوف شده و در این میدان کشاکش بشکست و عدم‌موفقیت دچار خواهد شد و شکست وی برای‌تمدن جهانی فوق‌العاده گران خواهد بود .

در میان تمام وظائف و مسئولیت هائی که بعهده زن محول است هیچ یك باندازه مسئولیتی که در مقابل‌نسل معاصر از لحاظ تکالیف مادری دارد قابل‌مقایسه‌نیست . این موضوع یعنی صلاحیت زن عصر جدیدبرای مادری محور تمام وظائف وتکالیف و مسئولیتهای وی بشمار میرود ، عصر و زمان کنون بیش ازهمهٔ قرون و اعصارسالفه احتیاج بمادر صالح ، لایق دانشمند ، و وظیفه شناس دارد . خیر و سعادت اجتماع و خانواده تنها در پرتوتربیت متناسب دوشیزگان‌برای مادری تأمین تواند شد ، وحق و مسئولیت مادری از اجتماع تربیتی بهتر ، عالی تر و عملی تر تقاضادارد تربیتی که متضمن تمام دستور های لازمه مادری باشد و دوشیزگان را با مسئولیت گران خود آنگونه که باید آشنا سازد ، خانه داری و تدبیرمنزل دو درس عملی ومهمی است که هردو شیزه باید فرا گیرد . باید این‌درس بر اساس موازین عملی‌مستحکم‌و استوار باشد تا نتایج لازمه از ان‌مترتب گردد . در عین حال حصول تبحر رادر بعضی امور ومشاغل عملی‌برای‌کلیه بانوان توصیه می نمائیم و تذکر میدهیم که‌اشتغال دوشیزگان به اموری که مربوط بتدبیر منزل است نباید آنها را از حصول تبحر و تخصص در امور دیگر بازدارد . مادر جای دیگر اهمیت این‌موضوع‌را برای بانوان

بطور تفصیل نوشته ایم و در اینجا بیش از تذکری مختصر ، اطناب کلام را زائد میدانیم .

یکی از مهمترین خبط های اجتماعات گذشته در مورد دوشیزگان آن بود که آنها را برای زندگانی در اجتماع کنونی دنیا تربیت نمیکرد . ما درباغچه های نباتات مشاهده کرده ایم که چگونه برخی گلها را در گلخانه های مخصوص نگاه میدارند و حرارت مصنوعی برای روئیدن و پرورش این گلها ایجاد می کنند، بدیهی است که این گلها بهیچوجه نمی توانند در دنیای خارج و هوای باز درمقابل سرمای زمستان یابرودت مناطق بارده مقاومت کنند . قسمت اعظم خانواده‌ها دوشیزگان را عیناً مانند این نباتات تربیت میکردند و نقدری آنها را نازك نارنجی ، چشم و گوش بسته و بی خبر از حقیقت اجتماع بار میآوردند که ابداً برای زندگانی در جامعه صلاحیت نداشته و سپس ناگهان آنها را درقلب اجتماعی که آکنده با پلیدی ها ، زشتی ها مکرها و شیّادیها بود رها میکردند ومنتظر بودند دوشیزگان درمقابل جریان سیل عظیمی که آنها را با خود می‌برد مقاومت بخرج دهند . این طرزتربیت برای دوشیزگان بسی خطرناك بود اکنون باید دوشیزگان را برای زندگانی در اجتماع دنیا تربیت کنیم و او را بطوری بار آوریم که بداند با چگونه دنیا و اجتماع سر وکار دارد . باید از تعلیم و تربیت متناسب حصنی حصین ساخته دوشیزگان را در آن جای دهیم تا ازآسیب سیل عظیم زندگانی ایمن بمانند . باید از دانش و اطلاع و بصیرت سفینه نجاتی بوجود آورده زن را در آن پناه دهیم تا در سطح این دریای پر از طوفان که آنرا زندگانی می‌خوانیم از خطر امواج سهمگین

حیات محفوظ ماند و خویشتن را به‌ساحل رفاه و صلاح بکشاند. دوشیزگان آینده برعکس گذشتگان خود را خواهند شناخت و بحقیقت طبیعت و اهمیت وظائف خود پی خواهند برد. باید دختران را طوری تربیت کنیم که چون قدم در زندگانی اجتماعی میگذارد بتواند در پرتو دانش و اطلاع از وظیفهٔ خویش خود را از دستبرد حریفان افسونگر مصون بدارد پرده جهالتی که تا کنون در جلو چشم دوشیزگان آویخته بود و نمیگذاشت آنها بحقیقت طبیعت خود پی برده و از وظائف و تکالیفی که این کیفیّت برعهده آنها میگذرد آگاه گردند باید برداشته شود. آشنائی به مسائل حیاتی زندگانی چیزی است که دوشیزگان عصر جدید بیش از اندازه بآن نیازمندند.

فصل پنجم

آینده دوشیزگان



یکی از قضات عالی مقام که دارای چهارطفل ، دودختر و دو پسر است راجع بحیات آینده آنها چنین میگوید ، راجع بدو پسرم آنقدر هانگرانی ندارم . آنچه فکر مرا زیاد بخود مشغول کرده آینده دو دخترم میباشد . شبی نیست که من وارد بستر بشوم و بلا فاصله بفکر آنها نیفتم . زیرا می بینم آفتاب زندگانی من درشرف غروب است . میترسم روی از جهان هستی بر تابم و بعد ازخود برای دخترانم جز مشتی اسکناس چیزی باقی نگذارم که سعادت آنها را تأمین کند . یکی از علماء تربیت می گوید « هر چه زمان بر ما میگذرد تجربه و آزمایش بمادران ما یاد میدهد که اعتماد به ثروت و تمول و مال و خواسته اگر با عوامل اصلی حیات همراه نباشد ضامن نیکبختی دختران و دوشیزگان نخواهد بود . مرد یا زنی که نتواند باستعانت فکر و دماغ و سعی و فعالیت استقلال زندگانی خویشتن راصیانت کند همیشه درمعرض باد حادثات قرار دارد و در سطح امواج اقیانوس زندگی دستخوش طوفان امواج است ، والدینی که اطفال خود را ناز پرورد تربیت میکنند نمیدانند چه ظلم بزرگی نسبت بآنها مرتکب میگردند، نمی دانند چون سیل حوادث بنیان مکنت آنها را واژگون ساخت این نازپرورها

ضعف و عجزی تأثر انگیز از خود نشان داده و بکلی سقوط میکنند و در اعماق بدبختی و سفالت سرنگون میگردند زیرا آنها را برای مقاومت در مقابل شداید زندگانی تربیت نکرده و وسیله ای برای ثبات و پایداری بدست آنها نداده اند.

چقدر مردان ثروتمند و تجار و پیشه‌وران‌را می‌شناسیم که بواسطه ضعف مزاج و ناتوانی ، خیانت شریك نا درست ، فقدان بصیرت در امور تجارتی و علل دیگر کالا و خواسته خود را از دست داده و یا در دوران شغل و کار خود به شکست و نا کامی دچار گردیده اند. چقدر دختران و زنان جوان‌را میشناسیم که نا گهان‌ودر اثر تصادف نا گواری بی یار و یاور مانده و مجبور شده‌اندشخصاً زندگانی‌خودرا اداره کنند و بدون استعانت از دیگران امور خویش را انتظام بخشند در صورتی‌که برای کار و فعالیت تربیت نشده و بهیچوجه راه کار را نمیدانسته‌اند و در مقابل‌مسئولیتی که از لحاظ استقلال زندگانی بدوش آنها فشار می آورد زانوخم کرده اند.

همه ما نظایر این قبیل حوادث را در اطراف خود دیده ایم ، در جریان حیات روزانه بسا از این قبیل‌حوادث بوقوع می‌پیوندد و زنی که برای قبضه کردن امور خود تربیت نشده بکلی دست و پای خود را گم میکند و صید سر پنجهٔ قهار خیانت پیشگان میگردد.

جوانی که تعلیم وتربیت مدرسه یك منظور وهدف مقصودعالی و پسندیده درجلواونگذاشته‌واورا برای‌انجام‌مهمی‌آماده‌نساخته ودر جریان تحصیلات خویش متوجه این نکته نشده که تهیه ضروریات زندگانی او از وظائف‌حتمی و قطعی خود او میباشد مجبور است تمام عمر خود را در

گوشه گمنامی بگذارند ، زندگانی عمومی گذشتهٔ ما صحت این قضیه را اثبات میکند در غالب خانواده ها دختر درحکم بازیچه بیش نبود و تعلیم و تربیت او را نه مهم و نه لازم میدانستند ، آموختن کمی موسیقی ، تحصیلات مختصری در یك زبان خارجی ، اندکی‌مهارت در قلاب دوزی . رعایت‌بعضی آداب پوسیده و پوچ ، افراط در خود آرائی، اینهابود آنچه که کلیه عوامل زندگانی عمومی و تربیتی از دوشیزگان می خواست ، درعین‌اینکه پسران را طوری‌تربیت‌می کردیم که از وجود آنها فایده ای برای خانواده و اجتماع‌مترتب گردد دختران را محمل و بی کاره بار میآوردیم وراه و زندگانی را بانها نمی‌آموختیم زیرا هیچیك از نکات فوق نمی‌توانست دختری‌را لیاقت و ارزشی‌برای‌زندگانی ببخشد ووی را شایسته زندگی کند زندگانی آنها فاقد نقشه اساسی و معینی بود نصب العین و هدف مقصود برای آنها و در زندگانی آنها جز در حدود معینی معنی نداشت .

دختر که علاوه بر لطف و ظرافت جنسی دارای لیاقت و فراست است و میتواند عهده دار امور و مسئولیتهای مهم گردد میتواند توجه احترام آمیز جوانان رابخود جلب کند . جوانها عموماً متوجه این نکته شده‌اند که‌دختری که دارای روح اعتمادبنفس‌و استقلال فکری و روحی میباشد و در انجام امور مهمه لیاقت وشایستگی ازخودبروز میدهد قطعاً در اداره امور خانوادگی نیز بهتر از دختران دیگر از عهده بر می آیدو بهتر میتواند خود را در مقابل تند باد حوادث صیانت و نگهداری کند اینگونه دختران ارزش و بهای پول رابهتر از دیگران میدانند و چون‌در

پر تو سعی و کار و کوشش زندگانی خود را اداره کرده اند باهمیت پول بهتر واقف‌شده و در مصرف آن بیشتر دقت‌بخرج میدهند ، انتظام و تربیت که بهترین راه موفقیت در زندگی بشمار میرود از خصایص اخلاقی این گونه‌دختران است ، اداره امور خانوادگی‌تربیت صحیح و متناسب‌اطفال کاری است که از دست آنها بهتر از دیگران ساخته است .

امروز مقتضیّات حیات اجتماعی و عمومی تغییر یافته و در دنیای کنونی دیگر نه‌عروسك موردپسندمردم است نه بازیچه . دختری که‌مانند عروسك بار آمده ضعف و عجز و درماندگی از خصایص‌طبیعی او است ، درخانوده های‌امروزدیده نخواهد شددختری که‌در زندگانی کمال مطلوبی ندارد و صفحه حیات ویرا پر توی که از یك منظور عالی و پسندیده میتابدروشن نمی کنددرنزد اقران سرافکنده‌خواهد بود . بنیان وخصایص و ممیزات عالیه اخلاقی در صورتی استوار خواهد بود که شخص بتواند درزندگانی خود متکی بسعی و فعالیّت‌خویش‌بوده وازحیات‌استقلالی برخور دار گردد ، شهامت‌اخلاقی‌و عزت نفس که از صفات عالیه و شایان تحسین‌است تنها در پر تو یك‌زندگانی مستقل میسر تواند بود .

دختری که دوران تحصیلات خود را بپایان رسانیده ولی از صیانت و نگاهداری خویش عاجزو مجبور است بطفیلی‌دیگران زندگی کند دارای ضعف و عجزی است که نه ثروت و نه مقام و منزلت خانوادگی نمیواند آنرا بر طرف سازد . همین قدر که حس میکند شخصاً از تهیه موجبات زندگانی خویش عاجز است و باید چشمش بدست دیگران باشد شهامت اخلاقی و عزت نفس وی جریحه دار میگردد ، بنیان حیات اخلاقی

و روحی او متزلزل میشود و نمی تواندقدمی بسوی ترقی و تعالی بردارد

در کشور آمریکا هزاران زنان بیوه وجود دارند که شوهران آنها در عنفوان شباب و جوانی در گذشته و ازخود چندطفل کوچك بجاگذاشته بدون اینکه توانسه باشند آینده آنهارا تأمین کنند ، بسیاری از اینگونه اشخاص نه تنها ترکه ای برای وراث خود باقی نگذاشته اند بلکه هنگام وفات مقدار زیادی مقروض بوده‌اند واین موضوع بعدازآنها باعث اختلال اوضاع زندگانی خانوادگی آنها شده است .

این زنها بطورکلی درمحیطی تربیت شده بودندکه والدین آنها سعی و فعالیّت را برای آنها عار میدانستند وحرفه‌ای بآنها یاد نمیدادند که بتوانند خود را بهنگام ضرورت اداره کنند ، اینهادختران را تنها برای ازدواج پرورش میدادند و کمال مطلوب آنها در مورد دختران خود همین بود ولی وقتی که این دختران قدم در مرحله حیات زناشوئی گذاشتند و طوفان حوادث شمع حیات شوهران آنهاراخاموش کرده وخود با چند طفل بدون وسائل زندگانی بجامانده اند مجبور شدند بهر وسیله شده نگذارند چنگال فقروتهیدستی گلوی اطفال معصوم آنها رافشاردهد وباینجهت خواه و نا خواه وارد مرحله فعالیّت شده و شغل و حرفه ای در پیش گرفتند ،

چندی قبل زنی از همین طبقه برای مشاوره بنزد نویسندهٔ آمد سرگذشت زندگانی اوبسی دلخراش و حزن انگیز بود . شوهرش درعین فقر و تهیدستی در گذشته واورا با سه کودك خورد سال بر جای گذاشته و پسری از وی بجا نمانده بود . بطوریکه تحقیق کردم این زن دختر ناز پرورد یکی از ثروتمندان امریکا بود که دوران طفولیّت را در ناز و نعمت

گذرانیده وهمیشه‌چند نفر خدمتکاردر فرمان‌خودداشت بدون اینکه دست بکاری زند و نا چیز ترین کار مفیدی بیاموزد : این تیره بخت در حالیکه سرشك اندوه وندامت ازدیدگانش بر صفحه عارضش میریخت شرح میداد که چگونه بعد از وفات شوهر باجبار فقرو تنگدستی سخت ترین ودشوار ترین کارها را در پیش گرفته و با کار طاقت فرسا و مزد کم صحت بدن خود را از دست‌داده و برای اینکه‌بتواندمایحتاج اولیه زندگانی را فراهم کند و نگذارد کودکانش از گرسنگی‌تلف شوندتن بمشقات زیادی در داده و اینك بنیان صحتش در هم شکسته و در آستانه مرگ بسر میبرد .

تیره بختی و مشقتی که‌مولودعدم آشنائی به‌کارو پیشه و حرفه است تنها دامنگیر زنان شوهر مرده نمیگردید. فقر و فلاکت دختران که بی کار بار آمده بخانه شوهر نرفته و سیل حوادث نا گهان خانه امید آنها راخراب کرده و مجبور ساخته بود که با دسترنج‌خود زندگی کنند بهمان اندازه تأثر انگیز و دلخرش بوداین زمره دختران‌بدون اینکه معنی‌سعی و فعالیّت کار و شغل را بدانند بعداز آنکه جوانی و جمال‌خود رااز دست میدادند نا گهان درمحیط‌سعی وعمل افتاده و نمی توانستند مانند دختران جوان و خوش بنیه خودرا با اوضاع‌زندگانی جدید سازش دهند و در میدان رقابت و فعالیّت فاتح گردند، جهالت و بی اطلاعی آنها را بپرتگاه بیچارگی سوق‌داده و محو و نابود میساخت . آری داستان زندگانی‌این زمره دختران نیز داستانی بس تاثر انگیزاست .

آنچه دوشیزگان‌عصر جدید را برمردها و جوانان رجهان وامتیاز می بخشد هوش و ذکاوت زیاد و غریزه مدرکه او است . تکیه و اعتماد

مرد بطور کلی بقوه تعقل و روح استدلالی خود میباشد ولی زن اعماق منطق و برهان را می بیند و روح و کیفیّت موضوع را درک میکند. استدلال و استنتاج زن مبنی بر احساسات غریزی و ادراک طبیعی او میباشد زن در فهم ارزش و مقدار مردم وفهم و کیفیّت اخلاقی آنها بسیار سریع است در صورتی که باهوشترین مردها دراین قسمت دارای ضعف میباشد و بپایه زنان نمیرسد. استدلال زن در عین اینکه منطقی نمی باشد بیش از استدلال مرد عمیق و مستحکم و استوار است.

چقدر مرد ها را دیده ایم که انگشت ندامت بدندان گزیده و از اینکه نصایح همسران خود را بکار نبسته اند متلهف و متأسف بوده اند. چقدر مرد ها را می شناسیم که علی رغم اندرزها و پندهای همسران خود بامردی طرح دوستی و رفاقت وشرکت ریخته و پس از آنکه بخسرانهای جبران نا پذیر مبتلا گردیده اند دست تأسف بهم سائیده و از بی اعتنائی خویش نسبت بصلاح اندیشی همسران خود پشیمان شده اند.

دربسیاری موارد میگفتندزن ازلحاظ قوای دماغی وفکری مادون مرد قرار دارد و آنچه این عقیده را تولید نموده و مردم را در اعتقاد بدان راسخ کرده بود این بود که زن برحسب مقتضیات حیات اجتماعی دخالتی جدی در امور فکری و عقلانی نداشت و اگر هم در کاری شرکت میکرد نه برای این بود که گوی سبقت ازدیگران برباید و سکه فتح وموفقیت بنام خود بزند، زیرا زنها احساس میکردند که بالاخره سرنوشت وتقدیر واحکام طبیعت خواهی نخواهی آنها را مجبور و ملزم بازدواج مینماید و در اثر همین فکر و همین تصورات کار را تنها برای گذراندن وقت میخواسته و آنرا بمثابه

وسیله ای برای رفع احتیاجات آنی و فوری خود مینگریستندبهمین جهت بوده است که عده کثیری از بانوانی که عهده‌دارتعلیم و تربیت در دبستانها بودندهمه انتظار روزی را داشتند که نام آنها در دفتر ازدواج ثبت شود و حیات خانوادگی آنها آغاز گردد .

آنچه آنها را بحضور در سر کلاس وامیداشت عشق به تعلیم وتربیت نبود بلکه چون می‌دیدند معلمی ظریفترین‌مشاغل است باین جهت موقتاً این شغل را در پیش می گرفتند تا روزی که نوبه ازدواج بآنها برسد و درب زندگانی زناشوئی بر روی آنها باز گردد .

دوشیزگان‌مانندپسرهاخودرابرای اشغال‌مشاغلی که‌در پیش میگیرند مهیا نمیسازند و باینجهت رغبت آنها بیشتر بکارهای زنانه است و در اینگونه کارها بخوبی از عهده بر آمده و استعداد و توانائی خود را ثابت میکنند .

دخترانی کدپرتوتربیت ازادصفحه زندگانی آنها را نور و روشنائی بخشیده‌بیشترمایل‌بآموزگاری ومشاغل‌ادبی هستندولی میل‌ورغبت‌آنهاباین گونه مشاغل نه برای اینست که با ساختمان دماغی و روحی آنها ساز گار میباشد بلکه‌برای‌اینست که‌این‌مشاغل‌را ازخیاطی ، اطوکشی ، دست‌دوزی وغیره آبرومندتر فرض‌میکنند و البته‌این‌رویه‌انقدرهاپسندیده‌نتواندبود .

آنچه دانستن آن بر دوشیزگان عصر نوین فرض و لازم میباشد اینست که آبرومندی‌درنوع‌شغل‌وکارنمی‌باشد . هرکاری که‌یکی‌ازاحتیاجات زندگانی عمومی را مرتفع‌سازد آبرومند است . کسی که وظیفه و کاری را که در پیش دارد با مواظبت‌ودقت و صحت عمل انجام دهد شرافتمند است . انسان در هر شغلی که پیش میگیرد باید از قوای روحی و دماغی

خویش استعانت جسته و آنرا به بهترین وجهی انجام دهد. انسان کامل کسی است که در آغاز امر خویشتن را در محك آزمایش بسنجد و تعیین کند که طبیعت چه نوع استعداد و توانائی بوی داده و او را برای انجام چگونه کاری آماده ساخته و پس از تشخیص این اصل اساسی با تمام قوای روحی و دماغی خویش بکار بچسبد و آنرا بنحوی انجام دهد که مورد تحسین اقران و امثال گردد.

تخصص در امور مختلف یکی از اصول تمدن عصر جدید است. در اینده کارگری که در کاری تخصص ندارد و فاقد توانائی و لیاقت میباشد در میدان زندگانی نمیتواند موفقیت حاصل کند. دوشیزگانی که تصور میکنند وجود آنها در کیفیّت جریان زندگانی عمومی عدیم التأثیر است و ملزم بسعی و فعالیت نمیباشد در زندگانی شکست میخورند.

دخترانی که در میدان مسابقه زندگانی نمیدوند و برای ربودن گوی موفقیت در این میدان بذل مساعی نمیکنند محکوم به شکست و عقب نشینی خواهند بود و باید جای خود را بکسانی که توانائی رقابت وسعی و فعالیت دارند بدهند، بیکاری و بیکارگی با روح تمدن عصر نوین سازش ندارد

بین اوضاع عمومی حیات اجتماعی و احتیاجات روحی و دماغی زن در عصر جدید سازش و توافقی پدیدار گشته و زن در محیط تازه و نوین خواهد توانست راه و روشی در زندگانی برای خود تعین کند و تا بآخر آنراه را بدون لغزش و انحراف بپیماید. قبل از آنکه بسوی هدف منظور خویش رهسپار گردد خواهد توانست مانند مردها تمام قوای فکری خودرا برای روشن ساختن راهی که در پیش دارد در یك نقطه تمرکز دهد.

در مورد پسرها و جوان ها پیوسته میبینیم چون در صدد اختیار

شغلی بر آمدند در تمام عمر و زندگانی خود آنرا پیروی میکنند و مهارت خودرا احیاناً در آن رشته بجائی میرسانند که سر آمد اقران میگردند . میل و رغبت بکار ، تمرکز قوای دماغی ، پشت کار و پایداری درانجام امور اینها هم شرط و هم وسیله موفقیت میباشد و محیط و شرایط حیات عمومی طوریست که پسر ها میتوانند در اختیار شغل و پیشه ای از این خصایص مستفید و بهره مند گردند .

در آغاز کار که در آمریکا زن وارد دنیای صنعت گردید و دوران سعی وفعالیت وی شروع شد درصدد بر آمد که درکلیه مسائل زندگانی دوش بدوش مرد برود ، با او در هر کار رقابت نماید و در اموری دخالت کنند که از نظر ساختمان بدنی بمردان اختصاص دارد . ما در جای دیگر تذکر داده ایم که دوشیزگان درآغاز و رود خود بدانشگاهها و دانشکده ها پیوسته سعی میکردند که با پسر ها و جوانان دریك ردیف قرار گیرند و عین همان برنامه‌ای را که برای پسرها تعیین شده بپایان برند ، در حرف و مشاغل نیز در آغاز کار همین سهو و اشتباه رخ داد و زنها برای اینکه ثابت کنند از لحاظ قوای فکری و دماغی پای کمی از مرد ها ندارند درحرف و مشاغل خاصه مرد در صدد رقابت با وی بر آمدند با اینکه احیانا در پرتو سعی و مجاهدت و جانفشانی در این مسابقه بیشتر فاتح بیرون آمدند و سکه موفقیت بنام خود زدند ولی آنچه مسلم بنظر میرسد اینست که اگرقوا و استعداد و نبوغ خود را صرف اموری مینمودند که با ساختمان بدنی و روحی آنها توافق وسازش دارد موفقیت آنها درخشان تر میکردید وجهان مردمی را روشن تر میساخت . با وجود این باید اعتراف نمود که زنها در

این رقابت ضرر نکردند یعنی اگر ازیکطرف از پیشرفت درحرف و مشاغل مخصوص بخود باز ماندند ولی از جانب دیگر موفقیت و پیشرفت آنها در رقابت با مرد پرده خود بینی را از جلوچشم مردان بیکسو نمود و قدرت و استعداد ولیاقت و نبوغ زن را بدینا نشان داد.

در میان زنها هنوزافرادی دیده میشوند که آمال وآرزوی آنهارقابت بامرد ومغلوب ساختن اودرمیدان کشاکش حیات است. اینها که دوران تحصیلی خود رادوش بدوش پسرهاپایان برده اند تصور میکنند درحیات اجتماعی نیز دست بامور و مسائل خاصه مردها بزنند و باینجهت حتی در طرز لباس و آرایش موی سر نیز پیروی و تقلید از مردان نموده و سعی میکنند جنبه زینت را در خود بکشند و جانشین مردان شوند،

اشخاص بصیر و عاقل خوب میدانند که آمال بانوان نباید در این محور بگردد. زن عصر جدید بهیچوجه نباید مقلد چشم و گوش بسته مرد باشد زیرا این تقلید با وظائف بانوان مغایرت دارد. وظائف وتکالیف زن درعصر جدید در دور محور ساختمان جنسی وی دورمیزند و بایدتمام قوای خودرابکاربرد که دراین رشته سکهٔ فتح و نصرت بنام خود بزند. تجلی شخصیت زن در حیات خانوادگی و دردنیای عشق ومحبت، کمال مطلوبی که باروح و کیفیّت آفرینش وی سازگار بود، اینها و نظایر اینهادر طی قرون و اعصار گذشته زن را امتیازی خاص می بخشید و همین تجلیات عالی و آسمانی است که باید در آینده تاج افتخار بر سرزن بزند و وظیفه زن درعصرجدید اینست که ازنبوغ و استعداد خوداستعانت جسته وخویشتن را بهتر ازپیش مظهر تجلی تمام این خصایص قرار دهد.

آینده دوشیزگان

شغل آموزگاری یکی از مشاغلی میباشدکه با آفرینش و روح زن توافق وسازش دارد. این قضیه‌یعنی لیاقت ذاتی وفطری‌زن برای‌آموزگاری از دیر زمانی ثابت و مبرهن گردیده واز اواسط قرن نوزدهم بدنیامدلل شده‌است که زن در این رشته وظیفهٔ خاصی بر دوش دارد که باید برای خیر و سعادت بشریت آنرا انجام دهد، ما در اطراف و جوانب خود دیده ایم که چگونه زنان تربیت شده در تربیت اطفال خود موفقیت‌حاصل میکنند و با چه توانائی و نشاطی آنها را پرورش میدهند. آیا بهتر نیست از این نبوغ و دهاء خدا داد زن برای تربیت عموم اطفال استفاده‌کنیم؟ آیا بهتر نیست در مکاتب مخصوصاً در دبستانها تربیت اطفال را بعهدهٔ زنها واگذاریم؟ اینها سئوالاتی بود که‌یکی از مشاهیر رجال امریکا در مجلس مقننه امریکا مطرح ساخت.

زن در خدمات اجتماعی و امور اصلاحی وظیفهٔ مهمی بر دوش دارد و از اشتراك مساعی او در این رشته ها خیر و برکت عاید بشریت میگردد، غریزه فطری در فهم مسائل روح همدردی باستم دیدگان وتیره بختان، و استعداد و توانائی در تشخیص احتیاجات حیاتی، اینها صفاتی است که تقریباً بزن اختصاص دارد و وی را بر مردان امتیاز می‌بخشد.

ما در مصلح طبیعی حیات اجتماعی بشمار میرود، بالاخره روزی خواهد رسید که در پر تو روح اصلاح طلب زن درب تمام محبس ها و جاهائی که بوی فساد و تیره بختی از آنها بمشام میرسد بسته خواهد شد و نشانی از آنها در دنیا نخواهد ماند و تنها تاریخ نام زندانها را در صفحهٔ خود برای انتباه آیندگان از وضع حیات گذشتگان ثبت خواهد نمود.

امروز در امریکا برای بهبودی اوضاع زندان ها مساعی ومجاهداتی

از طرف مرد ها مبذول میگردد ولی زن عصر جدید آب را از سر چشمهٔ خواهد بست و بمظالم یك دسته از فرزندان آدم نسبت بدستهٔ دیگر خاتمه خواهد. زن عصر جدید بجای اینکه نبوغ و نفوذ خود را صرف اصلاح اوضاع زندانها کند، آنرا بمصرف اصلاح روح و اخلاق زندانیان میرساند و با اصلاح آنها درب حیات اجتماعی را مجدد بروی آنها بازمیکند، زن با لطف ورقت و دلسوزی روح آنهارا ازلوث جنایت خواهد زدود و آنها را بسوی حیات و زندگانی آمیخته با شرافت و تقوا راهبری خواهد کرد.

برای بالا بردن میزان حیات اخلاقی هیئت اجتماع بسا خدمات هست که تنها از عهده زن ساخته تواند بود و در این رشته اصلاحات اجتماعی حد و حدودی برای فعالیت و فداکاری زن نمیتوان قائل شد، گروه بیشمار مرد ها و زنهای تیره بختی که در گودال حیات اجتماعی بسر میبرند محتاج به لطف و شفقت هستند و تنها زن میتواند با ابراز حس همدردی احتیاج آنها را مرتفع سازد، دختری که با لطف و رقت نور امید اعتماد و نشاط در صفحهٔ حیات تیره و تاریك و پر از رنج و مشقت این تیره بختان میتاباند و آنها را از ظلمت وحشت و نا امیدی و فقر ومرض و بیچارگی نجات داده و دنیائی را که آکنده با امید و نیکبختی است بآنها نشان میدهد با این خدمت خود جهان مردمی را روشن میسازد، ارزش چنین خدمتی را به بشریت با کدام مقیاس میتوان تعیین نمود.

زن عصر جدید میتواند در کلیهٔ شعب امور مربوط بخانه وخانه ـ داری رل مهمی بازی کند، حتی در صنعت معماری ساختمانهای مخصوص

سکونت انقلاب مهمی پدید آورد ، زن بیش از مرد از احتیاجات خانه و خانواده اطلاع دارد ر بدین جهت تهیه تمام نقشه های مربوط بخانه باید بعهده او محول گردد ، این بنائی که تنها ذوق وسلیقه مردان آن‌را بوجود آورده بدرد دنیای کنونی نمیخورد ، این بنا محکوم بزوال است ، کاخ با ـ عظمتی که مولود ذوق و سلیقهٔ مشترك زن و مرد است بایدجهان آینده‌را زیب و رونق بخشد ، روح‌خیال پرست زن باید بفعالیت و عمل مرد اضافه شود تا آنچه که مولود این سعی و فعالیت است زیباتر ، قشنك‌تر و دلرباتر جلوه کند .

زن نه تنها از نظر اخلاقی و مادی میتواند سطح حیات اجتماعی را بالا برد ، بلکه از نظر علم‌الجمال میتواند خدمات شایانی دردنیا انجام دهد که از عهده مرد خارج‌است . نفوذ زن در طی قرون و اعصارمتمادی جنبهٔ تزئینی جهان را بکلی منقلب ساخته و جلوهٔ دیگری بآن بخشیده است . هرقدر زن‌بسوی‌تکامل‌رود وبیشتربه‌تربیت شخصیت‌اخلاقی وروحی خویش موفق گردد بهمان اندازه دامنهٔ این تحول وسیعتر میشودو طولی نمیکشد که زشتی و ناهنجاری از دنیا رخت بر می بندد و جای خود را بزیبائی و جمال میدهد .

هیئت اجتماع درعصر کنونی بیش ازهرچیز بوجود زنانی احتیاج دارند که در کلیهٔ شعب اموری که کمال مطلوب جهان زنان را تشکیل میدهد پیشوا و راهبر دنیا بوده و بتوانند دنیا را در این قسمت بسوی‌کمال ببرند . جهان ما بیش از هر چیز بروح ابداع و ابتکار احتیاج دارد واین ابداع و ابتکار نه تنها برای پدیدآوردن چیز های نوین میباشد بلکه

برای اینست که در کلیهٔ امور و مسائل قدیمه انتظام جدیدی به بخشدو راههای صحیح تر و بهتر برای انجام آنها پیدا کند و این ابداع و ابتکار باید درزن تربیت شود .

زن از مرد روحانی تر است . روح او شیفتهٔ فضایل و کمالاتی است است که در پرتو روحانیت و دیانت ممکن الحصول تواند بود، بهمین جهت بهتر از مرد میتواند دنیا را تشویق بکسب این فضایل کند.

ولی بزرگترین کاری که دردنیای جدید اززن انتظارمیرود باید در قلمرو خانه و خانواده انجام یابد ، خانه و خانواده از قدیم الایام منطقه نفوذ و حکمفرمائی زن بوده و در آینده نیز باید زن آنرا بسوی تکامل ببرد مشکلات خانوادگی را سر پنجهٔ هنرمند زن حل بکند ، زنی که علوم مربوط به تدبیر منزل را خوب میدانند در پرتو دانش و اطلاع خویش میتواند با ایجاد تحول در امور مربوط بخانه و خانواده جهانی را دچار شگفتی و اعجاب سازد .

ابراز لیاقت و استعداد در امور زندگانی با حالت روحی مردم ارتباطی مخصوص دارد و ساختمان دماغی زن بیش از مرد برای درك این رشته ارتباط آماده است ، روان شناسی جدید و تحقیقات نوینی که در این رشته بعمل آمده اثبات میکند که زن واجد یك سلسلهٔ قوا و استعدادهای خاصی است که صلاحیت انجام بعضی امور را بوی می بخشد ، زن باید در پرتو روان شناسی جدید خویشتن را برای انجام وظائف سنگینی که اجتماع برای او آماده کرده حاضر سازد ، درب تربیت و ترقی و پیشرفت بروی زن عصر جدید باز شده ، زن میتواند بر حسب استعداد و لیاقت

خویش شغل و پیشه‌ای برای خود تعیین کرده و سعی کند در آن سرآمد شود و بنیان زندگانی خود را بروی اساس سعی و فعالیت و ابداع و ابتکار استوارسازد.

هر نوزادی که قدم بعرصهٔ هستی میگذارد و نامش در دفتر موجودیت وارد میگردد با خود پیامی مخصوص برای جهان و جهانیان دارد، يك سلسله قوا و استعداد های مخصوص برای انجام خدمات معینی در اجتماع بوی اعطاشده است، اگراین نوزاد ازراه راست منحرف گردد درمأموریت مخصوص خود توفیق حاصل نتواند نمود و با شکست و عدم موفقیت مواجه خواهد گردید و با لنتیجه جهان که ضیاع جبران نا پذیری مبتلا خواهد شد.

حتی مادر نیز با همهٔ لطف و رقتی که نسبت بنوزاد خود دارد نمیتواند تشخیص دهد که این موجودناتوان و بی زبان در آینده چه رلی را باید در صفحه هستی بازی کند و چه مواهبی باخود بدنیا آورده است ولی اینقدر که يك مادر دانشمندو مهربان میتواند طفل خود را با لطف و مهربانی بسر منزل خود شناسی رهبری کند وقوا واستعدادهای اورا باو بنمایاندو وی را بخودش بشناساند هیچ عاملی نمیتواند بچه را بخود شناسی وادارد با وجود این چقدر زیاداست عده مادران مهربان وبا عطوفتی که حاضرند جان خود را برخی کودکان خویش کنند. در راه سعادت فرزندان خود رنج ببرند ومتحمل زحمت ومشقت گردند، دردوران طفولیت آنهارا درآغوش پر مهر خود بپرورند و تصورمیکنند که بااین محبت و ایثار نفس که مخصوص گروه ممتاز مادران است اطفال خود را برای کسب نیکبختی آماده کرده اند ولی سر انجام معلوم

میشود که نتیجه‌این‌فداکاریها ، این شب نخوابیها ، این همه زحمات و مشقاتی که با طیب خاطر بر خود همواره ساخته‌اند ، جز بدبختی و شکست برای اطفال آنهاچیزدیگری نمیباشد . اینها مادران با عطوفت‌ولی نادانی هستند که بسائقه جهالت بجای اینکه حقیقت موجودیت اطفال را بانها بنمایانند آنها را بدون اینکه تعمدی در کار باشد براه کج هدایت میکنند زیرا نه خودشان میدانند اطفال آنها استعداد انجام چه کاری دارد و نه میتوانند اطفال را بمرحله خود شناسی راهبری کنند . آنها را تشویش بکارهائی میکنندکه بهیچوجه باساختمان دماغی و فکری آنهامتناسب نیست وپایان این خبط و اشتباه جز شکست و عدم موفقیت چیز دیگری نتواند بود. بزرگترین وعالی‌ترین خدمتی که مادرمیتواند درحق طفل خود انجام‌دهد اینست که راهبر و راهنمائی او بوه و وی را وادار بانجام ماموریتی‌سازد که دراصل آفرینش بعهده وی محول گردیده است . در اینجا است که تمام لیاقتها و استعدادهای طبیعی در وجود وی جلوه گر شده و از جلوه خود بسعادت و مسرت جهانی میفزاید

فصل ششم

اصلاح نژاد

یکی از خطبای مشهور چندی پیش نامه‌ای بنگارنده نوشته ومصراً تقاضا نمود که در نهضت راجع به‌نژاد جداً مداخله نموده و دراینخصوص کتابی تدوین کنم.

این واعظ روش فکر ضمن نامهٔ خویشتن در جائی که سخنی از زناشوئی بمیان میآید مینویسد.

«درکشور وسیع آمریکاعده‌ای جوانان‌فاقد فضیلت اخلاقی وصحت بدنی و دماغی هستند. این موضوع بخودی خود برای اجتماع ما زیانی جبران ناپذیر است ولی نتیجه ای که از اقدام این قبیلی عناصر بازدواج مترتب میگردد ما را بزیانی بس عظیم ترو مهمتر دچار میسازد.

«در این صورت آیا روا نیست دراینموضوع جداً مداخله نموده و بعناصر غیر صالح اجازهٔ زناشوئی ندهیم ودر اینگونه موارد سوابق زندگانی آنها را در نظر بگیریم و از آنها گواهی نامه صلاحیت مطالبه نمائیم؟

تا چند سال قبل ما توجه زیادی بمسائل صحی نداشتیم و موضوع زناشوئی ازنظرصحت بدنی، نیروی جسمانی، سلامت فکری واخلاقی‌مورد تأمل و بر رسی واقع نمیشد. متأسفانه امروز هم با همهٔ ترقیاتی که در بسیاری از شئون زندگی نصیب کشور وسیع امریکا گردیده باز قدمهای عملی در این راه بر داشته نشده است. با وجود این، موضوع صحت و سلامت بدنی و دماغی و فکری ورد زبان مردم شده. در هر جا این نغمه بلنداست و همه کس کم و بیش از آن سخن میراند و این خود نوید فتح و بشارتی بما میدهد و ما را امیدوار میسازد که دیر یا زود

اقدامی اساسی و جدی برای اینموضوع بعمل خواهد آمد .

هر سال در همین سر زمین عدهٔ زیادی کتاب رساله و مجله راجع باین مبحث چاپ و منتشر میگردد . همهٔ اینها از لزوم قطعی یك اقدام جدی برای مهیا ساختن دوشیزگان وجوانان برای بذل مجاهده در پیشرفت این نهضت بزرگ و اساسی سخن میرانند . و عاظو دانشمندان درمواعظ و خطابه ها وآثار خویش این موضوع را مطرح ساخته وحل این مسئله معضل را نخستین شرط ووسیلهٔبقاء ملیت ، قلمداد میکنند . حتی دربرخی از ایالات امریکا بعضی قوانین صحی مربوط بزناشوئی بموقع اجرا گذارده شده و در بسیاری از کلیسا ها مادام که جوانان ودوشیزگان تصدیق صحت بدنی و دماغی به کشیش عرضه ندارندعقد مزاوجعت آنها در پیشگاه کلیسا بسته میشود .

دکترشارل ب . داون پورت رئیس بهداری یکی از شهر های ایالت نیویورك مقرراتی راجع بزناشوئی وضع نمود . بموجب این مقررات جوانان و دو شیزگان شهر مزبور برای اینکه بتوانند مبادرت بز ناشوئی کنند مجبورند یك سلسله اطلاعات دقیق و قطعی از اوضاع صحی و احوال روحی و فکری خویش در دسترس مشارالیه بگذارند .

دکتر مشارالیه یك رشته اطلاعات علمی وخارجی دیگر را ضمیمه آن نموده از مجموع آنهاسر نوشت جوانان راتعیین کرده برحسب صلاحیّت آنها پروانه زناشوئی برای آنها صادر میکند یا آنها را از این اقدام منع می نماید .

میتوان گفت هیئت اجتماع بشری تحت تأثیر مقتضیات عصری

از خواب دیرین خود بیدار گردیده و میخواهد اصلاح نژاد را که یکی او معضل ترین و پیچیده ترین مشکلات اجتماعی بوده وازبرخی لحاظ‌در سرسلسله بسیاری معضلات اجتماعی‌قراردارد‌موردتوجه قرار دهد مارفته رفته میخواهیم تشخیص دهیم که کیفیّت احوال و اوضاع روحی و فکری و جسمی افراد در چگونگی اوضاع ما تأثیری بسزا دارد . تازه میفهمیم بسیاری از معایب اجتماع ، از یك نژاد علیل وغیر صالح ناشی گردیده و مفاسد بسیاری که از مواریث اجداد غیر صالح میباشد حیات عمومی ما را فلج کرده و قانون قهری و طبیعی توارث تأثیر قطعی خود را بخشیده‌است .

افرادی که از والدین‌علیل وتباه بوجود میآیند جز فساد و شرارت و زیانکاری چه ارثی از آنهامیبرند ؟ اینها که خلاصه وماحصل موجودیت وشخصیّت اخلاقی وفکری گذشتگان هستندجزآنکه عین شخصیّت گذشتگان را بجهان عرضه بدارند و همان بخشی را که از هستی یافته اند ببخشند چه چاره و گزیری دارند ؟ با همهٔ تأثیر و اهمیتی که برای محیط زندگی‌و تربیت معتقد میباشیم باز نمیتوانیم از اهمیّت و تأثیر قانون‌توارث ذره‌ای بکاهیم . موجودیت ما ترکیبی است‌از اجزاء وجود تمام اشخاصی که در در گذشته درایجاد ما شرکت‌داشته .

شخصیت اخلاقی و فکری ما از همین منبع سرچشمه میگیرد و در این صورت باید دید کسانی که از لحاظ ساختمان جسمانی فکری و روحی نقطه های تاریکی بر صفحهٔ بزرگ حیات اجتماعی هستند تا چه اندازه صلاحیت‌تولیدمثل دارند!

هر سال در سراسر کشور امریکا برای تصفیه قنوات و مجاری آبها مبالغ هنگفت بمصرف میرسد و در اینموارد توجه ما براین است که منبع این آبها را پاکیزه کنیم. گاهی بجای اینکه تشخیص دهیم آب از سرچشمه گل آلود است تنها به تصفیه مجاری آب اکتفا کرده وبعد چون باز هم آب را ناپاك و آلوده می‌بینیم اظهار تعجب میکنیم. در صورتی که اشتباه از خود ماست و میبایستی متوجه وضع منبع و سرچشمه آب باشیم.

از آثار بعلل

جامعهٔ بشری در طی قرون و اعصار متمادی بیش از حد قیاس ما برای اصلاح نژادو رفع مفاسدی که در جریان حیات عمومی روح اجتماع را آلوده و فاسد ساخته است صرف وقت و ایثار پول نموده است.

تاریخ معنوی ملل و جماعات عبارت است ازیك سلسله کشمکشهای دایمی و بدون انقطاع برای رفع این معایب ولی متاسفانه تاکنون توجهی بمبدء فساد ننموده و نخواسته است از آثار بعلل بپردازد.

شاعر شیرین سخن شرقی چه خوب در این معنی گفته است.

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چه پر شد نشاید گذشتن به پیل

ما که در مجرای این جریان عظیم واقع گردیده ایم، ما که پیوسته با امواج سهمگینی که از این منشاء برخواسته و بنیان حیات اخلاقی و روحی ما را متزلزل ساخته است، بطوری سرگرم مبارزه و کوشش برعلیه آثار بوده‌ایم که نتوانسته ایم بوجود علل موجده آنها پی ببرد.

احوال ما شباهت تمام به برزگری دارد که چون آب قنات باغ خویشتن

آلوده بگل و کثافت‌بیند به تصفیه مجاری‌قنوات اکتفا کند و باید توجهی به منشاء آلودگیها و کثافات نداشته باشد •

ولی اقتضای عصری دیگر بما اجازه مجامله در آن قسمت نمیدهد ما که ادعا میکنیم راجع بحقایق زندگانی از اسلاف و نیاکان خویشتن بصیر تر و محیط تریم ، ما که خویشتن را پزشك‌بیماریهای اجتماع میدانیم اگر بجای اینکه ریشهٔ فساد و زیانکاری را از بیخ و بن برکنیم تنها به تسکین درد هائیکه مولود این مفاسد است بپردازیم با گذشتگان خویش چه تفاوتی داریم .

داروئی که بکار میبریم بجای قطع ماده فساد درد را تسکین‌میدهد . اثر موقتاً زایل شده ولی علل بجای خود باقی است •

حقیقت قطعی و انکار ناپذیر اینست • ما تا کنون تمام توجه و دقت خود را ببازی کردن با آثار بسر برده ایم و بهمین جهت نمیتوانیم منتظر بهبودی اوضاع اجتماعی خود باشیم •

تریاق‌بیماریهای اجتماع رابرای ایجاد تعادل بین‌جراحات‌زیادی که از ماده فساد ناشی میگردد و خود ماده فساد بکار برده ایم و بهمین جهت سیل با عظمت حیات اجتماعی ما باآلودگی نخست خود باقی مانده است در طی سالیان متمادی ناظر جریان این سیل بوده و بدون توجه بکثافاتی که از سر چشمه داخل شده‌و آنرا آلوده مینماید دل خویش را بتعمیرمجرای سیل خوش کرده ایم و در این صورت نباید امیدوارباشیم که روزی این ناپاکیها و پلیدی ها از زندگانی ما رخت بربندد و دامن زندگانی ما از آلایش بدیها و زشتیها منزه شود• این سر حشمه کجاست

در داخله کشور پهناور و بظاهر مترقی امریکا هر سال هزار ها اشخاص که روح و فکر آنها مسموم است و اخلاق ناپسند برموجودیت آنها حکمفرمائی میکندمبادرت بازدواج مینمایند و طرز فکر و ساختمان دماغی، اخلاقی و سجایای خود را باطفال و اعقاب خویش ارمغان میدهند •

این اطفال و کودکان که از آغاز تولد در تاریکی وحشت وجهالت و پستی دیده میگشایند طوق لعنتی بگردن دارند و خود نیز بجای خیر و سعادت باعث لعنت دنیا و تیرگی جهان مردی و مردمی میشوند •

مفاسدی که از اصل و نژادی علیل سر چشمه گرفته و تا اعماق موجودیت آنها حکمفرمائی میکند قبایح و شرارتهائیکه در محیط زندگانی پیوسته از اطرافیان می بینیدآنها را بیکبارگی بسوی بدی و بدکاری سوق میدهد •

کسی که‌در ظلمت متولد شده ودر ظلمت راه میرود و هیچ‌نمیداند در دنیا روشنائی و نوری هست جز پیروی احکام ظلمت چه چاره دارد •

آفتاب‌جهانتاب در وسط آسمان نیلگون پر تو افشانی‌میکند و انوار درخشان خود را نثار جهان و جهانیان مینماید انسان و حیوان و نبات ازاین‌منشاء حیات‌نور وحرارت میگیرند وگلهای‌چمن بهنگام نخستین‌جلوه صبحگاهی به پاس نعمتی که از آن یافته اند بروی آن تبسم میکنند باو لبخند شادی زده مقدم آنرا تهنیت میگویند •

مرغهای نغمه سنج و خوش الحان که سرمست جلود های باغ و چمن شده اند بشکرانه این موهبت بزرگ با سرود های نشاط و شادمانی

آنرا استقبال می نمایند ولی کور مادر زادی که از آغاز زندگی بجز تاریکی ندیده از این رستاخیز بزرگ چه درك میکند و از این همه هیاهو که در پیرامون وی بر پا است چه میفهمد جز اینکه جهان در نظرش آشفته و مشوش جلوه کند بر عصبانیت و لجاجش بیفزاید و روح اورا آرزده سازد.

اطفالیکه از اجداد و نیاکان خویش جز ضعف و ناتوانی فکری و روحی و اختلال عصبی نصیب وارثی ندارند شبیه همین کور های مادر زاد هستند که همه خوبیها و نیکی ها و زیبائیها جز اینکه بر عناد و لجاجت آنها بیفزاید فایده و اثری ندارد.

کسانیکه میخواهند قانون توارث را انکار کرده و تمام مسئولیت را بگردن تربیت اندازند بهتر است دربرخی آمارهای دقیقی که در این زمینه بدست آمده و بهترین شاهد مدعای، تواند بود قدری دقت وتأمل کنند.

برای اینکه تأثیر توارث در اخلاق و رفتار و طرز فکر و روحیّات افراد بهتر روشن شود در این جا سرگذشت دو خانواده را بطور مثال ذکر کرده و با یك مقایسه ساده بین آنها حقایقی کشف خواهیم کرد.

جوان ماهیگیری در کنار سواحل زندگانی میکرد. این جوان در سال ۱۷۲۰ از یك خانواده غیر صالح تولد یافته بود. پدر و مادرش سوابق خوبی نداشتند. روزگار وی نیز باسفالت و رذالت میگذشت و میخوارگی دزدی، اشتغال بکارهای پست از مختصات صفات وی بود. از آن زمره افرادی بود که در تاریکی تولد یافته در تاریکی دیده گشوده و در تاریکی زندگانی میکرد و احکام تاریکی را متابعت مینمود. شاید اگر از آغاز زندگانی تحت تعلیم و تربیتی متناسب قرار میگرفت رذایل اخلاقی ملکهٔ او نمیشد اصلاح

وی تاحدی امکان داشت. ولی از هیچ سو کوچکترین بارقهٔ نوری درزندگانی او نتابید. با همین رذایل نشو و نما یافت. بدی و شرارت جزء ملکات اخلاقی او شد و با این رذایل خو گرفت •

از این مرد پنج دختر بوجود آمد. همه آنها رذیلت و سفالت را از پدر بارث برده بودند. درنسل پنجم افراد این خاندان بهزار و دویست تن رسید. طبق آمارهای دقیقی که از مقامات رسمی امریکا بدست آمده است از میان افراد اناث این خانواده که همه در پست ترین گودال حیات اجتماعی بسر میبردند چهار صد و چهل تن بمرض خانمانسوز سفلیس مبتلا گردیده و با همین مرض بدرود زندگانی گفتند. سیصدتن از افراد دیگر آن پست ترین و ننگین ترین مشاغل را در پیش گرفتند. یکصدوسی تن از آنها در زمره دزدان در آمد، هفت نفر از آنها راه جنایت و آدم کشی در پیش گرفتند. درطی مدت هفتاد سال که از عمر این خانواده منحط بگذشت علاوه بر زیانهای معنوی یك میلیون و هفتصدهزار دولار زیان مالی بدولت امریکا وارد آمده بود. این مبلغ هنگفت را برای نگاهداری بیماران سفلیسی، دیوانگان، دزد ها و جانیانی که ازاین خانواده بوجود آمده بود رسانیدند. خسارتهای هنگفت دیگری را که در آمارهای رسمی ذکر شده باید باین مبلغ افزود. زیان روز افزونی که ازناحیه این گونه خاندانها متوجه دولت و ملت امریکا گردیده است بیش از حد تصور و قیاس ما میباشد. اگرامروز بقطع این ریشه فساد وزیانکاری‌ها دقت نشود چه آلام ومصائب روز افزون و جبران ناپذیری برای فردای حیات اجتماعی تهیه خواهد شد واگر امروز برای اصلاح صدها ازاین گونه خانواد های غیر صالح و نالایق که نقطه‌های

سیاهی در صفحه حیات اجتماعی و عمومی هستند قدمی برداشته نشود چه بار گرانی بدوش نسل آینده خواهد افتاد.

آنچه فوقاً نگاشته شد دلیل مدعای مادر تأثیرسوء وراثت بود. اینك بایددلیل مثبتی بر اثبات این موضوع ذکر کنیم. همان قدر که زناشوئی زنان و مردان تباهکار و فاسدباعث‌تیرگی افق زندگانی اجتماعی و عمومی میگردد بهمان اندازه ازدواج مردان و زنانی که از سر چشمه فضیلت و مکارم‌اخلاقی‌جرعه‌ای چشیده وازنیروی‌جسمی وصحت‌فکری‌بهره ای‌دارند پرتوی برمیخیزد وصفحه‌حیات و زندگانی را روشن و پرنور میسازد.

ژو ناتان ادوارد جوانی بود که از لحاظ مکارم اخلاقی و فضیلت معنوی درست نقطه مقابل ماهگیر سابق‌الذکر: خاندانی که وی مؤسس و بانی آن بود افتخار کشور وسیع و پهناور امریکا میباشد! تحقیقاتی که در اوضاع واحوال شاخه‌های این درخت نیرومندبعمل آمده حقایق حیرت انگیزی مکشوف میسازد. بیش از سیصد تن‌از اعضای این خاندان شرافتمند عالی‌ترین دوره های علمی‌را در بهترین‌دانشکده‌ها بپایان‌رسانیدند از این عده سیزده تن بریاست دانشکدههای‌امریکا نائل گردیدند. یکصد تن‌دیگر این‌خاندان در زمره معروف ترین‌واعظین عصر خود قرارگرفتند عده پزشکهای معروفی که از این خانواده بوجود آمد بالغ بر شصت نفر شد. هفتاد و پنج نفر دیگر آنها بعالیترین مدارج لشکری ارتقاء جستند. یکصدتن‌از آنها بمقام‌قضاوت رسیدند. شصت‌تن از آنهاجزءبهترین‌نویسندگان نامی‌امریکا قرار گرفتندهشتادتن‌از اینها در رأس اداره های مهم کشوری واقع شدند و سه تن از آنها پله های نردبام ترقی را یکی پس از دیگری

تا بمقام نمایندگی در مجلس سنا پیمودند . قسمتی از بناهای عمومی خیریه در سراسر کشور امریکا که همسایه منبع خیر و برکت و نیکوکاری میباشد بدست اعقاب این خاندان استوار گردیده خدماتی که افراد این خانواده برای ترقی معنوی ، هدایت افکار وعقول وارشادمردم براه خیر و صواب انجام دادند در تاریخ حیات‌عمومی امریکا مادام که‌نامی از آن کشور بر صفحه روزگار باقی است برای همیشه ثبت است :

تضاد و تخالفی که بین اوضاع واحوال‌اعقات این دوخاندان‌مشاهده میشود نشان میدهد بوسیلهٔ قانون انتخاب اصلح که یکی از قوانین قطعی و طبیعی میباشدچگونه به بهبودی اوضاعو احوال نژادی موفق توان‌شد و بارعایت‌اصول و قوانین صحی و مراقبت‌برای ازدواج بین زنان ومردانی که دارای‌این صلاحیت هستند چه‌تحول‌شگفت‌انگیزی در احوال اجتماع پدید تواند آمد •

در دنیای نباتات

نخستین باری که دانشمند بزرگ داروین راجع بانتخاب و بقای اصلح سخن گفت از هر سو مورد اعتراض واقع گردید •

گوئی جهان آنروز که بروی اساس اصول‌وموازین فرسوده و کهنه قرار داشت هنوز برای درك این حقایق پیچیده مستعد نبود ولی هر چه روزگار گذشت کشفیات و استنباطهای‌علماء و دانشمندان پیوسته صحت آن نظر را تائید کرد •

کسانی که درجنگلهای‌انبوه‌امریکا سیاحت کرده و در کیفیت‌احوال

نباتات دقت نموده اند میدانند چگونه در برخی نقاط درختهای عظیم الجثه و بزرگ وسالم که هریك از آنها برای رفع بسیاری حوایج تجاری کفایت تواند کرد میروید در صورتیکه در نقاط دیگر در ختانی که از همان جنس هستند از رشد و نمو باز مانده و بطرف انحطاط و نیستی رفته‌اند .

این تدنی و انحطاط در عالم نباتی مبنی بر یکی از قوانین حتمی و تغییر ناپذیر است .

در نوع و کیفیت حبوبات مختلفی که در سراسر امریکا میروید عین همین تضاد و تخالف دیده میشود . در بعضی نقاط یك نوع ذرت وجود دارد که ارتفاع آن تقریباً تا شانزده پا میرسد . سنبله های آنها بزرك ودانه های آنها فراوان و جنس آنهابقدری مرغوب است که بسیاری خوراکهای لذیذ را از آن میسازند سنبله های ذرت از زیادی ثمر در خرمنها سر خم میکند و هردانه آن گاهی بدرشتی یك نخود میرسد .

در نقاط دیگر کاملا بر عکس دیده میشود . خوشه های ذرت و گندم کوچك و کم دانه و دانه های آنها بسیار ریز و مزه آنها بد و نا گوار است .

کسانی که با کیفیات جغرافیائی آشنائی دارند میدانند این اختلاف بیش ازآنکه مولودبدی و خوبی دانه باشدمربوط به کیفیت خاك وچگونگی آب وهوا است . در بعضی نقاط زمین استعداد پرورش نبات ندارد مگرآنکه خواص لازمه را تصنعاً در خاك و هوا پدید آوریم .

از روی همین قانون قطعی و طبیعی اوضاع و احوال نسل انسانی را مورد مطالعه قرار دهیم .

والدینی که خود گرفتار سر پنجه انحطاط فکری ودماغی میباشند جسم آنها آماج امراض گونا گون است ، و روی هم رفته دچار فساد نفس گردیده اند نمیتوانند اطفالی تقدیم اجتماع کنند که از لحاظ نیروی دماغی و جسمی صلاحیت حیات و زندگانی داشته و بتواند در میدان کشا کش حیات سکه فتح و موفقیت بنام خویشتن زند . همانگونه که نیکی و بدی محصولات زراعتی بیشتر منوط بکیفیت آب وهوا و تخم و زمین است بهمان نحو خصایص اخلاقی وممیزات فکری و روحی خودرا از والدین خویش بمیراث میبرند وارزش اخلاقی و روحی وجسمی آنها تناسب مستقیمی با کیفیت احوال روحی و اخلاقی و بدنی پدر و مادر دارد .

بطور خلاصه این شخصیت پدر و مادر است که در وجود کودکان و اطفال تجلی میکند و محیط تربیت این خواص و ممیزات را نشو و نما داده آنها را انتظام می‌بخشد .

والدین معلول و مریض نمیتوانند اطفال نیرومند و سالم تقدیم هیئت اجتماع کنند خلق و خوی والدین را با جزئی اختلافی در وجود اطفال آن ها باید جستجو کرد .

معتقدات عمومی هیئت اجتماع در این موضوع و وظیفه ومسئولیتی که والدین در مورد اطفال خود دارند چنین خلاصه میشود : تهیه خوراك و پوشاك و آماده ساختن وسائل تحصیل آنها :

این عقیده چقدر ناقص و نارسا است ! فراموش میکنیم در ماوراء مادیات و ظواهر چه خصایص و صفاتی برای این موجودات ناتوان میگذاریم

که ممکن است باعث نیکبختی و ترقی یا انحطاط وسقوط آنها باشد. قبلاً گفتیم و اکنون تکرار میکنیم: طفلی که قدم بعرصه وجود میگذارد یك دسته صفات اخلاقی و سجایای مخصوص با خود بجهان آفرینش می آورد که از والدین باوارث رسیده است. باستعانت تعلیم و تربیت براست کردن کجیها کوشیدن برای اصلاح زشتیها و پلیدیهای اخلاقی که از مواریث نژادی است دست بدامن تربیت زدن آهن سرد کوبیدن است.

با بیانی واضح بگویم: اساس سجایای روحی هر طفل بهنگام تولد در وجود او استوار میگردد. خصایص و ممیزات اخلاقی با موجودیت او سرشته شده و شخصیّت معنوی او در همان هنگام بر حسب کیفیّت این خصایص صورت خاصی بخود میگیرد.

یك مثال عالمانه وعمیق عربی بدین مضمون میگوید. نیکبخت درشکم مادر نیکبخت وبدبخت درشکم مادر بدبخت است. سرپنجه قدرت رقم نیکبختی وبدبختی را بیشتر قبل از تولد طفل و هنگامی که وی هنوز در شکم مادر جای دارد بر پیشانی او رقم زده است. شاید برای تفسیر این عقیده از لحاظ اصول ماوراء الطبیعه دچار اشکال شویم ولی در اینجا علم الحیات بمددما شتافته و ما را ازحل معضل راهبری میکند و اساس فلسفه جبری را از بعضی لحاظ تأیید مینماید.

گفتیم هرطفل صفات روحی واخلاقی و مختصات بدنی را از والدین بارث میبرد. اطفالی که از والدین معلول کوتاه فکر پست همت، الکلی و دایم الخمر دیوانه وکودن بوجود بیایند بحکم فطرت مشابهتی با والدین خود دارند و همان شخصیّت ظاهری و باطنی والدین است که در وجود آنها تجلی

میکنند. کودکانی که از آغاز آفرینش خویش بار گران زشتیها و پلیدیهای معنوی و اخلاقی پدر و مادر را بر دوش نا توان خود دارند و مجبورند ضعفهای فکری ومعنوی و بدنی آنها را بطور ارث با خود بدنیا بیاورند از بیماری های بدنی و دماغی آنها حصه ای بزرك بر گیرند و با این ماده های تیره بختی وارد میدان کشاکش حیات گردند. پایان کارشان بکجا خواهد رسید.

اینها پیش از اینکه پای درجهان زندگی گذارند، و چون متولد شوند پیش از اینکه گهواره طفولیّت را ترك گویند طوق لعنتی بگردن خوددارند راه تیمارستانها مسکین خانه ها و زندانهائی که هیئت اجتماع برای تربیت مجرمین تهیه کرده است بروی آنها باز است و قبل از اینکه دیده گشوده و نور پاکی و نیکی را ببینند درغرقاب ظلمات تباهکاری و تیره بختی و فقر مستغرق میکردند.

اینها کسانی هستند که قبل از تولد و هنگامیکه هنوز در شکم مادر بسر میبرند بدبخت و شقاوت پیشه هستند. اینها در آتش بی فکری واهمال والدین و بی اعتنائی هیئت اجتماع میسوزند.

ما درپیرامون خویش پیوسته افراد معلول ناتوان تیره بخت را می بینم که دوران زندگی آنها با کشمکش برعلیه ضعفها وناتوانی های روحی وجسمی میگذرد. روزگار با همه توانائی خود پای بر سر آنها میگذارد و خورد نابودشان میسازد. عمری در جدال و نبرد گذرانده اند بدون اینکه اندکی در دوران حیات روی استراحت دیده و باشاهد شادکامی هم آغوش شده باشند. درهمان قدم اول عفریت شکست و نا کامی سر راه بر آنها گرفته آنها

را بلعیده و اثری از آنها برجای نگذاشته است. هنگامی که این حقایق را مشاهد میکنیم و می بینم برخی افراد کل وجودشان با بد بختی وضعف و مرض و بیماری روحی سرشته شده باید قبول کنیم که یك سرنوشت شوم از همان آغاز پیدایش داغ باطله برپیشانی آنها گذارده وآنهارامحکوم بهبدبختی نموده ولی درعین حال باید درنظر داشته باشیم که آنچه راما دراینجابخت و سر نوشت میذامیم بامفهومی که این دوکلمه درعرف عقاید عمومیدارد بکلی متفاوت میباشد این پدر ومادر و سلسهاجداد و گذشتگان ما هستند که هر یك بنوبه خود سطاری و عبارتی بر کتاب بزرك بخت و طالعها نوشته اند و ما نیز سطری چند اعم ازنیك یابد بر کتاب سرنوشت اطفال و اولاد خویشتن میفزائیم.

کانون رقابت

پیوسته بگوش ما گفته اند گیتی میدان رقابت و کشمکش است: انسان از آغاز تولد تا موقعیکه رخت از جهان هستی می بندد مجبور است با عوامل مخالف با مشکلات ، با درد و بیماری با سد هائی که راه توفیق وکامروائی را مسدود ساختهاند پنجه درپنجه افکند و بجنگد. اینجنك و مسابقه پایان ندارد شرط و وسیله بقای موجودات است. آنکه ساز و برگش برای جنك کمتر است زود تر مغلوب میشود و راه نیستی میپوید. مادام که اثری از غوغـای زندگانی باقی است زندگان با یکدیگر در مسابقه هستند.

برایاثبات این اقوال وآراء خویشتن را نیازمند استدلال نمیدانیم

از آن مقدمه میخواهیم چنین نتیجه بگیریم ، قرن بیستم همانگونه که از لحاظ علوم ، اختراعات ، اکتشافات و سایر مظاهر تمدن بر قرون و اعصار گذشته مزیت و برتری دارد از لحاظ شدت‌رقابت بین افراد بشری نیز از تمام اعصارگذشته ممتاز است. مبارزه و کشمکش با منتهای شدت بر همه مظاهر زندگانی حکمفرمائی دارد. کسی که وارد این میدان مسابقه میگردد یا باید دیگران را تکان داده بطرف جلو رانده راهی برای خود باز کند و جلو برود یا قهراً دیگران او را بکناری زده و ازسرراه خود میرانند و بالاخره در زیر دست و پای رهگذران خورد و نابود میگردد زندگانی جز میدان مسابقه چیز دیگری نیست.

برای فتح و پیشرفت در این میدان بچه چیز نیازمندیم ؟ باین پرسش پاسخهای گوناگون میتوان داد ولی مسلماً یك پاسخ هست که متفق الیه همه میباشد. نیروی روحی و جسمی‌و دماغی : اینها ارکان فتح و ظفر هستند. بچشم خود دیده ایم که فرمان ابدی وتغییر ناپذیرطبیعت با نفوذ و قدرت کامل خود چگونه کودکانی را که با ضعف بدنی و روحی ودماغی وارد این‌میدان میگردند و فاقد صلاحیت زندگی هستند محکوم بشکست وفنا میکند. شکست و ناکامی این افراد نتیجهٔ منطقی و طبیعی اوضاع و احوال روحی وجسمی آنها است و اگر مشاهده بکنیم اینگونه افراد در نبرد با زندگانی بزمین میخورند نباید آنها را در خور ملامت بدانیم ولی ما که باعث ایجاد آنها گردیده‌ایم ، ما که ماده شکست وضعف و ناتوانی را دروجود آنها مخمر کرده ایم ما که بیماریهای روحی وجسمی را بآنها بارث سپرده‌ایم بالاخره ما که آنهارا برای‌لغزش وسقوط وشکست

بوجود آورده ایم چگونه میتوانیم خویشتن را ازچنین تقصیر و گناه عفو ناپذیری بر کنار تصور کنیم ؟ بیچاره کودکان تیره بختی که محکوم به تحمل عمری بدبختی و مذلتند! حقوق مسلم کودکی صحت مزاج و پاکی نسب را از والدین نسبت باطفال طلب میکند تنها با داشتن این مواریث است که افراد بشری میتوانند در میدان کشا کش حیات از زحمات و آلام و ناکامی هائی که ملازم نقاهت و ضعف فکری و جسمی میباشد برکنار مانند. امراض تناسلی که از والدین تبه کار باطفال بیچاره بارث میرسد اختلال عصبی ، ضعف قوای دماغی و ضعف اخلاقی که از مواریث والدین است حقوق طبیعی و حتمی طفولیت را پایمال میسازد.

تولد طفل از پدر و مادری مریض و منحط و کسانی که روح و فکر آنها در ظلمات فساد و تباهی بسر میبرد بر خلاف حقوق طفولیت است. هیئت اجتماع در این میان مسؤلیتی دارد موظف است بطرفداری این حقوق قیام کند و کسانی را که چه از لحاظ نیروی جسمانی و چه از لحاظ نیروی روحی و دماغی فاقد صلاحیت میباشند از مبادرت به زناشوئی باز دارد.

هرروز عدهٔ کثیری کودکان نوزاد قدم در عرصهٔ هستی میگذارند و بواسطهٔ ضعف های دماغی ، روحی و فکری یا در اثر داشتن استعداد مرض و بیماری و ناتوانی که از یك اصل و نژاد علیل بآنها سرایت کرده است در همان آغاز طفولیت اسیر سر پنجهٔ مرك میگردند هنوز تبسمی بروی دنیا وزندگانی نکرده اند دیده اطرافیان در مرك آنها اشکبار میشود اگرهم شاهباز مرك اندکی با آنها مدارا کند مجبورند تمام مدت

عمر را رنج ببرند دچار شکنجه روحی وجسمی گردند و هر قدم که در زندگانی برمیدارند در مقابل افراد نیرومند، وصالح شکست‌خورده عمری با ناکامی‌و دردمندی بگذرانند.

در صورتیکه میدانیم اینگونه کودکان از والدینی بوجود میآیند که صلاحیت ازدواج ندارند در صورتیکه بچشم خود مشاهده میکنیم زنها و مردهای زیاد در سراسر کشور امریکا باوجود انحطاط روحی ومعنوی و اخلاقی با وجود فساد و زیان‌کاری باز میتوانند آزادانه دست بدست هم داده و مبادرت بزناشوئی کنند چگونه میتوانیم جز این نتایج وخیم و حزن انگیز انتظار دیگری داشته باشیم ؟ چقدر جای تأسف است ! ما نتایج بد و وخیم این اوضاع را در سراسر کشور امریکا می بینم و با-وجود این دست بروی دست گذارده کوچکترین اقدامی برای جلوگیری بعمل نمی آوریم و برای درمان این بیماریها که روح اجتماع را خسته ناتوان و فاسد ساخته است نمیکوشیم . ما در برابر این جریانهای سوء دست بروی دست میگذاریم و اجازه میدهیم درخت پلیدی و زشتی ازهر سو در زمینه حیات اجتماعی ما رشد و نمو کند ریشه باطراف بدواند و شاخه های تازه پدید آورد و میوه های مسموم کننده و زهرآگین بدهد و پس از آن تنها دل باین خوش میکنیم که افراد غافل‌وبی‌اطلاع را از نزدیك شدن بآن تحذیر کرده و بآنها اخطار کنیم که‌ازخوردن‌این میوه های خوش آب و رنك خود داری نمایند. ابری بین ما و آفتاب نیکبختی و رفاه حایل گردیده و بر صفحهٔ زندگانی ما سایه افکن شده وآنرا تاریك ومشوش ساخته است .

بجای اینکه این ابرهای تیره را برطرف سازیم سعی میکنیم با شمعهای کم نوری که ساخته ایم از وحشت ظلمت بکاهیم : درد را تسکین میدهیم و ماده جراحت را بر جای میگذاریم و اقدامات خود را برای تسکین این درد اصلاح مینامیم . بهتر بگویم برای جلوگیری از تاریکی بتاریکی متشبث میکردیم و فاسد را میخواهیم بوسیلهٔ افسد علاج کنیم برای تنبیه مجرمین و جنایت کاران محبس ها میسازیم : زندانها بنا میکنیم دارالتأدیب ها بوجود میآوریم قوانین و مقررات وضع مینمائیم مجازاتها تعیین‌میکنیم : هنگامی که‌یکی از این افراد تیره‌بخت تحت تأثیر هزاران عوامل مختلف روحی و دماغی و ارثی دست بجنایت آلود او را محکوم میکنیم و از اینکه توانسته‌ایم انتقامی چنین ناروا ازوی بگیریم و بخیال خود حق و عدالت را بر کرسی فتح و ظفر بنشانیم و سزای بدرا با بدتر بدهیم دست میزنیم و بخویشتن تبریك میگوئیم . تا کنون از اینهمه مجازاتها چه طرفی بر بسته ایم ؟ توانسته ایم اندکی از تأثیر سیاهکاری و پلیدی بکاهیم وصفحه حیات اجتماع را از این آلودگیها منزه سازیم ؟ ما که خویشتن‌راپزشك‌بیماریهای‌اجتماع میدانیم باید برضد تاریکی بجنگیم نه اینکه‌ساکنین تیره بخت‌وادی‌تاریکی رامحکوم‌سازیم باگناه مبارزه کنیم نه اینکه‌گناهکار رامجازات نمائیم اثررفته‌ولی‌مؤثربرجای‌خودباقی است .

در دنیای نباتات

منشاء این تباهکاری را در کجا باید جستجو کرد ؟ در قانون وراثت : این قانون در دنیای حیوانی و نباتی باقدرتی کامل حکمفرمائی میکندتمام نوزاد های عالم حیوانی‌تحت تسلط این قانون قهری‌و طبیعی قرارگرفته‌اند

بچه های انسان وحیوان متشابهاً یك سلسه خصایص اخلاقی و روحی را از والدین بارث میبرند : سجایای اخلاقی آنها گاهی بپدر و زمانی بمادر شباهت تام دارد و احیاناً ترکیبی است از این دو از لحاظ ساختمان جسمی و بدنی نیز مشابهت کاملی بین بچه و والدین وی وجود دارد ؛ در انگلستان یکنوع سك مخصوص پاسبان گله هست که معمولا یك چشم آن به پدر و چشم دیگر آن بمادر شباهت دارد دقتهائیکه در موردحیوانات اهلی برای جفت گیری آنها میشود تأثیرات عجیبی دارد نسل برخی حیوانات در اثر ایندقتها بکلی معروض تحول واقع شده و تغییر یافته و درشت تر و برومند تر شده است این تغییر بقدری فاحش است که بهیچوجه نمیتوان بین نسل کنونی آنها ونسل یك قرن قبل که از اجداد همین حیوانات بوده اند وجه مشابهتی قائل شد .

در دنیای نباتات نیز عین همین تغییر و تحول دیده میشود میوه‌های درشت و خوشمزه و خوش عطر کنونی در صد سال پیش از این پیدا نمی شد . برخی ازانواع گل هائی که درنتیجه پیوند های متعدد ومتناسب بوجود آمده در پنجاه سال قبل وجود خارجی نداشت .

برخی از علماء فلاحت توانسته اند در پر تو علم و مراقبت چندین نوع گیلاس ، هلوهای بی‌هسته و گردو هائی که پوست آنها از کاغذنازکتر است بوجود آورند باغها وبستانهای امریکا را گلهای پر نقش ونگار ، یاسمن های متنوع و گوناگون شقایق های رنك برنگ که رنك و بوی آنها دل و جان اصحاب صورت و ارباب معنی را زنده نگاه میدارد زینت میدهند.

از یکنوع گل سرخ که به گل اسکاتلندی معروف است بیش از

یکصد نوع گلهای زیبا و روح پرور بعمل آورده‌اند• تنها سعی ومجاهدت باغبان در کشت و پیوند این تحول و انقلاب را بوجود آورده است •

نخستین‌باری که بخیال ساختن قند ازچغندر افتادنداز چغندرهای معمول آنزمان نتوانستند بیش از پنج در صد قند استخراج کنند، سعی‌و دقت باغبان و زارع در اینجا نیز تأثیری رضایت‌بخش و معجز آسا نمود •

امروز یکنوع چغندر درامریکا پیدا میشود که‌تا بیست‌و پنج درصد میتوان از آن قند استخراج نمود. یك شرکت فلاحتی‌بدستیاری علماء فن تغییر نوع سیب زمینی را در طی مدت معینی وجهه همت خود قرار داد و در پایان وقت بکلی نوع این محصول تغییر یافته بود •

اینست نمونه ای از تحولات شگفت انگیز که‌در پرتو علم و مراقبت و نظارت در دنیای نباتات پدید آمده است •

آری در عالم فلاحت و کشاورزی در مدتی‌قلیل از سعی و جدیت و مراقبت‌مردم نتایج شگفت انگیزی ظاهر شده و دنیای فلاحت بکلی‌دگر گون‌گردیده ـ نسل بسیاری ازحیوانات تغییر یافته وبسوی تکامل رفته‌است

اگر همین اصول و قوانین، همین مراقبت و مجاهدت و همین دقت و باریك بینی‌را در مورد انسان بکار بریم، اگر دانش وبصیرتی که در موضوع کشت نباتات و تناسل و توالد حیوانات اعمال مینمائیم در مورد انسان‌نیز اعمال کنیم چه نتایج شگفت انگیزی عاید ما میشود؟

جهان آفرینش چقدر منزه تر و افراد انسانی چقدر نیکبخت تر خواهند شد.

اصلاح نژاد

ما در پیرامون خویش آثار معجز آسای تحولات نژادی‌را درحیوان و نبات بوسیلهٔ دقت ومراقبت مشاهده میکنیم ولی آیا ازاین مشاهدات چه درس عبرتی میگیریم ؟ در بحبوحه‌این تحولات که نتیجه اجرای اصول‌علمی پرورش و اصلاح نسل و نژاد است برخی افراد نوع انسانی بدون توجه و مراقبت و بدون اعتنا باصول‌صحی به تکثیر نسل و نژاد علیل‌میپردازد. تمام بیماریهای روحی و فکری وضعفا و نا توانیهای معنوی را به نسل آینده خود ارمغان میدهد . روح خبیث و جنایت‌را برای آنها بیادگارمیگذارد. و آنها را برای پرتاب شدن در گودال مذلت و تیره بختی و ناتوانی بعد از خود بجای میگذارد. آری برای جلوگیری از این مظالم و تیره بختیها که در نتیجه بی اطلاعاتی و فساد والدین دامنگیر اطفال میگردد باید مجاهده نمائیم و مرد ها و زنها را در این وادی بی پایان رهبری کنیم و نگذاریم ریشه فساد و انحطاط بیش از این در نهاد نژاد انسانی مستحکم و استوار گردد .

بزرگترین خورده ای که بر دنیای گذشته میتوان گرفت اینست که بموضوع ازدواج که بزرگترین ومهمترین مسائل زندگانی اجتماعی است آنگونه که‌باید اهمیت‌نداده وآنرا بحال خود گذاشته‌است . در گذشته هر کسی بدلخواه خود میتوانست مبادرت بزناشوئی کند و بخانواده که عالی ترین و مقدس ترین تشکیلات اجتماعی‌است توجهی‌مبذول نمیگردید در صورتیکه اصلاح‌نژاد تنها بوسیلهٔ مراقبت دقیق درامر زناشوئی امکان پذیر تواند بود .

يك قدم بسوی اصلاح

اصلاح ـ اصلاح

این نغمه ازهرحنجره و این حرف از هر زبان شنیده میشود .هیئت اجتماع، توده وسیع ملت، طبقات مختلف مردم نیازمند اصلاح میباشد ـ اصلاحی که بنیان حیات اجتماعی ما را بر روی اساسی نوین استوار سازد و دامن نسل آینده را از آلودگیهای روحی و فکری و معنوی منزه کند •

مسلماً چنین اصلاحی باید در قلمرو خانواده صورت پذیرد وشرط و وسیلهٔ آن نیز نظارت علمی و دقیق در امر زناشوئی میباشد •

نخستین قدمی که در راه بهبودی احوال اجتماعی میتوان برداشت اینست که بادقت و مراقبت از نا پاکیها ، پلیدیها و ناتوانیهائی که ممکن است ازنسل و نژادی علیل بنسل آینده سرایت کنند جلوگیری کنیم وخلاصه با عزمی ثابت باصلاح واقعی نژاد بپردازیم . کلیه اشخاصی که نامزد زناشوئی هستند باید از طرف اطبا و روانشناسان مورد معاینه قرار گیرند و از نظر استعداد بدنی عقلانی و روحی دارای صلاحیت شناخته شوند . صریحاً بگویم باید ازدواج را جز برای اشخاص صلاحیت دار برای دیگران اکیداً ممنوع نمائیم •

بسی تعجب انگیز است که چون سخنی از صلاحیت برای زناشوئی بمیان آیدفوراً يك سلسله امراض بارز تناسلی ویا مثلاً میزان سن و کیفیّت احوال جسمی بنظر میرسد •

ما فراموش میکنیم که امراض روحی و معنوی ، بیماری فکری ،

ضعف قوای دماغی آفتهائی هستند که حیات اجتماعی ما را مانند هربلای مبرم دیگری مورد تهدید قرار میدهند •

قتل ـ سرقت ـ ارتکاب‌کارهائی که شایسته‌مقام انسانیت نیست توجه بامور غیر عادی و خلاف نظام زندگانی‌همه اینها ازیك فکر و دماغ علیل و نا توان سر چشمه میگیرد •

تحقیقات و اکتشافات علمی مارا وادار میکند که مانند ژان ژاك روسو فریادکرده بگوئیم‌شرارت‌نتیجه‌ضعف‌است: ضعف‌رابقوت‌مبدل‌سازید دماغ های ضعیف و ناتوان رانقویت کنید، بدرماندگان و ضعفا نیرو بدهید شرارت و رذالت خود بخود از میان خواهد رفت.

ولی آیا وصول باین منظور بآسانی و بدون مانع صورت پذیر تواند شد؟ مسلماً یك رادع و مانع فوق‌العاده مهم و عمیق که باتمام احساسات و عواطف فطری و غریزی ما ارتباط دارد راه وصول باین مقصد را سد خواهد کرد. عشق. علاقه. دلبستگی مولود حرارت‌های جوانی و غریزه فطری و طبیعی است •

میگویند عشق شیری است قوی پنجه و میگوید فاش ـ هر که از جان گذرد بگذرد از بیشه‌ما ـ آری‌جانبازان‌کوی‌محبت و دلشکستگان‌وادی عشق خود را در مقابل اوامر دل عاجز و ناتوان می بینند و وقت تفکر و مطالعه در باب خوبی و زیبائی معنوی معشوق ندارند •

یك مثال شرقی میگوید عشق هر زشتی را زیبا و هر بدی را نیك جلوه گر میسازد •

یك قدم بسوی اصلاح

اگر معشوق هنری دارد و هفتاد عیب دوست و عاشق دلداده بجز آن یك هنر نمی بیند و بآنچه مینگرد خوب و زیبا در نظرش جلوه میکند

میگویند عاشق از خود اختیار ندارد و برای اثبات این نکته شعرها انشاد کرده وقصاید میسرایند: وگاه تأثیر عشق‌را تا بحد اغراق میبرند و حتی قوت بازوی تقوارادر مقابل سلطان عشق ناچیز می‌شمارند ومیگویند چون سلطان عشق در صحرای دل خیمه زند زنجیر جنون بپای دل می افکند.

مسلماً این گفته ها وبیانهای نیمی راست‌ونیمی‌دروغ. نیمی‌صحیح ونیمی مبالغه است.

نمیخواهیم‌احکام دل‌را انکار کنیم. کسانی که با نظر لاقیدی بحکم دل‌مینگرند بهتر است طومار زندگانی خویش راورق بزنند بپشت سرخود و بروزهای جوانی خویشتن نظر افکنند و مسلماً اثری از عشق؛ علاقه در این طومار خواهند دید.

دیده می بیندو دل میخواهد و رابطه دل و دیده از موقعیکه نوع بشر خودرا میشناخته‌برقرار بوده‌واین‌رشته ارتباط‌قطع نشدنی‌است.

این موضوع بزرگترین مشکلی است که در راه تحدید زناشوئی در مقابل خویش خواهیم یافت.

در اینجا دو نکته را باید در نظر داشت: آنگونه عشقهای سوزان و آتشین که ذکری از آن در دفتر شعر شعرا و ارباب سخن می بینیم در زندگانی واقعی و عملی ندرتاً نظیر پیدا میکند،

اصلاح نژاد

در جای دیگر نوشته و تأکید کرده ایم که شالوده حیات خانوادگی و زناشوئی باید بر بنیان عشق وعلاقه استوار باشد.

در اینجا باید توضیح دهیم که بین این علاقه و محبت معقول وآن عشق سوزان شاعرانه همانقدر فرق هست که بین احساسات و عقل وجود دارد اگر میتوانستیم در داخل تمام خانواده های آمریکا وارد شده و کیفیّت روابط خانوادگی آنهارا از نظر بگذرانیم برما معلوم و مسلم میشد که سعادتمند ترین خانواده ها آنست که بین زن وشوهر سنخیت و تفاهم عاقلانه موجود باشد.

عشق بلاشرط وکورکورانه آنگونه که مورد مدح وستایش شعراء خیال پرور میباشد نود در صد منتهی بویرانی وجدائی وندامت میگردد.

نوع بشر نمیتواند از زیر بار احساسات و عواطف خویشتن شانه تهی کند.

احساسات جزء لاینفك موجودیت ما است ولی نباید عبارت ازتمام موجودیت ما باشد یعنی نباید جای تعقل و تمیز و سنجش را بگیرد.

انسان موقعی خوشبخت ومرفه زندگی میکند که بتواند بین عقل و احساسات موازنه ای ایجاد کند.

تعقل و قضاوت فکری اگر نتواند بر احساسات ما حکومت کند باید اقلا با احساسات همدوشی نماید.

سیرهٔ زندگانی ما صحت این عقیده را اثبات میکند ازدواجهای عادی شصت در صد بروی اتفاق و تصادف» سی و پنج درصد ناشی ازآشنائی و اصطکاك است.

عدهٔ کسانی که دراین قضیه از عقل وتدبیر و استدلال استمانت جسته و براهنمائی تعقل قدم در این راه میگذارند از پنج در صد تجاوزنمیکنند.

درمیان هزارها نفرکه مبادرت بازدواج مینمایند شاید عده معدودی یافت شوند که تحت تأثیر آن احساسات کور کننده و عشقهای آتشین نظیر عشق لیلی و مجنون و یا شیرین وفرهـاد که هنوز برای صحت آنها نتوانسته‌ایم دلایلی قطعی بدست آوریم قرار داشته باشند •

بدیهی است تولیداینگونه احساسات سوزان بین دو نفر که دستخوش عشق واقع شده‌اندولو فاقد صلاحیت باشند نه ممکن است و نه صلاح ولی همانگونه که اشاره نمودیم این گونه علاقه ها بسی نا ر و کمیاب است

تجربه وآزمایش نشان میدهد که قسمت اعظم زناشوئیها مخصوصاً بین افرادی که هردوو یا یکی از آنها ازلحاظ صحت فکری و دماغی فاقدصلاحیت هستند بدون سابقه عشقی وفقط بر اثر یك تصادف و اتفاق صورت گرفته است ، این نکته دوم است .

در این قسمت باید پای قانون و الزام بمیان آید متأسفانه اجتماع ما در مقابل اینگونه وصلتها بکلی ساکت میماند و این سکوت از جرائم هیئت اجتماع است •

نتیجه این سکوت و لاقیدی چیست ؟

اوضاع و احوال صدها و هزار ها افرادی که بهنگام تولد طوق لعنت یك میراث شوم را بر گردن دارند این پرسش را پاسخ میدهد •

آنچه قطعی و مسلم است در اینگونه ازدواجها حقوق مسلم طفلی که بعدها باید بوجود آید بهیچوجه رعایت نمیشود •

اینگونه اطفال که در تمام مدت عمر باید بار یك زندگانی آمیخته‌با پستی و بدبختی را بردوش ناتوان بکشند نه تنها خود طوق لعنت اجتماع هستند بلکه تمام عواملی را که باعث ایجاد آنها با این طرز ناهنجار و با این ارثیه جهنمی گردیده لعنت میکنند .

بنابر این بایدبنام حقوق کودکی‌از ازدواجهائی که نتیجه آنهاایجاد اینگوله کودکانی است جلوگیری کرد .

وجدان ملی

سابقاً لزوم وضع قوانین مخصوصی را برای تجدید زناشوئی تذکر دادیم ولی باید بگوئیم قبل از وضع هر نوع نظامات و مقرراتی بایدذهن عموم را متوجه اهمیت موضوع ساخته و در حقیقت وجدان ملی رابیدار کنیم . اگر بتوانیم اهمیت موضوع را بطوری درذهن مردم رسوخ دهیم که چنین قانونی را باآغوش باز بپذیرند توفیق بزرگی حاصل کرده ایم .

ولی برای اجرای این منظور عالی باید مسئولیت بزرگ والدین را در تربیت اخلاقی و روحی و فکری نسل آینده واطفال و کودکان معاصر بآنها گوشزد کنیم .باید معلمین و آموزگاران را از کیفیّت و ماهیت وظیفه ای که از لحاظ تربیت و تعلیم نسل جوان دارند آشنا سازیم. باید با اشتراك مساعی بین این دو طبقه روح و وجدان عمومی رابیدار سازیم و این نیز امکان‌پذیر نتواند بود مگر اینکه‌تغییرات اساسی و مهمی‌دراصول

تربیت بدهیم راجع به میزان تأثیر تعلیم و تربیت در اوضاع و احوال افراد بسیار چیز ها گفته و نوشته اند برخی آنرا در اصلاح احوال عدیم التأثیر دانسته و مانند شاعر بزرك شیرازی معتقدند که خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرك ازدست اینها همه چیز را عبارت از اصل سرشت انسانی دانسته و عقیده دارند انسان هر چه هست ساخته شده فطرت خود میباشد در این دایره همچو دف حلقهٔ بگوش است و هر تفائی که خورد نمی تواند از این دائره بیرون شود •

گروه دیگر بر عکس معتقدند که باستعانت تعلیم و تربیت هر گونه تحول و انقلابی را در طبایع اشخاص میتوان ایجاد نمود.

بدون اینکه بخواهیم در اینجا به رد یا قبول یکی از این دو عقیده بپردازیم باید بگوئیم اگر تعلیم و تربیت نتواند کجیها را راست کند افراد را از ارتکاب جرائم باز دارد و دامن آنها را از آلودگیها منزه سازد اقلا یك فائده برآن مترتب . است اشخاصی را که فطرتاً و در اصل آفرینش استعداد ارتکاب جرم و زیانکاری ندارند متنبه میسازد تا خویشتن را از مجرای تباهکاری بر کنار نگاهدارند •

از اصول تعلیم و تربیت صحیح میتوان بمنفعت تحدید و نظارت زناشوئی استفاده مهمی نمود : باید دماغ افراد را باتعقل واستدلال در تمام قضایای زندگانی آشنا سازیم و بطوری روح قضاوت منطقی و عقلی را در آنها نفوذ و رسوخ دهیم که بتوانند با دستیاری تعقل و قضاوت در نیك وبد مسائل زندگانی بر احساسات و تمایلات خویش حکومت کنند احساسات عشق آمیز خویش را در محکمه عقل بدست قضاوت بسپارند باید بنوعی آنها را تربیت کنیم که بموضوع ازدواج از نظر اهمیتی که در

توالد و تناسل و جریان زندگانی دارند بنگرند نه از نظر تمایلات فطری و غریزی به تنهائی •

نمیخواهیم عشق و دلبستگی را انکار کرده محکوم سازیم بلکه باید مجرای عشق و عاشقی را تغییر دهیم •

سابقاً معمول بود که عشق از مجرای دیده وارد میشد و در دل جای میگرفت . تمام داستانهای معروف عشقی شعراء همه حکایات افسانه مانندی که راجع به معاشقه عشاق قرون قدیمه در صفحات کتب ثبت است همه و بدون استثناء بر روی این قاعده قرار دارد .

عاشق بیچاره که از هیچ جا خبر ندارد ناگهان بر اثر تعاقب صیدی بر سر چشمهٔ میرسد و زیباطلعت حور سرشتی را در میان چشمهٔ مشغول شست شو می بیند و بیك دیدن چنان تیر مژگان معشوق بر سینهٔ عاشق بینوا کارگر میگردد که صدا به آه و ناله بلند کرده صدها سوگند یاد میکند که تا روز قیامت زخم پیکان او را بر دل خسته خواهد داشت :

دیگری برای نوشیدن کفی آب بر سر چشمهٔ میرود ، در آنجا دخترك دهقانی با جامه ای ژنده و صورتی همچون آینهٔ درخشان سبو بر دوش از کنار او میگذرد و آن نخستین دیدار ارکان وجود هر دو را تکان میدهد .

میتوان گفت روی هم رفته دنیای ما از این لحاظ نسبت بدنیای گذشته پیشرفتی حاصل نکرده و تغییری نیافته است بهمین جهت نتوانسته ایم برخی آفات حیات اجتماعی را که ناشی از همین بی دقتیها و دلباختگی های بی منطق باشد از صفحهٔ زندگانی مرتفع سازیم •

بزرگترین اصلاحی که میتوانیم در این زمینه پدید آوردیم آنست که روح تعقل وقضاوت وتمیز نیك وبد را در توده وسیع جوان ونسل آینده بیدار کنیم بطوریکه بتوانند مشهودات خویشتن را قبل از اینکه بتواند در قلب آنها راه یابد و نفوذ پیدا کند در محکمه تعقل بدست قضاوت بسپارند .

بعبارت دیگر بایدما بین دل و دیده محکمه‌ای بر قرار سازیم وهیچ کس را اجازه ورود ندهیم مگر اینکه از این محکمه عبور کند و نیکنام و سر بلند و صالح بیرون آید .

« عشق کور است » این عبارت را که مانند همه چیز های گذشته مخصوص جهان کهنهٔ است و برازنده دنیای کنونی نمیباشد برای دنیای قدیم بگذاریم و برای عشق ودلدادگی درقرن بیستم اشعار دیگری انتجاب کنیم که با مقتضیّات عصری منطبق باشد .

بسی تعجب انگیز که چگونه والدین در تحصیل مدارك و عناوین علمی و فنی برای اطفال خویش نهایت سعی و مجاهدت را مبذول میدارند خرجها میکنند ، زحمتها میکشند ، تا اطفال آنها باعنوان دکتری ، مهندسی ، و امثال آن از آموزشگاهها و دانشگاهها خارج میشوند و سپس بخود میبالند واز اینکه بگمان خویشتن وظیفه خودرا در مورد آنها انجام داده اند اظهار مسرت میکنند ولی همینکه پای علم زندگانی که باید در سر سلسله تمام علوم قرار گیرد بمیان میآید نه توجهی میکنند و نه توجهٔ بآنرا لازم میدانند .

مهمترین شعب علم زندگانی مربوط بزناشوئی و ازدواج است . در این قسمت والدین بیش از هرچیز دیگر لاقیدی بخرج میدهند

اطفال و کودکانرا بحال‌خودمیگذارند که‌بدون هیچگونه دانش و اطلاعی از حکمت‌و علت‌ومعنی ازدواج‌واردابن میدان‌کردند چشم‌وگوش‌بسته‌جلو بروند، و با هر کس که با آنها تصادف کنند دست زناشوئی و ازدواج بهم بدهند بدون اینکه درفکر صلاحیّت بدنی و فکری و روحی طرف‌باشند.

جوانها و دوشیزگان‌برای بستن عقد ازدواج به پیشگاه متشرعین و نمایندگان روحانی‌ماحضور پیدا میکنند و بدون آنکه دستورهای علمی در این مورد به‌آنها داده شده باشد و بدون اینکه آنها را طوری تربیت کرده باشیم‌که بدانند چگونه وبا چه احتیاطاتی باید وارد این جهان تازه شوند و شرط زیست درآنجا چیست.

بی اعتنائی نسبت باین حقایق یك نتیجهٔ میدهد و نتیجه آن شکست جوانان است در زناشوئی. زیرا آنها را آماده برای زندگانی خانوادگی نکرده‌ایم. ما اطفال خود را برای هر حرفهٔ و پیشه ای قبلا آماده میکنیم، دستور های لازم بآنها میدهیم فکر آنها را متوجه‌تمام نکات و جزئیات امر میسازیم ولی در مورد زناشوئی نه دستوری بآنها میدهیم و نه دادن دستور را لازم میدانیم،

در لابراتوارهاچگونگی‌حیات‌حیوانات پست رامورد مطالعات دقیق علمی‌قرار میدهیم، در اسرار زندگانی نباتات دقت میکنیم و باسر پنجهٔ‌علم و تجربهٔ‌پرده های ابهام رایکی‌بعداز دیگری از روی این اسرار برمیداریم ولی همینکه بموضوع توالد و تناسل انسانی که در سر سلسلهٔ مسائل مهم حیاتی‌قرار داردمیرسیم انگشت برلب‌میگذاریم‌و بنام رعایت ادب و نزاکت دروغین‌و میان‌تهی واحیاناً جنایت آمیزامر بسکوت میدهیم و باین‌وسیله عفت فروشی میکنیم. اگر بدانیم که با کشیدن پرده‌ابهام در جلو مقدس

ترین و بزرگترین وظائف بشری چه نتایج وخیمی دامنگیر ما میگردد آنوقت است که متوجهٔ اهمیّت این مظالم میگردیم . حقیقت امر اینست . ما که اطفال خویشتن را با نهایت‌دقت تربیت میکنیم و آنها را بمرحلهٔبلوغ ورشدمیرسانیم ، برای‌تصدی هرحرفهٔ وشغلی‌مجهز میسازیم ، و تمام وسائلی را که برای موفقیت آنها در میدان کشاکش حیات لازم است در دسترس آنها میگذاریم و ازتربیت و راهنمائی آنها در هر مورد فروگذار نمیکنیم همینکه بموضوع تمایلی جنسی میرسیم سکوت اختیار میکنیم و میگذاریم بدون اطلاع و بصیرت و تنها بسائقه غریزه فطری دنبال این تمایلات را بگیرند و با بی اطلاعی‌وجهالت مطلق وارد مرحلهٔ ای گردند که پای تکثیر نسل در میان است ، سکوت مادر این مورد از یك جنایت واقعی ، جنایتی که دامنهٔ آن‌در نسل های آینده کشیده‌میشود ، کمتر نیست . ما برای تکثیر نسل حیوانات بطریق مناسب و علمی هر روز میلیونها بمصرف میرسانیم وتنها در موردانسان است که موضوع را بدست سائقه غریزی میسپاریم دوموجود بشری بدون اینکه معنی‌و مفهوم ازدواج رابدانند ، بدون‌اینکه راجع بمسئولیّت مهم زناشوئی نکته ای بآنها گفته شده باشد ، بدون اینکه ذهن آنها را تا اندازه ای متوجهٔ اهمیّت این موضوع نموده باشیم ، دست زناشوئی میدهند ، صعفها ، ناتوانیها ، بیماریهای روحی و جسمی ، وضع نا- مطلوب‌صحی . خودرابا‌هم‌ممزوج‌میسازند وازاین‌اختلاط‌وامتزاج‌موجودی بوجود میآید که‌در عرصهٔ کشاکش‌حیات‌جز تسلیم شدن به شکست وناکامی و بدبختی او را چاره وگریزی نیست . اگر قبلاً راجع باوضاع و احوال آنها تذکری‌بآنهابدهیم ، اگر بآنها بفهمانیم که نتایج‌این‌زناشوئی‌برای خود

آنها وخیم است و آنها را در تمام مدت عمر گرفتار رنجها و الام جبران نا پذیر میکند ، اگر بآنها تذکر دهیم که مولودی که از آنها بوجود میاید بیمار . ضعیف ، ناتوان خواهد بود وخلاصه اگر آنها را متوجه این نکات و مسائل نمائیم هیچگاه مبادرت بکاری که‌نتیجهٔ اش‌برای‌خود آنها یك عمر نا راحتی و برای اطفال آنها یك عمر بدبختی میباشد نخواهند نمود .

چقدر زیادند عده والدینی که نوزادن محبوب خود را در سوید ای دل جای میدهند آنها را با ناز و نعمت می پرورند ، تمام وسائل مادی را را برای‌اسایش ونیکخبتی آنها فراهم میسازند ولی‌در عین حال‌بسائقهٔ‌جهالت و نادانی‌خودضعفها نا توانیهای روحی واخلاقی ، استعداد بیماری و مرض را قبل از تولد بآنها بارث بخشیده اند و این اطفال درآغاز ورود بمیدان زندگی محکوم بشکست شده و باید در زیر بار حوادث خوردو نابودشوند و احتیاطهای مادی والدین کوچکترین تأثیری در بهبودی حال آنها نتواند نمود. چقدر اطفال هستند که در آغوش مادر های مهربان بدنیا میآیند ولی بیماریهائی که از یك اصل و نژاد علیل بآنها سرایت کرده‌آنها رابسوی یك سر نو شت حزن انگیز که ازپریشانیها ، بیماریهاو بدبختی‌ها ترکیب شده میکشاند و داغ حسرت بر دل والدین آنها میگذارد و آنهارا سر بار بارهای گران اجتماع قرار میدهد .

یك مثال قدیمی میگوید . والدین‌خود را محترم شمارید و دوست بدارید زیرا آنها سرچشمهٔ حیات و وسیلهٔ ایجاد شما میباشند، آیا میلیونها افرادی که در نتیجهٔ جهالت و خبط ها و خطاهای والدین خود از آغاز

تولد طوق لعنت بگردن دارند و بواسطهٔ ضعف موروثی در تمام مدت عمر روی صحت مزاج نمی بینند ، همیشه با بیماری ، مرض ، بدبختی ناتونی ، دست بگریبانند ، مجبورند همیشه با محرومیّت و ناکامی بسازند ، اینها آیا میتوانند زندگانی را موهبتی شمرده و بپاس این موهبت والدین خود را محبت و احترام کنند ؟ بر عکس میلیونها والدین از این زمره هستند که باید هر روز در مقابل این اطفال بیچاره زانو بر زمین زده و از اینکه در نتیجهٔ غفلتها و خبطها و اشتباهات خویش آنها را محکوم بشکست ساخته اند از آنها امرزش بطلبند زیرا اطفال این والدین قبل از اینکه بتوانند چشم گشاده ودر پر تو فضیلت نیکی را از بدی و زشتی را از زیبائی تمیز دهند بظلمت ابدی اندر شده و در ظلمت میمانند و در ظلمت میمیرند .

برای گروه بیشمار جوانها و دوشیزگان ما در دنیای کنونی چیزی مهم تر و لازم تر از تعلیمات صحیح ، تربیت علمی راجع بمسائل جنسی نیست زیرا اینگونه مسائل نه تنها با صحت طهارت و نیکبختی آ نها تماس دارد بلکه نیکی و بدی سر نوشت آینده نوزادان منوط بعلم یا جهل والدین است از حقیقت اینگونه مسائل . در این قسمت نباید منتظر بود که تنها با وضع قوانین و تحدیدات قانونی از ضیاع عظیمی که مولود ازدواجهای نامناسب است جلوگیری نمود . تنها چیزی که میتواند تأثیری قطعی ودائمی و مطلوب ببخشد عبارتست ازتربیت صحیح و متناسب جوانها اعم ازمرد و زن و برداشتن پرده جهالت و بی اطلاعی از جلو چشمان آ نها راجع بمسائل جنسی .

دکتر ویند فیلد اسکات میگوید :

اصلاح نژاد

« بهبودی اوضاع اجتماعی و اصلاح نژاد که بوسیلهٔ رعایت اصول صحی میسر تواند بود تنها از طریق تعلیم و تربیت بحصول می‌پیوندد. این تعالیم درمورد دوشیزگان وجوانان بایداز اواخر دهساله دوم عمر شروع شود در این رشتهٔ تعلیم و تربیت باید مانند سایر رشته های تربیتی که تماس با حیات افراد دارد بیشتر و در وهلهٔ اول اهمیت بجنبهٔ مثبت قضیهٔ بدهیم و در عین حال جنبهٔ منفی را فراموش نکنیم.

« در عین اهمیتی که برای تحدید قانونی از دواج قائل توان شد باز توجه باین نکته لازم است که یگانه نتیجهٔ این تحدید قانون عبارتست از جلو گیری از ازدواج افرادی که اوضاع و احوال آنها بیش از اندازه اسفناك است ولی باید دانست که جلو گیری از ازدواج و توالد و تناسل این افراد فاقد صلاحیّت نمیتواند سطح حیات اخلاقی وصحی هیئت اجتماع را بالا تر از آنچه هست ببرد، این احتیاط و سخت گیری تنها ممکن است از انحطاط بیشتری که دامنگیر نژاد بشری گردیده جلو گیری کند ومانع تنزل زیاد تری گردد، بهبودی اوضاع اجتماع تنهادر پرتو تربیت صحیح امکان پذیر تواند بود، درعین اینکه یك رشته تعلیمات صحی برای پیشرفت این منظور فوق العاده لازم است ولی باز ریشهٔ تربیت متناسب باید ازطفولیت و آغاز کودکی در نهاد مستحکم و استوار گردد.

علائم وعمارات عصروزمان ما حاکی است که رفته رفته هیئت اجتماع کنونی راضی نخواهد بود موضوعی که ریشه حیات و موجودیت انرا تشکیل میدهد درپرده استتارو اختفا بماند و از هر سو اسرار مکتو معماهای مرموز انرا احاطه کند. جسته جسته میشنویم که در بعضی

نقاط مردم توجه خاصی بموضوع ازدواج مبذول میدارند، دستورات و تعلیمات روشن در این زمینه وضع میکنند، معتقد بلزوم تجدید زناشوئی میگردند و شرط صدور جواز ازدواج را تعمیم تصدیق صحت بدنی و فکری قرار میدهند: حتی در بعضی ایالات امریکا عده ای از روحانیون بکلی از بستن عقد ازدواج کسانی که فاقد تصدیق صلاحیت اخلاقی و فکری و بدنی هستند خود داری مینمایند. اجرای حتمی و قطعی این قوانین و تحدیدات در همه ایالات و معمول داشتن اصول صحی در موضوع ازدواج میتواند اوضاع و احوال اجتماع را کاملا بهبودی بخشد و خانه و خانواده را از لوث آلودگیها منزه سازد و باعث خیر و برکت جهان و جهانیان گردد.

در دوران تکامل حیات اجتماعی ما بالاخره روزی خواهد رسید که در اثر دقت ها و مراقبت های صحی داوطلبان ازدواج نه تنها دارای استعداد جسمانی و صلاحیت فکری و اخلاقی برای ازدواج خواهند بود بلکه از لحاظ اصول علمی نیز احوال و اوضاع آنها برای ازدواج متناسب شناخته خواهد شد. خلق و مزاج آنها: مواریث روحی و معنوی آنها، استعداد فکری و دماغی آنها، ممیزات و صفات اخلاقی آنها بقدری خوب و عالی و قابل ستایش خواهد بود که موالید آنها سبب خیر و سعادت گیتی توانند گردید.

در آینده سطح اخلاق نوع بشر بقدری بالا خواهد رفت که امتیازات طبقاتی جنبه معنوی و اخلاقی بخود خواهد گرفت. در آن وقت داوطلبان و خواستاران ازدواج تنها بسائقه یك منظور عالی مبادرت بزناشوئی خواهند نمود و کمال مطلوب آنها در این امر عبارت خواهد بود از تولید بهترین

و عالیترین نمونه افراد انسانی . در آنزمان زناشوئی و ازدواج از حالت ابتذال کنونی خارج خواهد گردید و نوع بشر بادیده تقدیس باین موضوع خواهند نگریست : لیاقت پدر و مادرشدن یکی از بزرگترین افتخارات افراد انسانی را تشکیل خواهد داد . در آنوقت نژاد بشر اصلاح شده و مرکب خواهد بود از افرادیکه از لحاظ قوای فکری ، معنوی ، روحی ، جسمی بر انسانهای کنونی بسی برتری و امتیاز خواهند داشت .

والدین دنیای آینده بعظمت مقام خویش و اهمیت وظیفه و مسئولیت خود آنگونه که باید پی خواهند برد و خواهند فهمید داشتن بچه امتیازی است که تنها بمردمان لایق و دارای صلاحیت تعلق میگیرد و ما دریا پدر شدن مقامی است در خور تحسین و ستایش .

احساسات و تمایلات طبیعی و غریزی جنسی و کلیه مسائلی که با تولد و ایجاد افراد بشری ارتباط دارد بواسطهٔ غفلتها ، نادانیها ، سبك سریها در مجرای بدی افتاده و آلوده با کثافات گردیده است . این موضوع مهم که اساس حکمت ازلی خداوند را در آفرینش جهانیان تشکیل میدهد جنبه تقدیس و طهارت خود را از دست داده است ، پرده‌ای از اسرار مرموز آنرا احاطه کرده و ابهام و تاریکی آنرا فرا گرفته است ، این ابهام مردم را از درك حقیقت امر مانع آمده و نگذاشته است هیئت جامعه جنبه مثبت آنرا مورد توجه قرار دهد : آنچه مردم بسائقه غریزی متوجه آن شده‌اند عبارت بوده از جنبه منفی و آلوده وصورت مبهم آن . اینك عصری رسیده است که نوع بشر برعلیه این ابهام و تیرگی اعتراض میکند ، این آلودگیها را منافی تقدیس و طهارت طبیعی تمایل جنسی میشمارد و میخواهد این یگانه

وسیلهٔ تولید مثل را از آلایش کثافات منزه و پاکیزه سازد، اقتضای عصری ایجاب میکند که تمایل جنسی و غریزه طبیعی از پرده تاریك ابهام خارج گردد. از تأثیر عواطف پست حیوانی بر کنار ماند، از آلودگیهای قرون سالفه منزه شود و مقام اصلی و اساسی خود را که عالیترین و مقدس ترین مقامهای بشری است احراز کند تا نوع بشر با دیدهٔ تعظیم و تقدیس بآن بنگرد.

وظیفه و مسئولیتی که زن عصر جدید در پاکیزه و منزه ساختن غریزه جنسی دارد ما فوق تمام وظائف و تکالیف اوست و افتخاری که از این لحاظ باید نصیب زن شود سایر مفاخر جنسی ویرا باید تحت شعاع خود قرار دهد، زن کلید حیات و زندگانی را بدست دارد و با همین دست نیز سر نوشت نوع بشر را بر صفحه هستی رقم میزند، بالا رفتن سطح حیات اخلاق هیئت اجتماع، اعتلاء کمال مطلوب افراد بشر در زناشوئی، پرورش کاملترین و بهترین نمونه آفرینش بطرزی ممتاز و رسانیدن نوع بشر بمقامی که آفریننده جهان و جهانیان برای آن تعیین کرده اینها همه از دست زن ساخته است و بااجراء و انجام آنها زن میتواند پایه حیات عمومی هیئت جامعه بشری را بقدری بالا ببرد که عقل ناقص مادر زمان حاضر ازدرك آن عاجز است.

خدمتی که زن در اعتلاء سطح حیات اخلاقی و معنوی بشر میتواند انجام دهد و موفقیتی که از این لحاظ نصیب این جنس لطیف میگردد تمام موفقیتها و ترقیات یکصد ساله اخیر ما را تحت الشعاع خود قرار میدهد.

فصل هفتم

راهنمای زناشوئی

سهولت جریان طلاق در آمریکا دوشیزگان این کشور را در امر زناشوئی لاقید و بی اعتنا کرده و افکار و معتقداتی که با روح ازدواج متباین است در آنها پدیدآورده‌است . سهل انکاریهائی که ازطرف دوشیزگان این کشور احیاناً در امر زناشوئی دیده‌میشودبرای اینست که تصورمیکنند خطاوخبطی را که احیاناً در انتخاب همسر مرتکب میگردند با فصل وجدائی جبران توانند نمود.

اگر بدانیم که سرنوشت حیات آینده ما تا چه‌اندازه بموضوع انتخاب همسر و شریك عمر بستگی دارد در اینمورد سهل انکاری و لاقیدی بخرج نمیدهیم . هیچیك از تغییرات و تحولات زندگانی ما باندازه مبادرت ما بانتخاب همسر وشریك عمردر نیك و بد زندگانی ماموثر نمیباشد وباوجود این چقدر هستنددوشیزگان و جوانانی که بعد ازیکی‌دوملاقات وبرخورد سطحی و مختصر در صدد ازدواج برآمده و پیشنهاد زناشوئی میکنند.این امر حیاتی را آنقدر آسان میگیرند که گوئی‌میخواهند بگردش چند ساعته بروند و پس از چند ساعتی از هم جدا شوند، دقت و تأمل و تحقیق در قاموس زندگانی آنها معنی ندارد و توافق فکری ، اخلاقی و روحی را بهیچ نمیشمارند .

مردی که برای اولین بار جوان دیگریرا ملاقات کرده و درهمان نخستین برخورد بدون تحقیق در احوال و رفتار و سوابق زندگانی و میزان سرمایه و تخصص وی پیشنهاد شرکت در امور تجارتی با وی کند درانزد ما بخفت رأی منسوب میگردد و همه او را سفیه و احمق میشماریم ، اگر پس از مدتی در نتیجهٔ تقلبات و حقه بازیهای این شریك ندیده و نشناخته دچار پریشانی و افلاس گردد و بورطهٔ بدبختی و رسوائی سقوط کنداورا سر زنش و ملامت مینمائیم که برای چه در انتخاب همکار و شریك بقدر لازم دقت نکرده است . با وجود این چقدر هستند جوانان و دوشیزگانی که بدون تأمل و دقت مبادرت بانتخاب همسر میکنند در صورتیکه بجای یك مدت محدود باید عمری باآنها بسر برند ، هر روزی سه بار بآنها درسر میز غذا حاضر گردند و تمام اسرار زندگانی خویش را بآنها در میان نهند و آنها رابه چگونگی احوال روحی و اخلاقی خود آشنا سازند .

دو نفر جوانی که اتفاقاً و در نتیجه تصادفی بهم برخورد میکنند بین آنها نگاهی شور انگیز رد و بدل میشود و در تحت تأثیر نخستین نگاه دلباخته هم شده و اگر شرافتمند و جوانمرد باشند در صدد ازدواج با هم بر میآیند با وجود این از اخلاق و روحیات و طرز فکر همدیگر چه اطلاعی میتوانند داشته باشند ؟ ازدواجی که بسائقه مهرومحبت های تصادفی ونا گهانی صورت میگیرد اگر بر روی اساس توافق اخلاقی وفکری استوارنباشد بزودی ملالتخیز وباعث فصل وجدائی خواهد بود . کسانی که تنها جمال و زیبائی را اساس ازدواج قرار میدهند در معرض مخاطرات زیان انگیزی هستندکه بهیچ وسیله جبران پذیر نتوان بود .

عشقهای هیجان آمیز و آنی که مانند باران بهار شدید و تند و زود گذر است دیری نمی‌پاید همینکه وصالی دست داد حرارتهای اولیه فرو نشست سردی و برودت جای گرمی و حرارت را میگیرد، دیگر این دو یار وفادار هنگام ملاقات آن هیجانهای شور انگیز آن احساسات تند و تیز، آن بر افروختگی ها و طپش قلبهای اولیه را حس نمیکنند، مغایرت اخلاقی و فکری و روحی آنها در نتیجه نزدیکی از پرده استتار خارج شده شروع بخودنمائی میکند خبط و اشتباهی که در تحت تأثیر اندکی جمال و زیبائی مرتکب شده‌اند یك عمر آنها را بدبخت و بیچاره میسازد.

جذبه و کششی که بین یك زن و یك مرد پیدا میشود نتیجهٔ جریان کهربائی مثبت و منفی بین آنها میباشد. هر قدر این جذبه شدید تر باشد تصادم و اصطکاکی که در نتیجهٔ نزدیکی بین آنها بوقوع میپیوندد سخت‌تر و خطرناکتر است. اینگونه تجاذب را که نتیجه جریانات الکتریکی بین دو جسم میباشد نباید با عشق و محبت حقیقی که مبنی بر توافق روحی و فکری و اخلاقی است اشتباه نمود. این تبادل ذرات کهربائی، این جریان الکتریکی، این مقناطیس انسانی بدون توافق فکری و معنوی ضامن سعادت و آسایش دو فرد بشری که میخواهند عمری با هم بسر برند نتواند شد.

با وجود این باید بگوئیم که اگر این جذبه و کشش با توافق روحی و اخلاقی همراه باشد بهترین ضامن سعادت و نیکبختی افراد تواند بود. بهترین و عالی ترین ازدواجها آنست که از طرفی این جریان الکتریکی بین زوجین بر قرار باشد و از جانب دیگر بین افکار آنها تمایلات آنها، اخلاق آنها، آرزوها و کمال مطلوب آنها مشابهت و قرابت وجود داشته باشد، ولی اگر این جذبه و کشش تنها مربوط بخصایص جسمی باشد

بدون اینکه موافقت روحی و فکری دوفرد را بهم نزدیك کنند، در آنصورت بجای خیر و سعادت باعث بدبختی ها و ناکامیهای زیاد خواهد شد.

جهنم ساختگی در دنیا عبارت ازخانواده ایست که بین اولیای آن توافق نظر در مسائل روحی و اخلاقی و فکری وجود نداشته باشد. قوی ترین شانه ها درزیر فشارسختی و مشقات زندگی در این جهنم ساختگی خم خواهد شد. با توافق نظر در خانواده ها میتوان مشکل ترین مصائب زندگانی را متحمل شد. دو روح موافق میتوانند در سطح دریای مواج وپرطوفان حیات کشتی زندگانی را هرقدر هم شکسته و فرسوده باشد بساحل برسانند. خمیره انسان راطوری سرشته اند که با حسن سلوك ولطف و رأفت متحمل رنج ومشقت میگردد، فداکاری میکند، خویشتن را برخی آسایش دیگری مینماید و دم بر نمیآورد، ولی درخانواده ای که بجای توافق نظر دوئیت واختلاف حکمفرمائی میکند، درجائی که زن و شوهر همدیگر رانمیشناسند و نمیتوانند همدیگر را بشناسند، کوچکترین زحمت و رنجی برای آنها غیر قابل تحمل است، حتی حیات و زندگانی در نظر این دو موجود بشری قدر و قیمت و مفهوم خود را از دست داده و بار گرانی شده است.

دقت و تأمل را در جائی که این تجاذب جسمی بین دو نفر پیدا میشود مخصوصاً به طبقه جوان توصیه مینمائیم. این جذبه و کشش ممکن است باعث سقوطی گردد که برای آن برخواستن متصور نیست بدبختیها و ناکامیهائی که غالباً ملازم اینگونه جذبه های مغناطیسی میباشد مارا وادار میکند که جوانانرا ازاین مرحله تحذیر نمائیم، جوانهائیکه تحت تأثیر این جذبه الکتریکی قرار میگیرند باید مواظب باشند مبادا این تجاذب مبنی بر توافق روحی وفکری نباشد. باید دانست که برای نیکبخت شدن درزندگانی

خانوادگی هم آهنگی روحی و فکری بیش از کیفیت ظاهری و جسمی اهمیت دارد. اگر آن توافق باین تجاذب و کشش اضافه شود انسان بهشت گم شده را بدست آورده و پیدا کرده است.

ترکیب دو روح اگر بسائقه توافق فکری و دماغی صورت گیرد عالیترین کمال مطلوب انسانی را در امرازدواج در دسترس وی میگذارد.

اساس و بنیان ازدواج راباید علاقه و محبتی تشکیل دهد که برروی اساس احترام و تقدیس متقابل استوار گردیده و نتیجهٔ معرفت کاملی است که زن و مرد نسبت بطرز تفکر، روح و اخلاق همدیگر دارند. الن کی با صدای بلند فریاد کرده میگوید « ما باید بهر وسیله و بحر نحو شده این فکر و عقیده را در دماغ دوشیزگان رسوخ دهیم که تسلیم همسر کسی شدن جز بسائقه عشق و محبت و موافقت متقابل باعث سقوط ابدی و بدبختی همیشگی خواهد گردید »

آنچه در اینمورد راجع بدوشیزگان گفته شده در مورد جوانها نیز مصداق پیدا میکند. ما غالباً دیده و شنیده ایم که والدین در امر ازدواج فرزندان خود دخالت کرده و درانتخاب همسر برای آنها نظارت میکنند و در پرتو تجارب یك عمر زندگانی خانوادگی خویش با درنظر گرفتن جهات مختلفه زناشوئی احیاناً باعث آسایش و نیکبختی فرزندان میگردند. بدون اینکه بخواهیم تردیددراینجا کرده باشیم باید بگوئیم این قضیه بهیچوجه نمیتواند عقیده ما را درلزوم توافق متقابل، عشق متقابل واحترام و تقدیس متقابل نقض نماید.

قوانین قهری و قطعی طبیعت بدون اعتنا برسوم، عادت و آداب اجتماعی در مجرای دائمی و ابدی خود جریان دارد و در موضوع

تجاذب جنسی نیز پای بند جاه ، مقام ، ثروت وتمول نمیشود. دو نفر موجود بشری که بمنظوری جز عشق و محبت و توافق متقابل ، بالا بردن میزان حیات اخلاقی و اصلاح نژاد با توالد وتناسل صحیح و بدید آوردن افرادی که نسل و نژاد را بسوی بهبودی ببرد دست ازدواج بهم میدهند قانون طبیعت را نقض میکنند ، ازدواجهائی که بر روی اساس منافع مادی استوار است و منظور از آن تحصیل پول ، مقام ، ثروت ، جاه ، خویش وطرفدار میباشد نه تنها زوجین را خوشبخت نخواهد نمود ، بلکه چون توافق وعشق و علاقه در خانواده وجود ندارد اطفالی که مولود این ازدواجها هستند غالباً ضعیف ، رنجور ، معلول و معیوب میباشند.

دکتر هال استاد یکی ازدانشگاه های طبی میگوید: «ماهنوزنتوانسته ایم جوانانرا برای انتخاب صحیح و متناسب همسر و شریك عمر خود کاملا مهیا سازیم. مادام که جوانهانمیدانند که در این قسمت از چه چیز هائی باید احتراز کنند تربیت و تعلیم ما کافی و کامل نتواند بود ، جوانها باید یك نکته را کاملا و بخوبی بدانندو متوجه باشند بعضی ازخصایص وممیزات اخلاقی ، روحی و فکری والدین بطورقطع ویقین باولاد آنها بارث میرسد»

اگر اوضاع و احوال صدها دوشیزگان جوان را که در ظرف یکساله اخیر در آمریکا قدم در مرحله حیات زناشوئی گذاشته اند مورد دقت و تأمل قرار دهیم ، از مشاهده اوضاع ناگوار و زندگانی پر از رنج و مشقت عده ای از آنها که طوفان حوادث بنای تمام امیدواریهای آنها را در هم شکسته و همه آرزو های آنها در اعماق سرد و تیره یأس و نا امیدی ناپدید و محو کرده است درس عبرتی خواهیم گرفت. درمیان

آنها چقدر زیادند اشخاصی که در اثر خلطه و آمیزش با همسران ناموافق علیل و ناتوان شده اند ، چقدر هستند که سعادت ، نیکبختی آسایش و مسرت را برای همیشه وداع گفته و در ورطهٔ بیچارگی و نا امیدی‌افتاده‌اند : چقدر هستند که اطفال و جگر گوشه های آنها از آغاز تولد ، علیل‌المزاج ، بیمار ، مفلوك ، معلول بوده و در همان روز های اولیه در آغوش آنها جان داده و یا برای تحمل یك عمر مشقت و بد بختی در دنیا مانده اند . برایچه ؟ برای اینکه درانتخاب همسر دقتی نشده، برای‌اینکه سنخیت فکری و اخلاقی ومعنوی دراین قسمت در نظر گرفته‌نشده‌وبرای اینکه والدین صلاحیت ازدواج نداشته اند .

تمدن عصر ما بیش از آنکه محتاج بدانشگاه ، دانشکده وغیره‌برای تعلیم حقوق، ریاضی ، تاریخ و غیره باشد محتاج بآموزشگاههائی است که جوانان و دو شیزگان را برای پدر شدن و مادر شدن آنگونه که باید آماده نماید و آنها را با مسئولیت سنگینی که از این لحاظ دارند آشنا سازد . اگر مادر مقابل‌اینهمه مدارس‌مختلفه‌دارای آموزشگاههای زناشوئی نیز بودیم از پیدایش بسی بیماریهای اجتماعی جلوگیری میشد و اساس حیات‌خانوادگی بهتر از اینهامستحکم واستوار میگردید واینهمه‌مشکلات خانواده ها را تهدید بانقراض نمینمود .

قسمت اعظم جوانها امر ازدواج را تنها مربوط بخود دانسته و تصور میکنند جز شخص آنهادیگری‌دراین‌موضوع ذینفع‌نیست. خوشبختانه مقتضیات عصر جدید این فکر و عقیده را رد میکند و میخواهد بفهماند موضوع ازدواج در عین اینکه یك امر خصوصی و شخصی است ولی از

نظر اجتماعی هیئت جامعه نیز در اینموضوع ذینفع است . کسی که از لحاظ استعداد جسمانی ، فکری یا اخلاقی صلاحیت ازدواج ندارد و معتقد است که ازدواج او تنها مربوط بخود او و زنی است که با وی ازدواج مینمایدمانند کسی است که قبلا بمرض حصبه ویاطاعون مبتلا باشد و بخواهد آزادانه در هر جا داخل شود وخویشتن را معالجه ننماید بعنوان اینکه تندرستی و بیماری او امریست خصوصی و شخصی ومربوط بدیگری نمیباشد . اگر ببینید یکی از همسایگان شمامبتلا به یکی ازامراض مسری است ، اجازه نخواهید داد محیط خانواده یا منبع آب خانۀ شما را مسموم و آلوده سازد. این آدم حق نخواهد داشت دست بمجاری آبهای عمومی بزند ، در گرمابه های عمومی داخل شود ، و بجائی برود که ماده مرض او در دیگری سرایت کند . ولی چگونه‌است که‌میخواهیم موضوع‌ازدواج را یك امر شخصی و خصوصی جلوه‌دهیم در صورتیکه دربحبوحۀ‌اجتماع زندگانی میکنیم و موالید ما ممکن است بار دوش جامعه بوده و آنرا بزیان های غیر قابل‌جبران مبتلاسازیم . ماهیگری که ما سابقاً بشرح احوال او و خاندان او پرداختیم چگونه میتوانست ادعا کند که موضوع ازدواج وی امری است شخصی و خصوصی و هیئت اجتماع حق نظارت در آن ندارد ؟

اگر این آدم راقوانین مخصوصی تحدید کرده ونگذاشته‌بودمبادرت بزناشوئی کند نه آن اطفال و اعقاب منحوس ازوی بوجود میآمد و نه جامعه آنقدر از ناحیه این خاندان دچار خسارت مادی و معنوی میگردید.

جنك بزرگ گذشته با همه عواقب و خیم و وحشت انگیز خود

باز اینقدر فایده داشت که بفهماند جامعه بشری یك خاندان بزرگ و وسیع تشکیل میدهد که همهٔ اعضاء آن بهم مربوط میباشند و بنی آدم همه اعضاء یکدیگرند و اگر روزگار عضوی را بدرد آورد عضو های دیگر را قرار و آرام نمیماند. شعله‌های جنگ برای اولین‌بار درصفحات اروپا مشتعل گردید طولی نکشید که شراره آن خواه ناخواه بسایر ممالك نیز سرایت نمود و حتی‌آمریکا که‌هزار ها فرسخ‌دور از مرکز جنگ میزیست و فواصل بعید و اقیانوس های بیکران آنراازاروپا جدا کرده بود نتوانست از شآمت آن بر کنار ماند. اختراعات واکتشافات محیرالعقول عصر کنونی و پیشرفتها و ترقیات علمی بی پایان بقدری دنیا را بهم نزدیك و مربوط ساخته که هیچ موجود بشری نمیتوانداداعا کند که‌تنها ومستقل‌زندگانی بسر میبرد. نتایج و عواقبی که از ساده ترین اعمال وکار های ما مترتب است تنها بخود ما محدود و منحصر نتواندبود. ازدواج نیزبا همه‌شخصیّتی که برای آن قائلیم مستقل نیست ونیك وبد آن دیر یازود دامنگیرهیئت اجتماع خواهد گردید و بهمین جهت اجتماع حق دارد از شما بخواهد که برای فرزندان خود پدر یا مادر خوب و مناسبی باشید: حق دارد نگذارد از آغاز تولد طوق لعنت بگردن اطفال بیفتد و خلاصه حق دارداز عواملی که باعث تولدیك طفل مریض، معلول، ناتوان یا شایدرذل‌وجانی میشود جلوگیری کند.

فرانسویان در فلسفهٔ ازدواج پیرو عقائد مخصوصی هستند. بنظر آنها پدر و مادر در پرتو تجربیات خود بهتر از جوانها میتوانند اعماق تاریکیهای اجتماع را ببینند. بهتر از آنها میتوانند در انتخاب همسربرای

آنها دقت کنند و بهتر از خود آنها قادرند که در قسمت زناشوئی منافع و مصالح آنها را تأمین وتضمین نمایند. شاید این عقیده درجای خود صحیح باشد ولی چقدر بهتر و بسعادت دنیا نزدیکترخواهد بود اگر بتوانیم جوانها و دوشیزگان را طوری تربیت کنیم که بتوانند شخصاً شریك موافق و مناسبی را برای زندگانی خویش انتخاب نمایند و عاقلانه و با احتیاط وارد دنیای زناشوئی گردند.

پیشنهاد و عقاید ما در این زمینه شاید در مبادی نظر بیمعنی و پوچ جلوه کند. چطور میتوان جوانان را طوری تربیت کرد که بدانند چه موقع و با چه کیفیاتی ازدواج نمایند، چه کسی را بهمسری خویش بگزینند و چگونه وتاچه حد تحت تأثیر عشق و محبت قرار گیرند. آیااین فکر و این عقیده پوچ و مسخره آمیز نیست؟ آیا اگر بخواهیم اصول خشك و بیروح را در انتخاب همسر و شریك عمر اعمال نمائیم و این موضوع را که مربوط بروح است با آن اساس خشن و بی روح منطبق سازیم روح و عاطفه را نکشته و عشق و محبت را خفه نکرده ایم؟ اینها سؤالاتی است که در مبادی نظر هرخواننده ممکن است ازخود بنماید. صحیح است که علوم جدیده از هر سوی افکار و تصورات دور و درازی در ما پدید آورده ولی در عین حال آیا نمی بینیم چگونه همین علم تمام چیز هائی را که دروغ و بی اساس است از ما میگیرد و بجای آنها چیز- های صحیحی بما اعطا میکند؟ آیا متوجه نشده ایم چگونه در پرتو علم و دانش حقیقت جای باطل را میگیرد و موهوم جای خود را به حقایق می- دهد؟ عشق حقیقی، عشقی که از سرچشمهٔ احساسات پست حیوانی آب

نمیخورد ، عشقی که مبنی بر توافق و هم آهنگی روحی و فکری باشد ، چنین عشقی را از آزمایش و تجربه و تجزیه چه باك ؟ طلائی که خالص است از کوره امتحان بی غل و غش بیرون میآید وهرجا که پای محك تجربه بمیان آید تنها آن عشق مایهٔ سیه روئی بود که در او غل و غشی هست . آزمایشهای علمی و دقیق و خشك و بیروح علماء نبات شناسی نتوانسته است ذره ای از رنگ و بو و زیبائی گل بکاهد . علم نمیتواند اصول و مبانی مسائل زندگانی را برهم زند . عشق ومحبت خالص وحقیقی یکی از اصول و مبانی جاویدان و لایزال حیات است درصورتیکه مغناطیس حیوانی تنها اثری که دارد ایجاد یك سلسله احساسات تند است که مانند طوفانهای بهاری ناگهان بشدت شروع میشود و بزودی زائل میگردد. قدرت اولی مایهٔ بقاء حیات فردی و اجتماعی و اعتلاء میزان زندگانی عمومی است درصورتی که تأثیرات سوء شوم جامعه و فرد را بسوی انحطاط میکشاند . احتیاط و تامل و عاقبت اندیشی بیش از هر یك از موارد زندگانی در این مورد واجب است ، در اینجا است که باید بابصیرت و عقل و دانش و در پرتو دقت و تأمل حق را از باطل و صحیح را از سقیم تشخیص دهیم . مادام که جوانان را با تربیت صحیح و متناسب در اطراف کلیّه مسائلی که مربوط بجاذبه‌جنسیت است بحقایق آشنا نکرده‌ایم نمیتوانیم امیدوار باشیم که بتوانند به تشخیص آنچه که خوب و عالی و مایه خیر و سعادت جهان و جهانیان است موفق گردند .

بعبارت دیگر و بیانی واضحتر باید بدستیاری علم غریزهٔ طبیعی و شعور مخفی هر فرد را طوری بیدار کنیم که چون بسر عشق ومحبت برسد

بدون لزوم یك عامل و ناظر خارجی و تنها در تحت تأثیر یك محرك و ناظر درونی که علم آنرا پدید آورده تمام اطراف و جوانب امر را ببیند و نیك و بد آنرا بنظر بیاورد و کور کورانه بدام نیفتد. باید افراد را طوری تربیت کنیم که بمحض اینکه خویشتن را در معرض عشق ومحبت دیدند بلافاصله متوجه نکات لازم دیگر بشوند وفکر آنها بحلاجی بعضی اصول و مبانی قطعی و واقعی بپردازد. «کسیکه مورد عشق و علاقه من قرار گرفته آیا مزاجاً سالم است؟ آیا صفات و خصایصی که از هرزاد مرد و یا از زن واقعی باید انتظار داشت در وی هست؟ آیا از او میتوان منتظر مردانگی ها و جوانمردیها بود که از خصایص عالیه هر موجود بشری بشمار میرود؟ آیا آثار امراض ارثی در او وجود ندارد؟ بالاخره آیا این فرد که عشق و محبت میخواهد مرا بسوی او بکشاند از لحاظ ممیزات اخلاقی، کیفیت روحی و طرز فکر همانست که من میخواهم و آیا ممکن است توافق روحی وفکری بین ماحکمفرما باشد؟» اگر جواب این سؤالات مثبت باشد درآن صورت شخص میتواند قدمی بردارد. ازحدود ثغوری که علم تعیین کرده بگذرد و در دنیائی که آکنده ازعشق و محبت وسعادت است وارد شود. اینست عقیده یك طبیب مطلع ودانشمند در موضوع عشق و محبت.

بیشتر جوانان و دوشیزگان آمریکا پایه آمال خود را در موضوع زناشوئی احیاناً بجائی گذارده اند که دست اندیشه بدان نتواند رسید زندگانی خانوادگی را بمثابه بهشت موعود در نظر خود مجسم ساخته و

تصور میکنند در این دنیا سکه سعادت و نیکبختی بنام همه کس زده شده و هر فرد که وارد آن گردد در آسایش و فراغت جاویدان بسر میبرد.

هنوز پایه دانش جامعه بشری بجائی نرسیده که مفهوم واقعی و حقیقی ازدواج را که عالیترین و مقدس ترین روابط روحانی در آن نهفته است بتودهٔ جوانان بیاموزد و کسانی که میخواهند در این مرحله وارد گردند درست نمیدانند که چه وظائف و مسئولیت های سنگینی بر دوش میگیرند.

بسیاری جوانان و دوشیزگان را مشاهده مینمائیم که تصور می ـ کنند در ازدواج قدرتی خارق العاده و معجز آسا نهفته است که میتواند سیرت، اخلاق. ورفتار شخص را بهبودی بخشیده و ماهیت اورامنقلب سازد و مجری طبیعت را تغییر دهد: میتواند از یك موجود حسود، سخت وخشن، خود خواه و مستبد شوهر یازنی معقول، موافق، نیك سیرت و پاك طینت ساخته و سفله ای را بجوانمرد باذلی تغییر دهد. چه بسا دوشیزگان جوان را مشاهده می کنیم که تحت تأثیر نفوذ زیبائی جسمانی دست بدست مردی رذل. میخواره و دون همت داده و زشتی های اخلاق او را در مقابل اندکی زیبائی و جمال برخود هموار میسازند باین امید که بتوانند پس از اجرای مراسم زناشوئی با لطف و رقت شوهران را براه صواب هدایت کنند. چه بسا جوانان را می بینیم که با سیرت پاك، طبع بلند، روح نیرومند ومنزه، خودرا درتمام عمردچار عروسکی میسازندکه جز حماقت، سبك سری، نادانی، غرور و خودپسندی چیزی از او دیده

نمیشود و امیدوارند بتوانند با صبر ومتانت طریق زندگانی معقول‌را بآنها یادبدهند.

بدون اینکه بخواهیم تأثیرات مثبت زناشوئی‌را درروح و اخلاق اشخاص انکار کرده باشیم باید بگوئیم این انتظارهای دور و دراز شامل جزئیاتست وبرکلیات منطبق نمیگردد.

جوانان عصرما بدون اخذ دستورات و تعلیمات دقیق در مورد زناشوئی و ازدواج وارد این مرحلهٔ شورانگیز میشوند و هیچ نمیدانند راهی که داخل آن گردیده اند آنها را بکجا میکشاند. سایه بسایهٔ تخیلات شاعرانه و دور و دراز خود میروند و تحت تأثیر بعضی عواطف که بهیچوجه مفهوم و روح و حقیقت آنرا نمیدانند و نمیشناسند راه‌مجهولی را می پیمایند. جوانانی که تنها بسائقهٔ غریزهٔ جنسی وارد این دنیا میگردند مجبورند تمام اطلاعات لازمه را در پرتو تجربه وآزمایش‌شخصی و خصوصی بدست آورند. بهیچوجه‌نمیتوانند از تجربه ها و آزمایشهای دیگران درس بگیرند باشتباهات گذشتگان پی ببرند و طریق احتراز از آنرا بدانند. در صورتیکه در کلیهٔ شعب فعالیت های بشری ما معمولا تعلیمات ودستورات‌بسیطی بافراد میدهیم و آنهارا باصلاح علم و دانش به میدان زندگانی وکارگسیل میداریم.

تنها در مورد مهمترین و پر بحران ترین مراحل حیات است که بنام حفظ نزاکت آنها را چشم و گوش بسته باین دنیا میفرستیم. هیچکس بآنها نمیگوید که در این دریای طوفانی کشتی زندگانی خویش‌را چگونه باید برانند که باصخره و کوه تصادم ننماید و درهم نشکند یادرگرداب‌فرو

نرود وغرق نشود.

همینکه برای عقد ازدواج به پیشگاه عاقدین حاضر میگردند درب دنیای مجهولی را بروی خویش میگشایند که هیچ نمیدانند در آنجا چه خبر است، در صورتیکه تمام کسانی که از این در گذشته و در این عالم زندگانی کرده‌اند میتوانند با پندها و اندرزهای مفید و مناسب اطلاع ذیقیمتی بآنها بدهند باز کسی برای کوچکترین اظهاری لب‌ازلب نمیگشاید حتی پدرها و مادر ها نیز که میتوانند برای اطفال خود مفید باشند و با لطف بیان پرده ابهام را از جلو چشم‌آنها بردارند سکوت اختیار میکنند. این والدین که برای تهیهٔ وسائل نیکبختی جگر گوشه‌های خویش‌حاضر بهر نوع جانفشانی و فداکاری هستند بهیچوجه بآنها نمیگویند که در طی راهی که در پیش گرفته‌اند درکدام نقاط‌وچگونه ممکن‌است باسنگهای مصادم تصادم کنند و در پرتگاه بدبختی سر نگون گردند: بآنها نمیگویند که ازاین‌سنگهای‌مصادم چگونه میتوان احترازکرد.

بار ها اتفاق افتاده است که زنها و مردهای آمریکا شکایت متعدد بنزدمن آورده ولز بار گران‌مسئولیت خانوادگی که بردوش‌آنها فشارمیآورد نالیده و از اینکه ندانسته و نفهمیده و بدون‌فکر و تأمل زیر بار سنگین ازدواج‌رفته اند دست‌تلهف بهم سائیده و دریغ و افسوس میگویند وتأسف میخورند. بدیهی است از میان متاهلین عده ای را توان یافت که در انتخاب همسر بخت و اقبال پشتیبان آنها بوده و حوادث زندگانی آنها را با کسی رو برو کرده و بهم نزدیك ساخته که سبب فراغت ونیکبختی‌آنها گردیده است و در عین حال اظهار میدارند که ازدواج آنها تصادفی بیش

نبوده و زیاد تر از دیگران دقت و تأمل نداشته اند ، ولی از طرف دیگر چقدر زیاد تر است عدهٔ کسانی که آرزو میکنند دفتر زمانه بار دیگر روی بعقب درنوردد و دورروزگار بقهقرا برود وایام تجرد آنها باز گردد تابتوانند با چشمان باز و فهمیده و سنجیده مبادرت بتاهل و ازدواج کنند.

حقیقت‌امر اینست که در میان جوانان و دو شیز گان عده بسیار قلیلی‌را توان یافت که در انتخاب همسر و شریك‌عمر خویش دقت وتأملی نموده و از روی عقل و حکمت مبادرت باین کار کرده‌باشند. افکار و معتقدات آنها در موضوع ازدواج تنها مبنی بریك سلسله عواطف هیجان آمیزاست . در مبادی امربجزئیاتی اهیمت‌میدهند که‌بعد ها به عدیم‌التأثیر بودن آنها درحیات خانواد گی پی میبرند و بر عکس مسائل مهم واصلی زندگانی را از نظر دور میدارند کوچکترین توجهی بآنها ندارند . دراین صورت اگرمشاهده میکنیم که‌بسیاری از ازدواجها بجای سعادت ومسرت موجب گرفتاری و ندامت میگردد نباید اظهار اعجاب و شگفتی کنیم. نظر آنها راجع باخلاق و صفات کسانی که میخواهند برای همسری‌خویش بگزینند بقدری‌سطحی و کم مایه است که نمیتوانندقضاوت‌عمیق وصحیحی دراینموضوع بنمایند و باینجهت صفات موقت وعارضی‌طرف‌را مطمح نظر خویش‌قرارمیدهند . قامت موزون ، چشمان درخشان ، صورت گلگون صوت خوش ، لبان لعل فام ، گیسوان عنبر افشان ، اینهاست آنچه جوانان و دوشیز گان را تحت تأثیر خود قرار میدهد ، کسانی که فریفته ودلباخته این‌صفات میگردندبطوری عنان‌عقل واحتیاطرا ازدست میدهند که‌کورانه وارد مرحلهٔازدواج میگردند بدون اینکه درشخصیت اخلاقی ،

فکری و روحی وی که درپشت پردهٔ ظاهر نهفته است دقت و تأمل نمایند. نتیجهٔ اینگونه انتخابها چیست ؟ پس از تسکین هیجانهای اولیه مشاهده میکنند که این معشوق نه رنگی دارد نه بوئی و نه صفاتی که لازمه ازدواج است. در اینموقع ناسازگاریهای باطن حجاب ظاهر را می شکافد، شروع بخود نمائی میکند و کلیه صفاتی را که در مبادی نظر مطمح نظر عاشق دلداده بود تحت‌الشعاع قرار میدهد و هر دو طرف متوجه میگردند که در نوع احساسات، افکار، تمایلات، قوای روحی و دماغی آنها توافق نیست و باید عمری بسوزند و بسازند. اشتباهی در نتیجهٔ بی صبری و غفلت سر زده و دست اندیشه از تدارک راه علاج کوتاه است. ساده‌تر بگوئیم نیکبختی و رفاه حال را در اینگونه انتخابها و زناشوئی ها تنها در کتب رومان و دیوانهای شعراء خیال باف توان دید.

آنچه که در موضوع زناشوئی اهمیت دارد عبارتست از یك سلسله صفات و خصایص اصلی و اساسی که هر روز و هر ساعت درحیات و زندگانی خانوادگی تجلی میکند. توافق در سیرت، توافق در اخلاق و رفتار توافق در مزاج و طبیعت، توافق درصفات اخلاقی و ممیزات فکری اینها ضامن نیکبختی در حیات خانوادگی توانند شد، زن و مردی که میخواهند مبادرت بزناشوئی کنند باید نخست بدانند چه قدر مشترکی بین آنها از لحاظ سیرت و فکر و اخلاق وجود دارد و اگر نقطه اشتراکی دیدند اقدام آنها نتایج مطلوبی در بر خواهد داشت.

مخصوصاً این قسمت را باید بیش از آنچه تصور میکنیم اهمیت دهیم صرفنظر از نکات و ملاحظات صحی کسی که میخواهد وارد مرحلهٔ حیات

خانوادگی شود باید در همسر آینده خود این قدر مشترك را جستجو کند
تنها در پرتو این قدر مشترك است که افق زندگانی آینده زوجین روشن
و امید بخش تواند شد ، دونفری که میخواهند عمری باهم و درمصاحبت
هم بسر برند باید محوری دائمی و همیشگی برای این مصاحبت داشته باشند ، گفتگو
های عادی و معمولی خانوادگی همیشه نمیتواند زن و شوهر را سرگرم
نگاه بدارد . نقطهٔ متوافق و مشترکی بین آنها لازم است که صحبت‌ها و گفتگو
های آنها را شیرینی و لطف بخشد و بین آنها علاوه بر روابط زن وشوهری
یکنوع رابطه فکری و عقیدتی متقابل ایجاد کند . نمیخواهیم بگوئیم بین
زن و شوهر موافقت تام در کلیه نکات و جزئیات لازم است : اختلافات
جزئی و ناچیز در هر خانواده ممکن است اتفاق افتد و در این
موارد ممکن است زن و شوهر هر یك فکر و عقیده خاصی اتخاذ
کنند ولی نیکبختی و رفاه دو همسر تنها در صورتی تأمین و تضمین
تواند شد که صرفنظر از اینگونه اختلافات در یکجا با هم موافق و
هم‌آهنك باشند و این قدر مشترك را سپر تمام حوادث ناملایم زندگانی
کنند و در پناه آن از نتایج سوء اختلافات دیگر ایمن بمانند و در آنجا
رضایت متقابل حاصل کنند ، شاید تمایلات آنها در سایر مسائل حیات
مخالف و مباین باشد ولی اگر در یك نکته ، در یکجا ، در یك مبحث بین
آنها توافق نظر باشد از آسیب سایر اختلافات ایمن توانند شد .

در گذرگاه زندگانی چقدر زنان و شوهران را مشاهده میکنیم
که دوش بدوش هم راه میروند ، دست بدست هم میدهند ، با هم بگردش و
تفریح میپردازند ولی معهذا قدر مشترکی بین افکار و تمایلات و معتقدات

آنها یافت نمیشود : چیزی نیست که علاقه مشترك آنها را بخود جلب کند و گفتگو های عادی نیز برای آنها خسته کننده شده و حلاوت خود را از دست داده است .

تمایلات مختلف و مخالف در زندگانی باوجود فقدان یك قدرمشترك نمیتواند آسایش خانوادگی را تأمین کند . تاهل و ازدواج بین دوموجودی که نتوانند در یك موضوع اساسی با هم توافق نظر حاصل کنند نمیتواند میزان حیات خانوادگی را بالا برد و ازیك زن و مرد والدینی صالح و لایق بوجود آورد که بتوانند باتربیت متناسب اطفال در اصلاح نسل و نژاد کمك کنند . از طرف دیگرچنین قدر مشترکی بین کسانی یافت میشود که در انتخاب همسر با بصیرت و تأمل و دقت اقدام نموده اند و متأسفانه قسمت اعظم جوانها فاقد بصیرت و دقت و تأمل هستند .

در اینجا خویشتن را ناگزیر از تذکر یك نکتهٔ مهم میدانم . تشکیلات اجتماعی عصر حاضر در زندگانی مرد بیش از زن تنوع قائل شده و سرگرمیهائی برای او فراهم ساخته که میتواند هنگام هجوم غم و اندوه ویرا اندکی بخود مشغول کند و از دست افکار درهم و برهم رهائی بخشد . زن رویهمرفته زندگانیش بیشتر درخانه میگذرد و در اینجا است که باید موجبات سرگرمی و رفاه خویش را فراهم سازد . از طرف دیگر ازدواج برای زن عبارت از همه چیز است ، زناشوئی برای زن عبارتست ازحیات ، زندگانی ، نیکبختی ، وایمنی : کوچکترین خبط و اشتباهی ممکن است بزرگترین زیانها را دامنگیر وی سازد .

در این صورت تأمل و دقت در امر زناشوئی برای زن بیش ازمرد لازم است زن رفته رفته باین حقایق آشنا میگردد ، و درانتخاب همسر بیش

از پیش دقت و بصیرت بخرج میدهد. امروز دیگر هیچ زنی زیر بار زناشوئی با مردی نمیرود که بااو تباین اخلاقی، روحی و فکری دارد. یك محرك درونی زن عصر جدید را وادار میکند که بموضوع ازدواج ازنظر عقل و منطق بنگرد، نیك و بد آنرا کاملا بسنجد، نتایج آنرا درنظر گیرد و احساسات و عواطف را که جز یك سلسله هیجانهای شور انگیز چیزی نیست در این امر دخالت ندهد. زن عصر جدید مالك قلب خویش بوده و نخواهد گذاشت دلش بگرد محبت کسی که برای او مناسب نیست بگردد، مردی که شایسته احترام و تقدیس است مردی که لیاقت و صلاحیت پدر شدن دارد، دست بدست او داده دوش بدوش وی راه میرود. شوهر خیالی زن عصر جدید دارای این صفات و مشخصات خواهد بود. نمیخواهیم بگوئیم کمال مطلوب زن عصر جدید در انتخاب همسر باید تجمل و مقام و جاه و جلال باشد. برعکس ما همه فریادزده‌ایم که اینها بخودی خودنخواهد توانست نیکبختی و رفاه ورضایت‌خاطر را در حیات خانوادگی تضمین سازد. میخواهیم بگوئیم زن از مرد باید طالب توافق اخلاقی، جوانمردی، علو همت باشد و درعین حال سعی کند دریکی از مسائل عمومی با وی دارای قدر مشترکی باشد تا بتواند در تمام عمر در خانه‌وی از آسیب زمان ایمن باشد و در مصاحبت او سرگرم شود و لذت برد. عین همین دقت و تأمل را برای جوانی که آرزوی زناشوئی دارد توصیه‌مینمائیم و مجدداً گوشزد میکنیم که سعادت حقیقی‌و آسایش ضمیر و وجدان در خانواده ای یافت میشودکه زن ومرد اخلاقاً، روحاً، و فکراً با هم موافق بوده و معرفت کامل در حق هم دیگر داشته باشند و محرك واقعی و درونی همدیگر را در هر حرکت، هر حرف و

مبادرت بهر کار تشخیص دهند.

باید دانست که موضوع زنا شوئی از نظر زندگانی و انتخاب کاملا شخصی و خصوصی میباشد. اقتضای زندگانی رفته رفته بدوشیزگان حق اظهار نظر درآنچه که مربوط بشخص آنها است میدهد، اولیاء خانواده نمیتوانند از نظر مصالح اقتصادی و مالی و یا یك سلسله منافع دیگر دختران‌را مجبور و یاوادار بازدواج کنند. اصول وقواعد زندگانی و تکامل حیات عمومی این قدرت را از آنها سلب میکند. در دنیای کنونی پایه تاهل و زناشوئی بر روی اساس عشق و محبتی که با توافق روحی وفکری توام میباشد استوار است. در اینصورت جامعه ناگزیر است که با تعلیم و تربیت متناسب این پرده جهل و بی اطلاعی را که در مقابل چشم جوانان ودوشیزگان آویخته است ازجلو دیدگان آنهابردارد وبآنهانشان‌دهد وظایف جنسی‌وتناسلی آنهاچیست‌وچه مسئولیتهای‌سنگینی ازلحاظ تولیدو تربیت نسل بدوش دارند و چگونه تمدن عصر چشم بآنها دوخته و کمال خود را از پاکی روح و فکر آنها میخواهد. باید بآنها فهماند که دنیای کنونی تا چه اندازه محتاج اصلاح اخلاقی است و این اصلاحات باید بدست دوشیزگان و جوانان انجام گیرد.

نکتهٔ دیگر: در دنیای گذشته روزگار دوشیزگانی که اتفاقاً بخانهٔ شوهر نمیرفتند و همسر مناسبی برای آنها پیدا نمیشد برچه منوال بود؟ زندگانی آنها تا چه اندازه با حزن و اندوه و ناکامی میگذشت؟ چگونه از اینکه خویشتن را باردوش پدر، برادر و یا یکی از اقوام و خویشاوندان میدیدند رنج میبردند و بار اندوه بر دل میکشیدند؟ آیا باز هم میتوانیم

دوشیزگان را مطابق همان اصول و موازین قدیم تربیت کنیم؟ آیا تجربیّات ما در دنیای گذشته بآن اندازه نیست که بجای وجود های مهمل، ناتوان، ضعیف و عاجز از دوشیزگان افرادی هنرمند، با لیاقت و مفید بارآوریم که در صورت تجرد نیز خود را بار دوش دیگران نبینند و از این روی گل نشاط آنها پژمرده نگردد. ما گاهی میشنویم دوشیزگانی که بخانه شوهر نمیروند زود شکسته و فرسوده میشوند. غالباً این موضوع را بعلل جنسی و وظائف الاعضائی منسوب میداریم ولی بایددانست که علاوه برعلل جنسی یك رشته علل مادی و اقتصادی نیز دراین فرسودگی مؤثراست. احتیاجی که قسمت اعظم این نوع دوشیزگان بمساعدت مالی پدر، برادر و یا اقوام دارند باندازهٔ جهات جنسی و تناسلی در فرسوده کردن آنها مؤثر است. یك مقایسه مختصر بین دوشیزگان هنرمندی که از دسترنج خود اعاشه می کنند و مشغول کار و فعالیت هستند با آنهائی که در کنج خانه افتاده و چشمشان بدست دیگران است صحت این موضوع را اثبات میکند و بهمین جهت است که به پدران و مادران تأکید میکنیم دوشیزگان خود را مستقل و مفید و هنرمند بار آورند تا زندگانی آنها بر فرض تجرد با حرمان و دلبستگی و حزن و اندوه نگذرد و گل نشاط آنها در آغاز جوانی پژمرده نگردد. گمان نرود که میخواهیم بگوئیم زنان میتوانند در دنیای آینده جای مردان را بگیرند و عهده دار اموری گردند که اختصاص به جنس مرد دارد. ما در جای دیگر راجع به مشاغلی که بانوان میتوانند عهده دار گردند آنچه لازم است نوشته ایم و خوانندگان علاقمند میتوانند بآن فصل مراجعه کرده و عقیده و فکر ما را در این زمینه دریابند.

میخواهیم بگوئیم در عین اینکه باید با تربیت متناسب روح زوجیت و مادری را در دوشیزگان تقویت کنیم، مقام شامخ آنها را از این لحاظ گوشزد آنها سازیم و بآنها بفهمانیم طبیعت چه مسئولیتی از این حیث بدوش آنها گذاشته در عین حال آنها را هنرمند و مفید بار آوریم که در صورت اقتضاء بدون احتیاج باین و آن بتوانند باستعانت هنر و کار و فعالیت زندگانی خود را با آبرومندی بگذرانند و بصیانت نفس خود درعرصهٔ حیات موفق گردند.

ما در جای دیگر گفته ایم دوشیزگان باید طوری تربیت شوند که کور کورانه و تنها بسائقهٔ عواطف هیجـان آمیز قدم در مرحلهٔ زنا شوئی نگذارند بلـکه منتهای دقت و بصیرت را در انتخاب همسر مناسب مرعی دارند. ولی چگونه ممکن است که دو شیزگان را اینگونه تربیت کنیم و در عین حال دقت و بصیرت را در اینموضوع حیاتی از آ نها منتظر باشیم. ما در عین اینکه معتقدیم مقتضیات عصر ایجاب مینمـاید که دوشیزگان شخصاً در انتخاب همسر مناسب نظر داشته باشند باید آنـ ها را طوری تربیت کنیم که بتوانند از خود دراین امر دقت و بصیرت بخرج دهند. یك موجود ناتوان که در خانه پدر خود راسربار خانواده می‌بیند درهای هنر و کار و فعالیت برویش بسته است و بارقه امید وحیات فقط و فقط ازدریچه‌یك زناشوئی مجهول برزندگانی وی میتابد چگونه خواهد توانست این قدر خورده بین و دقیق و پرصبر وحوصله باشد کـه خود را بنـام ازدواج بآغوش هر مرد نالایق و نا متناسبی نیندازد؟

بهمین نظر است که ما یك تربیت استقلالی را برای دو شیزگان

لازم میدانیم . اولین و مهمترین نتیجه‌ای که از این نوع تربیت استقلالی
مترتب تواند بود اینستکه دوشیزگان میتوانند با اطمینانی که بخود دارند
در موضوع زناشوئی نکات و مسائل اساسی و مهم را مطمح نظر قرار دهند
صحت مزاج ، خلق و خوی و روش ، سلامت بدن ، قدرت تحمل در مقابل
مشکلات حیات ، توافق روحی و فکری و اخلاقی اینهاست نکاتی که در
دنیای آینده باید توجه جوانها و دوشیزگان در امر زناشوئی بآنها معطوف
باشد . ازدواجهای آینده باید نتیجهٔ تأمل و تفکر دقیق باشد . یعنی طرفین
باید صرفنظر از جاذبه جنسی قبل از مبادرت بزناشوئی در کلیه این
نکات دقت کنند ، با تعقل و تفکر و احتیاط قدم بردارند و باستعانت عقل
سلیم به تشکیل حیات خانوادگی مبادرت جویند . مطمح نظر آنها باید
سعادت و نیکبختی و سلامت مولود باشد . باید پایه تربیت نسل آینده را
بر روی اساسی چنان متین و مستحکم استوار سازیم که احساسات عشق
آمیز ، تجاذب جنسی و هیجانهای غریزی هر قدر شدید باشد نتواند کوچک‌
ترین لغزش و تزلزلی در حیات و زندگانی آنها وارد سازد . نسل آینده
باید موضوع تمایل جنسی را نه از نظر تجاذب ناگهانی و صوری بلکه از
نظر مصالح نسل بعد حل کند و در مقابل هیجان عواطف مانند کوه
استوار بر جا بماند ، در مقابل سیل احساسات جنسی مانند سد سکندر
برجا ماند و فقط نظرش صلاح و سعادت مولود باشد و در انتخاب همسر
صفات و ممیزاتی را مورد توجه قرار دهد که هم آسایش و رفاه خانواده
وهم نیکبختی نسل آینده را تضمین تواند نمود . هم آهنگی و سازش و توافق
در این صفات و ممیزات و وجود یك قدر مشترك بین زن و مرد است که

میتواند کاخ زندگانی خانوادگی را از دستبرد حوادث مصون نگاهدارد و نگذارد خورشید نور بخش عشق و محبت در بین آنها در زیر ابرهای تیرهٔ نقار وکدورت مخفی گردد و بسوی زوال برود.

این نکات و ملاحظات بما امیدواری میدهد که در دنیای آینده میزان زناشوئی از نظر روحی و اخلاقی و معنوی بالاتر رفته وبرسطح عالیتر و پاکتری قرار خواهد گرفت دنیای آینده بیش از گذشته بتأثیر و اهمیت زناشوئی پی خواهد برد. در دنیای آینده ازدواج عبارت خواهد بود ازوحدت روحی، فکری، و اخلاقی بین زن و مرد.

فصل هشتم

شرایط زن خوب

دانشمندی درضمن بیانات خود راجع بزن چنین میگوید :« یکدختر لایق و هنرمند در میان هر انجمن چون ماه دروسط ستارگان میدرخشد با وجوداین شاید بیش ازپنجاه درصد زنهای عصر کنونی بهیچوجه توجهی باین موضوع ندارند . بطوری فکرزناشوئی آنها را بخود مشغول داشته وبقدری در جلب توجه مرد بخود دچار خبط و اشتباه میگردند که مقصد اصلی را گم میکنند . با همهٔ اینها دختری که بیش از دیگران مورد توجه مرد تواند بود کسی است که در دوران زندگانی خود لیاقت و کفایت خویش را اثبات کند و پایه زندگانی خود را بر روی اساس کاردانی ، اقتصاد ، دقت نظر استوار سازد . مرد طبیعتاً دختر کان شوخ و شنك را برای تفریح خاطر خود میخواهد نه برای شرکت در زندگی . چقدر شگفت انگیز است که دختران و دوشیزگان توجهی باین موضوع ندارند ».

این رأی و فکر کسی است که در پرتو تجارب و آزمایشهای عمیق خود درکیفیت و احوال دوشیزگان صلاحیت هرگونه اظهار نظری را دارد از طرف دیگر باید دانست که اگر کسی با همین وسعت نظر از اوضاع و احوال جوانان ما بخواهد درمورد آنان رائی اظهار دارد شاید قضاوت

وی سخت‌تر و شدید تر باشد ولی رویهمرفته میتوان گفت چون برای مقایسه صفات وخصایصی بمیان آید که سعادت حیات زناشوئی را تأمین میکند باید گفت ترازوی زن در این میان باید بچربد.

فکر و عقیده مردم در پیرامون این موضوع هر قدر مختلف باشد باز در امر زناشوئی یك نکته مهم و اساسی هست که همه در آن اتفاق دارند: هیچیك از اقداماتی که درطی حیات و زندگانی خویش بعمل می‌آوریم بقدر اقدام ما بازدواج مستلزم دقت نظر ومطالعه ومراقبت نمیباشد.

زن جوانی راجع بدوران حیات زناشوئی خویش چنین مینویسد: «بدیهی است که آسمان زندگانی زناشوئی ما همیشه و در هرحال صاف و درخشان و بی لکه نبوده ولی هرگاه اتفاق افتد که درکرانه افق زندگانی مشترك خویش کوچکترین آثار تیرگی مشاهده کنیم هر دو دست بدست هم داده و به پشتیبانی یکدیگر آن تیرگی را بر طرف‌میسازیم وبار دیگر نور صفا در زندگانی ما میتابد وآنرا روشن و منور میسازد.»

زن و شوهری که با این نظر بزندگانی مینگرند و با این وحدت نظر در مقابل مشکلات حیات ایستادگی‌میکنند قطعاً در انتخاب همدیگر بهمسری دچار سهو و خطائی نشده و در زندگی زناشوئی در پرتو دقت و مطالعه کامروا گردیده اند. این موضوعی است که دوشیزگان قبل از مبادرت بازدواج باید کاملا متوجه آن باشند. باید بدانند آسمان حیات زناشوئی همیشه صاف و بی لکه نیست و زمانه زیر و روها و پست و بلندیها دارد. خبط و اشتباه در این موردگاهی دامنگیر زن و زمانی دامنگیر مرد میگردد. مواردی نیز توان یافت که سهو و غفلتی از ناحیه

هیچیک ناشی نشده و تنهـا جریان حوادث مشکلاتی پدید آورده است.
آنچه دراینجا میتوان بدوشیزگان وجوانان توصیه نمود اینست که قبل از قبول تعهدات سنگین حیات خانوادگی خویشتن را در پیشگاه قضاوت خود سنجیده ومنصفانه درمورد خود حکمی صادر کنند.

آیا تمام شرایطی که یك زن خوب باید داشته باشد در من هست. آیا مردی که من میخواهم دست ازدواج بوی دهم دارای تمام صفات و خصایص عالیه ای که لازمه هر شوهر خوب است میباشد. جوانی که آمال و آرزوهای دور و دراز او در پیرامون حیات خانوادگی دور میزند و میخواهد از لذات این زندگانی برخوردار گردد چگونه دختری را به همسری میگزیند که درپرتو وجوداو رؤیاها وآرزوهایش صورت خارجی پیدا کند وتحقق یابد؟

کسی که شبح نیکبختی و کامروائی و موفقیت دوران زناشوئی را در عالم تصور و خیال میبیند، دختری که خویشتن را مورد توجه وعلاقه جوانی مشاهده میکند ومیخواهد بادستیاری او بنای سعادت آینده خویشتن را استوار سازد باید خویشتن را در محك آزمایش بسنجد و این حقایق را از خود سؤال کند. مرد با دختر جوانی که با جلوه جمال خود دل اورا از کف میرباید عشقبازیها میکند، مغلوب و مسحور زیبائی ودلبری دختر طناز قرار میگیرد ومانند پهلوانان افسانه ها میخواهد از این عشق و دلدادگی شورها برپا سازد ولی چه بسا اتفاق افتد که چون شاهد وصال رخ نماید وطومارهجران بهم در نوردد همین دختر با همه زیبائی وطنازی نتواند دل عاشق دیرین وشوهر کنونی خودرا بدست آورد و نگذارد آتش

عشق وشوق درکانون دل او روی بخاموشی گذارد .

دختری که تنها بحرارتهای نخستین عشق دل میبندد و نمیداند این عشق وعلاقه بمنزله آتشی است که باید حرارت آن کانون خانواده را گرم نگاه دارد و نور و روشنائی آن تاریکی های حیات خانوادگی را بر طرف کند از شعله های آن بال و پر خود را میسوزاند و برای خود ناتوانی و بیچارگی تهیه میکند . برعکس دختری که میخواهد این آتش مقدس در تمام مدت زندگانی زناشوئی او افروخته باشد باید مانند عالمی روان شناس تمایلات و روحیهٔ همسر آینده خودرا مورد مطالعه قرار دهد و بداند این شخص از زوجه وهمسر چه چیزها خواستاراست .

شما دوشیزگان آیا میتوانید ادعا کنید که مردان را شناخته و به حقیقت طبایع و تمایلات آنها پی برده اید ؟ میدانید اینها در عمر و زندگانی خود جویای چه چیزها هستند ؟ جوانی که با دوشیزه سرگرم گفتگو است از او چه میخواهد وراجع باو چه نظری دارد ؟ برای فهمیدن جواب صحیح این سؤال تنها یك محك آزمایش در دست است . آیا این جوان در صفات و حالات دختر با چه نظر مینگرد ؟ آیا رفتار و کرداری را که در زن آینده خود نمی پسندد دراو با دیده لاقیدی و عفو واغماض مینگرد؟ در اینصورت تنها بفکر تفریح است نه درجستجوی همسری برای زندگانی آینده خود . آیا در روابط خود با شما تمام نکاتی را که بشرافت اخلاقی از آنها تعبیر میشود رعایت میکند و با دیده دقت باعمال و اخلاق شما مینگرد ؟ چنین جوانی جویای کسی است کـه دست اتحاد بوی داده و میخواهد با شرکت او بار مسؤلیت زندگانی خانوادگی را بر دوش گیرد.

ولی نکته اینست: آیا شما دوشیزگان میدانید که مرد از همسر آیندهٔ خود چه میخواهد وچگونه کسی‌را برای مشارکت درزندگانی خویش میپسندد؟

ممکن است دوشیزه‌ای دارای تحصیلات عالیه باشد از خرمن فضل و کمال خوشه‌ها چیده وازسرچشمه دانش واطلاع جرعه‌ها نوشیده باشد: باوجود این اگربخواهد در زندگانی زناشوئی شاهدکامروائی‌را درآغوش گیرد و نیکبخت وکامروا زندگی کند علاوه بر این دانش و فضل وکمال بدانستن بسا حقایق دیگر نیز احتیاج قطعی و مبرم دارد. چنانکه یکی از نویسندگان میگوید. « اینهاچیزهائی است که درهیچ آموزشگاه ودانشکده بدوشیزگان نمیآموزند و باوجود این اهمیت آنها برای زندگانی عملی بیش از معلومات واطلاعاتی‌است که در بسیاری از مدارس عالیه کسب‌میکنند. بدون داشتن این اطلاعات و معلومات، همه تحصیلات دوشیزگان ناقص است.

ما کراورل دانستیهای دوشیزگان راچنین خلاصه میکنند.

« باید بداند ازجمع صد عدد ده دیناری ده ریال تمام‌آماده میشود:»
« باید بداند چگونه میتوان بهترین و مأکول ترین ودرعین‌حال»
« مفید ترین غذا را تهیه کرد. امور خانه را چگونه باید منظم»
« ساخت واطاقهای منزل‌را چگونه تقسیم بندی کرد. بهترین و»
« ساده‌ترین لباس راچگونه باید تهیه کرد وچه‌سان‌ازبیمارپرستاری»
« نمود و بتسلی او کوشید
« باید بداند چگونه در حدود بودجه خود نظیف‌ترین لباس را»
« بپوشد و از پارچه‌های مناسب‌چگونه میتوان زیباترین لباس را»
« تهیه نمود.

شرایط زن خوب

« باید بداند چگونه مانند چراغی درمحیط خانواده بدرخشد و با»
« نوری که از کانون عطوفت ومحبت وگذشت میتابد صفحه حیات»
« خانوادگی را روشن سازد .

هرقدر مرور زمان اوضاع زندگانی ، جریان تربیت ، رسوم وآداب را معروض تغییر و تحول قرار دهد باز در اصول احتیاجات اساسی بشر تغییر راه نتواند یافت . مادام که در کره زمین آثاری از حیات و زندگانی برجای میباشد این احتیاجات بجای خود باقی است مرد برای تکمیل حیات و زندگانی خود محتاج شریك و همسری است که مکمل وجود او باشد ، شریك وهمسرخودرا درمیان آن‌زمره کسانی‌میجویدکه در نظراو مجسمه مدیریت ،کاردانی ، لیاقت و کفایت باشد .

جوانی که دیده محبت و علاقه بروی دوشیزه‌ای زیبا میگشاید در عالم تصور وخیال اورا در رأس خانواده آینده خود قرار میدهد ، باو با نظر شریك زندگانی مینگرد ، پیوسته در این فکر است که این‌دوشیزه‌زیبا برای اوچگونه همسری تواند بود؟ اخلاق ورفتار وخصایص روحی اورا تا آنجا که در هم آهنگی وتوافق وآسایش‌خانوادگی مؤثر تواندبود مورد تأمل قرار میدهد .

انسان بطور کلی از زناشوئی طالب آسایش ، صلح و صفا و دوستی و رفاقت است . مردهائی که کار و شغل آنها مستلزم دقت نظر ، تفکر و تأمل‌است بیش از دیگران طالب این سه چیز هستند . اینها در عالم تصور و رؤیا محیط خانوادگی را بهشت آسایشی میدانند که چون خیل نوائب زندگانی بر آنها هجوم آورد و سنگینی سختیها و نا ملایمات حیات آنها را تحت فشار گذارد میخواهند از محیط پرغوغا و طوفانی کار و سعی و

فعالیت اندکی کناره جسته و در این محیط آرام و منطم و صلح و صفـا پناه برند و از مهر و محبت و صمیمیت خانوادگی توشه‌ای گرفته وفردای آن روز با قوائی تازه و نیروئی جدید درمقابل مشکلات قد برافرازند ، دختر یا زنی که یا بواسطهٔ سوء خلق یا بسائقهٔ نادانی و جهالت یا دراثر بیتجربگی و خامی اختلالی در آسایش و آرامش خانوادگی ایجاد میکند همسر خوب و متناسبی نتواند بود.

چه بسیارجوانانی را مشاهده‌نموده‌ایم که بدختران زیبا دلبستگی مخصوص داشته‌اند و پس از مدتی در اثر دیدن کوچکترین پستی اخلاقی از آنها روی گردان شده و دست برداشته‌اند. شاید این پستیهای اخلاقی بخودی خودآنقدر اهمیتی ندارد ولی خطردر آنجاست که رفته رفته دامنه آن وسعت پیدا کرده و باالاخره منجر برفتار واعمال و اخلاقی میگردد که هیچ شوهری نمیتواند آنرا تحمل کند.

نگارنده جوانی زیبا را میشناسد که دلداده دختری رعنا وبدیع‌الجمال بود پروانه‌دلش همیشه در آتش‌عشق اومیسوخت ، باحرارتی زائدالوصف بوی تکلیف ازدواج کرد . دختر نیز نعل دلش در آتش حسرت جوان میسوخت واین تکلیف‌را با کمال میل قبول‌کرد : مراسم نامزدی آنها اجرا شد ، ولی چند روز قبل جوان مزبور با آه و افسوس بسیار بنزد من آمده بهمخوردن موضوع ازدواج را اطلاع داد. چون در صـدد کشف علت بر آمدم معلوم شد اخیرا از بعضی تمایلات اخلاقی نامزد محبوبش نگرانی حاصل کرده و این نکته بالاخره موجب گسستن رابطه نامزدی آنها شده است. میگفت تصور نکنید من کوچکترین سوء اخلاقی از او

دیدم . سبك سری او مرا آزار میداد . خود او ملتفت نیست که این سبك سری ممکن است روزی ثمرات تلخ بار آورد و محیط آرام زندگانی را فاسد و آلوده کند، نمیداند همین سبك سریها است که غالبا دختران و زنان را بدام بلاافکنده باعث سقوط آنها میگردد. بسیار کوشیدم بلکه بتوانم باو درس متانت بدهم . چون خودش خطر آنی در اطراف خود نمیدید و تصور میکرد این سبك سری نمیتواند در مقام و منزلت و کیفیت احوال وی تغییری وارد سازد گفتار مرا ایرادی بیجهت دانسته بر من میخندید . بدیهی است خود او متعمد نیست و قصد بدی ندارد اما باید دانست هیچیك از زنهای جلف و سبك سری که امروز در ورطهٔ بد بختی و سقوط بسر میبرند در آغاز امر معتقد نبوده و نمیدانستهاند آنچه آنها را بدام بلامیکشاند همین سبك سری است .

جوان دیگری از تند مزاجی نامزد خودشکایت داشت، ازعصبانیت شدید او در زحمت بود و چون دید مجاهداتش برای رفع این حالت نامطلوب عدیم التأثیر است ازترس اینکه مبادا در آینده زندگی برآنها تلخ و ناگوار گردد رشته روابط خویشتن را با این دختر قطع کرد و به عشق و محبت سرپوش گذاشت .

چنانکه اشاره کردیم مرد از زناشوئی نیکبختی لذت و آرامش می‌خواهد و اینها را نیز بیش از هرجا در خانه و محیط زندگانی خانوادگی خویش میجوید . خودش در هر حال که باشد اززن و همسرخودخواهان حسن خلق وتدبیرمنزل ولیاقت است دراجرای امورخانوادگی : نمیخواهد در خانه و منزل فکر او مختل گردد و موجبات نا راحتی خیال وی

فراهم شود، دختری که بتواند محیط زندگانی داخلی را مامن امن و آسایش و فراغت شوهر کند بیش از هر دختر دیگر مورد توجه مرداست

جوانان در همسران خیالی خود یک سلسله صفات و اخلاق میخواهند که بیش از تمام خصایص دیگر مورد توجه آنها است. اینها که میخواهند نقد زندگانی وجوانی خودرا با دختری درمیان نهاده و اورا بشرکت خود بگزینند، دوران عمررا با او بسر برند، در هرسال سیصد و شست و پنج روز و در هر روز سه بار با او در سر یك میز غذا تناول کنند نیك و بد زندگانی خود را با او در میان نهند، در آغوش مهر و محبت او از آسیب ناملایمات ایمنی گزینند، اینها طبیعتاً کسی را میخواهند که بداند بار زندگانی را چگونه بمنزل برد ایرادش بجا، اعتراضش بموقع باشد.

چه بسا دختران زیبا طلعت که مورد عشق و پرستش ومرکز تمام آمال و افکار و آرزوهای دور ودراز جوانی بوده اند ولی همینکه دیده‌اند آتش گرم این جوان رفته رفته سردشده حرارت های او فرو نشسته و از آنها میگریزد تعجب کرده و احیاناً از بخت بد نالیده اند: بسیاری زنان خانه دار هستند که دراثر یك سلسله نکات کوچکی که خودمتوجه آن نیستند خانه و خانواده وشوهررا از دست داده و با نیکبختی و آسایش و آرامش وداع گفته و هیچ متوجه نبوده اند که در زندگانی زناشوئی آنها نقطه تیره و نا مطلوبی وجود داشته و با همه نا چیزی تأثیری بد در شوهر نموده و ویرا از زندگانی وخانواده بری ساخته است.

دوشیزگانی که میخواهند محیط منظم و آرام خانواده پدری را

ترک گفته واردعرصه پهناوری گردند که درهرقدم آن باصدها مسؤلیت‌های سنگین مواجه میگردند. زنهائی که رشته امورخانواده‌ای را بدست گرفته ومیخواهند کشتی زندگانی‌را ازطلاطم‌امواج سهمگین‌زندگانی‌بسلامت‌بساحل برند، باید بدانند که جدائیها، طلاقها، انفصالها، بدبختی‌های‌بزرگ، مولود یك سلسله عوامل کوچك است که از اجتماع آنها یك حادثه بزرگ پدید آمده‌است. تجربیات و آزمایشهای ما در جریان زندگانی خانوادگی نشان میدهد که قسمت بسیار کمی از حوادث نا مطلوبی که باعث ویرانی خاندانها میگردد از علل و جهات مهم و بزرك ناشی شده است. اگر باحصائیه طلاقهای مدنی مراجعه کنیم متوجه میشویم که نود درصد این انفصالها نتیجه حوادث آنی نبوده بلکه مندرجاً در اثر پیش آمد های کوچك کوچکی که کدبانوی خانه از آن غفلت داشته بوقوع پیوسته‌است. اندکی انحراف از مبانی تربیت و ادب، کمی کنجکاوی‌غیر لازم و بیموقع، قدری خودبینی و خودخواهی، اینها و نظایر اینها با اینکه بخودی‌خود واجد اهمیتی نمیباشند ولی مجموع آنها ممکن است ارکان زندگانی را واژگون سازد و خانواده ای را برای همیشه دچار جدائی، بد بختی و محنت سازد.

مرد عادتاً در انتخاب همسر دقیق و کنجکاو است. شاید درمبادی نظر بسائقه یك عشق و محبت شدید نتواند به قسمتهای ناپسند و غیر قابل تحمل اخلاقی دختری واقف گردد ولی بالاخره دیر یا زود این آتش فرو مینشیند و اگر دقت و همدردی و هم فکری جای آنرا نگیرد بسی

بیچارگی ها دامنگیر زن و مرد میگردد، مرد از دختری که او را برای همسری خود میخواهد منتظر متانت، ادب، اصابت نظر، دقت و وقت شناسی میباشد. جلفی، سبك سری، خودنمائی، اینها که برخی دختران وسیله جلب توجه جوانان قرار میدهند جز تولید حرمان و بیچارگی نتیجه‌ای ندارد.

برخی دوشیزگان تصور میکنند که اگر جوانی مصاحبت آنها را طالب بود برای این است که با آنهاسر ازدواج دارد و میخواهد اورابرای شرکت در زندگانی خود بگزیند. در غالب موارد حقیقت امر کاملا بر خلاف این فکر و نظر است. چه بسا اتفاق می افتد که جوانی از لحاظ تفریح و وقت گذرانی طالب صحبت‌دختری میگردد و همیشه مترصد است فرصتی بدست آورده لحظاتی با او بگذارند ولی هیچگاه حاضر نیست انقدر قدر و اعتبار که ویرا شایسته همسری کند برایش قائل گردد.

دوشیزگان‌بایدهوشیار بوده‌وباین حقیقت‌معتقد باشند. اگرجوانی برای بدست آوردن دل آنها از آنها خوش آمد گوید، زیبائی و جمال آنها را بستاید، درجلب رضایت آنها بکوشد و الفاظ نرم و فریبنده را بهنگام گفتگوبکار برد بهیجوجه برای این نیست که‌میخواهد دست ازدواج‌بآنها بدهد، بلکه میخواهددر گلزار زندگانی‌از مقابل گلی که‌عبور میکند آنرا ببوید، ببوسد، رها سازد و بسوی شاخهٔ گل دیگری برود. جوانی که دختری را با الفاظ فریبنده رام خود سازد، با او بتفریح و وقت گذرانی بپردازد اگر در ظاهر ازمدح و توصیف او، از ستودن جمال‌دلا رای او، از تقدیس‌و تعریف او زبان‌ـ نمی‌بندد ولی در باطن بنادانی و کوته‌نظری

دختری که فریب این کلمات را خورده و خود را آلت تفریح و وقت گذرانی او قرار داده میخندد و کوچکترین اعتبار و احترامی برای او قائل نیست و علی رغم لاف عشقی که میزندبقدرپشیزی باواهمیت‌نمیدهد.

مرد فطرتاً طالب و خواهان دختریست که مانند بنفشه محجوب و سلیم‌الطبع و در عین سادگی و عفاف دارای کمال لطف و دلبری باشد. گلهای زیبائی که بر طرف بوستانها با جلوه جمال خود میخواهند توجه عابرین را بخویش جلب نمایند، شاهدان دلا را که میخواهند چشمهارا با فروغ زیبائی‌خود خیره کنند و مانند شمع در هر جمع بدرخشند ونور افشانی کنند، اینها رامرد برای شرکت‌در زندگی نمی پسندد: ممکن‌است آنها را ببوید، ببوسد و در سینه جای دهد ولی هرگز راضی نخواهدشد که‌در نهانخانه دل که‌آنرا برای‌موجودی‌منزه‌و عاری از شوائب نگهداشته داخل کند و اجازه دهد بحریم قدس‌وی که جایگاه صفا و سادگی روح است داخل گردد.

زنی که دارای صفات و ملکات فاضله بوده و نام (زن) شایسته وبرازنده اواست هر جا و بهر حالت که باشد مورد تقدیس و احترام مرد میگردد. مرد با کنجکاوی و دقتی که مخصوص خود اوست این قبیل زنان و دوشیزگان را جستجو میکند و سر بر استان طهارت آنها فرود می آورد.

کمال جمال‌درسادگی وبی‌آلایشی‌است. این نکته‌ایست که‌دوشیزگان باید خواه و ناخواه آنرا بدانند. کسانی که مانند عروسك خویشتن را زینت میدهند نمیدانند این خودآرائیهای صوری چقدر ازجمال معنوی

آنها میکاهد . برای عموم زنان ودوشیزگان سادگی را توصیه میکنیم و در عین حال تذکر میدهیم رعایت نظافت و پاکیزگی نخستین شرط و وسیلهٔ و دلربائی هر زن و دختر است . همانقدر که ممکن است تجمل دوستی خود آرائی ، خود نمائی زنان و دوشیزگان را سر انجام بورطهٔ سقوط سوق دهد بهمان اندازه پاکیزگی و نظافت برای موفقیت آنها در جهان زندگی اهمیت دارد .

زن کدبانو میتواند در پرتو لیاقت و کاردانی خویش کلبهٔ خرابه خود را از حیث نظافت و پاکیزگی مورد پسند مرد نگاه دارد ، میتواند با ابراز صمیمیّت ، همفکری ، و رعایت نکات لازمه این محیط محقر وکوچك را مبدل بفردوسی کند که مرد در هر موقع برای رفع خستگی ها وآلام زندگی بآنجا پناه آورد . میتواند با لطف و مهربانی و نیکوکاری از مردی خیره سر وخیره رأی شوهری لایق ، مهربان ، غمخوار و صمیمی بوجود آورد ، میتواند با صرفه جوئی و اقتصاد تعادل کامل بین عوائد و مخارج بر قرار سازد .

عنوان « کد بانو » بزنی اطلاق میگردد که بتواند باهر میزان عایدی امور خانه را طوری انتظام بخشد که شوهر شادمانی ، نشاط ، آرامش ، فراغت وآسایش خیال را جز در محیط زندگانی خانوادگی درجای دیگری نخواهد بیابد . بیچاره زنی که نتواند محیط خانواده را ماجاء امن و امان و سرور و نشاط شوهر قرار دهد . مردی که باید عمری را با یك زن نالایق و بی کفایت بسر برد بیچاره است برای اینکه چنین آدمی نه خانه دارد ، نه خانواده ، نه جائیکه هنگام هجوم آلام و مصائب حیات بآنجا پناه

برد و با فروغی که از آسمان حیات خانواده میتابد تاریکخانهٔ دل را روشن سازد.

این آدم اشتباهی کرده و کسی را بهمسری خویش برگزیده است که جز مایهٔ تکدر و ملال چیز دیگری برای او نیست. بدبختی تنها گریبان گیر مرد نیست بلکه چنین زنی چون مجبور است دائماً دریك محیط نا متناسب بسر برد در رنج و عذاب است و باید متحمل انواع شکنجه های درونی گردد.

در اینجا بی مناسبت نیست روی سخن را بسوی جوانان بر گردانیم. اینها که با حرارت و نشاطی که مخصوص سن و سال آنها است وارد معرکه زندگانی میگردند، اینها که با هزاران شور جوانی درمقابل معمای حیات و زندگانی و عشق و محبت قدمی می افرازند اینها که سرمست باده غرور و جوانیند، چون قدم در ورطهٔ بی پایان و معرکه پر از نهیب عشق میگذارند، چون میبینند مرغ دل آنها در کمند طره طراری اسیر شده و بدام مهر دلبری مهرو و مهوش افتاده برای اینکه این آهوی وحشی را رام خویشتن سازند چه وعده و نوید ها با او میدهند، چه دنیای پر از شکوه وتجملی ازآرزوها، و تصورات خام وناپخته بوجود آورده بوی عرضه میدارند چگونه روح و فکر او را در عالمی که از ثروت، تنعم، کامرانی و آسایش ساخته شده بسیر و گردش میبرند. در صورتیکه خود آنها خوب میدانند که در بهاء این عشق جز نقد جوانی چیزی در دست ندارند، و در این بازار پر شور و شر جز ارادت نقدی نیاورده اند ولی در عین حال معتقدند چون پای جنك و عشق بمیان آید تشبث بهر وسیلهٔ برای پیشرفت و غلبه

مباح و مستحب است.

مرد میداند که زن فطرتاً تجمل دوست است. از همین راه بروی حمله میکند. چون اورا فریفته قصر، عمارت، اتومبیل، شکوه وجلال میبیند از ثروت و استطاعت خویش داستانها جعل کرده بگوش او میخواند تا آنجا که ممکن است حقیقت احوال خود را از وی پنهان میسازد و پیوسته سعی میکند منظره زیبا و دلکش در برابر دیدهٔ معشوقه قرار دهد و بطمع این دانه اورا بدام بکشد. زن بسائقه عشق جبلی خویش به این مواعید که برفرض صحت نیز ضامن نیکبختی ورفاه خانوادگی نتواند شد دست زناشوئی بمرد میدهد وبامید اینکه به بهشتی آراسته ومزین وارد خواهد شد براهنمائی او پیش میرود ولی چون بسر منزل مقصود میرسد پرده های فریبنده بالا میرود و حقیقت چهره خشك و عبوس خود را بوی مینمایاند و در اینموقع است که زن متوجه میشود نه قصری وجود دارد و نه عمارتی، نه مالی و نه ثروتی، نه شکوهی و نه جلالی: اینجا کلبه ایست محقر و فاقدلوازمات اولیهٔ زندگانی. سراب فریبنده‌ای را سرچشمه نیکبختی پنداشته و بامید اینکه دل عطشان خویشتن را سیراب سازد رنج و زحمت راه را طی کرده و در اینجا جز یأس و حرمان و تشنگی چیزی برای او وجود ندارد.

از آینده چنین خانواده ای که اساس آن بروی بنیان دروغ، تقلب، ظاهر سازی و فریب استوار گردیده چه انتظاری توان داشت؟ چگونه میتوان امیدوار بود خانواده‌ای که کمال مطلوب جامعه میباشد تشکیل یافته و بوجود آید؟ است. سرانجام کار چنین خانواده‌ای چه خواهد بود؟

کسی که میخواهد زمین یا خانه ای بخرد در اطراف آن دقت کامل

بعمل میآورد از هر سو و بهر وسیله تحقیق میکند ، اسناد مالکیت آنرا مطالبه مینماید مبادا در جای دیگر بگرو رفته و یا خللیُ در کارآن باشد با وجود این بسیاری اشخاص بدون اینکه تحقیقات کامل در سوابق زندگانی کسی کنند تنها بسائقه یك عشق خلق الساعه دست ازدواج بوی میدهند و یك عمر بدبختی و ناراحتی برای خود میخرند ، عجالة در اجتماعات جهان مؤسسه مخصوصی وجود ندارد که مرکزی باشد برای نگهداری سوابق زندگانی اشخاص و جوانها و مادام که چنین مؤسسه ای بوجود نیامده باید دوشیزگان در انتخاب شوهر و همسر آینده مراقبت کنند ودر اوصافی جستجو کنند که ضامن رفاه و نیکبختی حقیقی و واقعی تواند شد.

دوشیزگانی که تازه احساسات جوانی و عشق در آنها بیدار میشود زناشوئی راخواب و خیالی خوش ، خانواده را بهشتی موعود تصور میکنند منتظرند در آنجا رموز زندگانی را حل کنند ، و با شوق و شعفی که برای حل این معمای عجیب دارند با آغوش گشاده بسوی آن میروند ما بدون اینکه بخواهیم بر خلاف این انتظارات و آرزو های دور و دراز چیزی بگوئیم تذکر میدهیم که با نظر شعر و خیال بموضوع ازدواج نگریستن و با افکار و انتظارات دور و دراز شاعرانه وارد این معرکه شدن شرط حزم واحتیاط نیست ،در اینجا علاوه بر افکار و آرزو های شاعرانه پای زندگانی عملی در میان است . دنیائی که ما در وسط آن زندگی میکنیم بعد از زناشوئی تغییری در ماهیت خود نمیدهد چرخ زندگانی بر روی مدار دیرین بسیر و گردش خود ادامه میدهد ، در این جهان نوش بی نیش وجود ندارد در مقابل تنعم ، آسایش ، عشق ورزی ، کامرانی ، رنج و محنت و آزردگی وجود دارد ، آسمان این بهشت

خیالی همیشه صاف و بی لکه نیست، زناشوئی و ازدواج تنها عبارت از عشق ورزی و معاشقهٔ متمادی و همیشگی نمیباشد. در اینجا صحبت از یك عمر زندگانی کردن در میان است . در اینجا هزاران نکته باریکتر ازمو هست که رعایت همه آنها کمال لزوم واهمیت رادارد.

عاکفان کوی محبت و دلدادگان مهر نگار گروهی ازخیال پرورانند که تصور میکنند اگر از سر چشمهٔ وصال محبوب جرعه ای نوش کنند میتوانند یك عمر خوش بخت و سعادتمند زیست کنند. توافق و هم آهنگی نیکبختی، زیبائیهای فرح بخش زندگانی، آرامش و فراغت همه اینها را همان عشق نخستین تأمین و تضمین میکند. اینها با تخیلات عاشقانه روز میگذرانند و چشم آنها بقدری در مقابل فروغ این مشعل تابان خیره میشود که متوجه قسمتهای عملی زندگانی نیستند و نمیتوانند در مقابل این فروغ حقایق احیاناً نا مطلوب را ببینند.

همانگونه که بساط جمال و زیبائی برای همیشه پایدار نتواند بود آتش عشق نخستین نیز اگر باعوامل مؤثر دیگر همراه نباشد برای همیشه بتابش اولیه خود باقی نخواهد ماند. همینکه جوشها و حرارتهای نخستین فرو نشست و زندگانی خانوادگی جریان عادی خود راسیر نمود آنوقت است که طرفین با عقل ومنطق بآن مینگرند و ازاینکه انتخابی نا متناسب کرده اند باید یك عمر با حسرت و اندوه قرین باشند.

بمردان و دوشیزگان جوان توصیه میکنیم که متوجه بوده نگذارند عشق و محبت کور کورانه پرده جهل و غفلت در مقابل چشم حقیقت بین آنها بکشد و نگذارد متوجه جنبه های عملی زندگی بشوند، زن باید متوجه

باشد که مرد علاوه برعشق و محبت و علاقه جنسی احتیاجات مادی دیگری دارد که باید بدست وی بر آورده شود.

زن کدبانو کسی است که بداند مرد علاوه بر محبت و صمیمیت که برای تغذیه روح خویش نیازمند است برای تغذیه جسم خود نیز احتیاج بغذاو خوراك دارد و اگر زن نتواندبا تهیه غذای متناسبی این احتیاج را رفع کند بالضروره افق زندگانی آن خانواده را اندکی غبار تیرگی فرومیگیرد. زن بایدازرموز حفظ الصحه خانوادگی اطلاعاتی داشته باشد وبداندچگونه امور خانوادگی را بایدمرتب کندکه مخالف اصول صحی نباشد.

ارزش تحصیلات عالیه را برای زن انکار نمیکنیم ولی باید بگوئیم دوره تحصیلات عالیه برای زنها بایدمتناسب با مقام و مسئولیت آنها باشد دانستن مقدمات حفظ الصحه برای یك زن خانه دار بیش ازیك زبان خارجی اهمیت وتأثیر دارد. دوشیزگان باید بتحصیلات کلاسیك خویش درس زندگی را اضافه کنند ورموز زندگانی را فرا گیرند.

یك نکته دیگر بگوئیم. در گذرگاه زندگانی عده زیادی از دوشیزگان وجود دارند که نه بسائقه عشق ومحبت، بلکه تحت تأثیر یك سلسله القاآت متمادی تن بازدواج جوانی در میدهندبدون این که شخصا پای بند محبت او باشند. دوشیزگان خوش قلب و حساس بیشتر در معرض این مخاطره واقع میشوند، جوانیکه از هر گونه لیاقت مادی و معنوی عاری میباشد در صورتیکه بیش از دیگران ابرام واصرار بخرج دهد و باوسائل گوناگون دوشیزه ای را تحت القاآت عاشقانه قرار دهد بهتر از یك جوان لایق و درستکار میتواند در جلب توجه او موفقیت حاصل کند.

برخی دوشیزگان بجای اینکه از راه عقل زندگی کنند گوش خود را در وادی زندگانی راهبر خویش قرار میدهند و طبیعتاً بدام کسی میافتند که بدون داشتن هیچ فضیلتی بهتر از دیگران میتواند با الفاظ خوش آیند و نرم و فریبنده انبساط خاطر آنها را فراهم سازد : اینگونه دوشیزگان فاقد قدرت ونیروی فکری میباشند ، اینها عیناً بمشابه اشخاصی هستند که تحت تأثیر اعلانات متعدد و مختلف یك تجارتخانه بخرید متاع آن مبادرت ورزند بدون اینکه شخصاً در نیك و بد آن تحقیقی کنند و بدیهی است پایان چنین انتخابی جز افسوس و ندامت چیز دیگر نتواند بود ، اینها مسحور گفتار خوش و زبان چرب و نرم جوانان میشوند و بدون اینکه خود متوجه باشند قدم در ورطه ای پر از نهیب میگذارند و همینکه دست آنها از وسیله رهائی برید متوجه میشوند که فریب خورده و بدام افتاده اند و مجبورند تا پایان عمر بسوزند بسازند .

زن بیش از مرد تابع احساسات و عواطف خود میباشد . مرد که متوجه این نکته است از این غریزه استفاده میکند و چون از هر تشبث دیگر برای جلب توجه وی فایده نبیند باین وسیله متشبث میگردد و با سیمها و تار های احساسات زن بازی میکند .

از طرف دیگر دوشیزگان حساس و لطیف طبع در عین اینکه متوجه خشونت اخلاقی جوانان هستند باز بامید اینکه بتوانند باصطلاح اخلاق آنها موفق گردند ، بتصور اینکه با لطف و رقت میتوانند دست آنها را گرفته از اعماق ورطهٔ قبایح و ذمائم بیرون آورده باخود باوج فضیلت صعود دهند با یکنوع حس سربلندی و تفاخر که مخصوص مردمان نیکو کار

وخوش قلب است دست از دواج بآنها میدهند ولی پس از مدتی میبینند خوی بد بطوری بر طبیعت آنها نشسته که تا بروز مرگ از دست نمیرود و این اصل بد نیکو نمیگردد.

بطور قطع لطف و رقت و همدردی تأثیری مثبت وعمیق دربهبودی اوضاع اخلاقی مردان دارد. یك زن صالح و نیکوکار میتواند درپرتو فضیلت وعفاف و کاردانی مردی را که درتحت تأثیر عوامل نا مطلوب زندگانی در معرض فساد قرار گرفته و بیم سقوط او میرود از سقوط باز دارد نفخه روحی در بدن وی بدمد و فضیلت اخلاقی را در نهاد وی بپرورد ولی نبایددوشیزگان باین امید واعتماد در راه پر از مخالفت و مخاطره‌ای قدم گذارند و باحتمال اینکه ممکن است که تحت تأثیر نیکی و نیکوکاری بر فساد روحی و اخلاقی مرد غلبه کنندخویشتن را در آتش اندازند

باین زمره‌دوشیزگان توصیه میکنیم که ازدواج باجوانی که بطرف فساد و زیانکاری میرود و احتیاج قطعی و مبرمی باصلاح اخلاق دارد خود داری نمایند و آیندهٔ خودرا بیك امیدخشك و خالی درخطر نیفکنند و بدانند بعداز آنکه قید ازدواج بر دست و پای آنها گذاشته‌شد وبدام این چنین شخصی افتادند نباید امید اصلاح خلق یك جوان فاسد را داشته‌باشند.

ما پیوسته دم از حسن خلق‌میزنیم ولی کمتر متوجه بماهیت اخلاق هستیم: غالباً در تشخیص آن اشتباه‌میکنیم و بقول آن نویسنده بزرك جای پای مرغابی رادر میان گل‌و لای ستاره فروزانی تصور کرده و میخواهیم در وادی زندگانی از پر تو آن‌استفاده کنیم.چقدردیده ایم برخی اشخاص

ازحسن خلق فلان جوان گفتگو میکنند و او رامجسمه فضیلت و اخلاق میشمارند، «فلان جوان آراسته ایست، همیشه متبسم است، سیگار نمیکشد درتمام عمر لب بمشروبات نیالوده وگرد منهیات نگشته .» ممکن است همه اینها صحیح باشد ولی دوشیزگان باید بدانند آن دسته از صفات و خصایص که زندگانی زناشوئی در پر تو آنها قرین نیکبختی تواند بود غیر ازاینها است : ممکن است فلان جوان سیگار نکشد، آلوده بمشروب و دخانیات نباشد گرد برخی منهیات نگردد ولی فاقد صفات و ممیزاتی باشد که لازمه زندگانی زناشوئی است . اخلاق یعنی مجموعه ایست از صفات و خصایصی که شخصیت روحی فردی را تشکیل میدهد و استعمال دخانیات و امثال آن در نیك و بد این صفات وممیزات عدیم التأثیر است .

احساسات و عواطف لایشعر و بی منطق در قرون و اعصار گذشته بر قسمت اعظم زندگانی زناشوئی ما حکمفرما بوده است . ما در طی ادوار سابقه بطوری تحت تأثیر این غرایز قرار داشتیم که نمیتوانستیم زندگانی خویش را مطابق احکام عقل و منطق منظم کنیم و آنرا بر روی شالوده عقل سلیم استوار سازیم . ولی دنیای امروز مقتضیات دیگری دارد، ما بیش از همه ادوار گذشته محتاج بعقل و قضاوت در همه شئون زندگی هستیم و ناچار در مورد زناشوئی که مهمترین مراحل زندگانی است بیش از هر موقع احتیاج بعقل سلیم و فکر روشن بین داریم . در آینده باید بجای احساسات و عواطف بی منطق بعقل و قضاوت صحیح رجوع کنیم و در زندگانی خانوادگی طالب صفات و خصایصی باشیم که بیشتر از هر چیز میتواند سعادت دائمی ما را تضمین کند . باید در آینده خانواده هائی تشکیل دهیم

که توافق و هم آهنگی کامل در آن حکمفرمائی کند. در آینده دوشیزگان دل خود را تحت مراقبت و نظارت عقل و منطق خود قرار میدهند و در جائی که صحبت از تشکیل خانواده است از هر دو متساویا صلاح اندیشی میکنند. بدون حکم دل تسلیم حکم عقل نمیشوند بلکه در پر تو عشقی که مورد تصویب عقل سلیم باشد اساس زندگانی خانوادگی را بر روی شالوده مثبتی استوار میسازند دنیائی که عقل و عشق را متساویاً در زندگانی خود دخالت دهد از سر حد نیکبختی زیاد دور نیست



فصل نهم

زن و زندگی

«در آرزوی همسری مهربان و لطیف طبع هستم که با سر»
«پنجه عطوفت گرد ملال زندگانی پر از رنج و غم را از»
«لوحه دل من بزداید در تمام مسرتها و شادمانیهای حیات»
«من شرکت جوید با خلق خوش و ملایمت روح در قالب افسرده»
«من بدمد با پرتوی فکر روشن و صائب خود تاریکیهای»
«زندگانی مرا برطرف سازد: خبطها و اشتباهات مرا»
«با دیدهٔ عفو و اغماض بنگرد و بالطف: و مهر باصلاح»
«حال من بپردازد و کام مرا با شیرینی نیکی و نیکوکاری»
«آشنا سازد:

ژان کونیسی ادامس

با همه تغییرات و تحولاتیکه در جهان و کار جهان عارض گردیده باوجود اینکه عقاید و آراء و افکار زنها و مرد ها نسبت به یك دیگر با نیاکان و اسلاف خود اختلاف فاحشی یافته باز اگر امروز بعد از طی سالهای متمادی

بخواهیم بطور کلی احلام و آرزوهای جوانان را نسبت بهمسران آینده خود خلاصه کنیم بر آنچه که ژان آدامس میگوید نمیتوانیم چیزی بیافزائیم . گوئی این سخن‌سرای بزرگ تمام احساسات وآرزوها و آمال نسل های آینده را در مورد زن و همسر در همین‌چند سطر خلاصه کرده ومجسم ساخته و ازمافی‌الضمیر قرن‌های‌آینده سخن گفته است . با وجود این درجهان کنونی پیدا کردن زنی‌که از تمام جهات تسلیم مطلق باشد، بر تمام آمال‌و افعال مرد بدون چون وچرا بنگرد و بطور کلی مستهلك در وجودو شخصیت‌او باشد مشکلتر از روزگار سابق و بر خلاف مصالح و منافع جهان مترقی کنونی است مقتضیات . عصر و زمان ایجاب میکند که زن درتمام شئون زندگانی یارومددکارمرد باشد، دوش بدوش‌مرد در زندگانی‌پیش‌آید، درمقابل‌بادحادثه مقاومت‌ورزد ومرد را به پایداری و ثبات وادارد، حس‌تعالی طلبی اورا تحریك کند وبا لطف و مهراورا بسوی کمال پیش برد و بپیمودن مدارج ارتقاء تشویق کند . زنی که از نیروی اداره محروم‌است، درمقابل تمام جریانهای زندگانی تسلیم‌محض‌است و از خود رای وفکری ندارد بمثابه بنده وبرده ایست‌که نمیتواند بشرایط شرکت‌وهمکاری بامرددر میدان کشاکش زندگی عمل‌کند عروسکی است که برای بازی کردن‌ساخته شده نه بمنظور زندگی کردن و در اینجا است که متوجه میگردیم آراء و افکار شاعرانه برای دنیای کنونی که شرطو وسیلهٔ زندگی‌در آن سعی وفعالیت وابراز شخصیت است بسی نارسامیباشد . نیکبختی، رفاه و آسایش در خانه را میگویدکه وحدت روح، وحدت‌فکر، وحدت آمال و آرزو بین زن و مرد حکم فرما بوده و هریك از آنها در

کلیه مظاهر روحی و فکری مکمل یکدیگر باشند . زندگانی مردی عامی وجاهل با زنی لطیف طبع وتربیت شده محال است همان گونه که جوان تربیت شدهٔ با زنیکه از همه مزایای تربیت دنیای کنونی بی بهره است نمیتواند سلوك کند و بسر برد .

زنی که نمیتواند بساختمان دماغی شوهر پی ببرد ، افکار و معتقدات او را درمسائل مختلف زندگی دریابد وارزش مآثر فکری او را درك کند ، نمیتواند باوی همفکری کند و بالنتیجه نمیتواند در گهواره امن و امان خوابیده زندگانی خویش را ازآسیب زوال وفنا ایمن بداند. ژان استوارت میل در رساله که راجع بلزوم استقلال بانوان منتشر ساخته مینویسد « برخی جوانانیکه دارای نبوغ و استعداد هستند و آینده بس درخشان برای آنها پیش بینی میشود بمجرد مبادرت به ازدواج احیاناً از سیر ترقی باز و متوقف و را کد میمانند » سپس درمقام تعلیل این تحول وانحطاط برآمده آنرا معلول فقدان روح همفکری زنان با شوهر جوان خود دانسته میگوید چون این قبیل زنها از درك ارزش و معیار عالیترین ماثر فکری شوهر و روح و معنی تربیت و فرهنك صحیح عاجزند و غالباً دانسته و ندانسته با او مخالفت میورزند اینست که اختلال در روح و فکر جوانان لایق و روشن فکر پدید آورده آنها را ازسیر مدارج ارتقاء باز میدارند .

در این گفته یك جهان حقیقت نهفته است . زنی که نمیتواند محرك و مشوق شوهر باشد ، با اظهار همدردی و همفکری اورا بسعی و فعالیت وا دارد ، مانند اینه باطن نما تمام قوا و استعداد ها و نبوغ ذاتی او را بوی بنمایاند واو را وادار به پیشرفت کند ، در هر مورد نسبت بماثر فکری

مرد بی اعتنا بماند و احیاناً آنرا تحقیر کند ارزش و لیاقت اورا منکر شود و همیشه فکر خویشتن را متوجه مسائلی نا چیزسازد که مرد از شنیدن آنها مشمئز است همسری خوب و لایق نتواند بود .

لیمان ابات در مورد زن متوفای خویش چنین مینویسد . « هیچگاه همسر و زوجه محبوب خویش را مرده نمی پندارم : حس میکنم که هنوز در امور زندگی یار و مددکار من است مرا از مصاحبت خویش محروم نساخته است . با اینکه هفتاد و هشتمین مرحله زندگی را می پیمایم باز بهیچوجه خویشتن را سالخورده و ناتوان نمی پندارم زیرا همسر من در تمام مدت زندگانی نفخه روح در کالبد من میدمید هنوز نشاء آن باده هامرا سرمست و تأثیر آن روح بزرك مرا جوان نگاه داشته است . ایمان استوار و تزلزل نا پذیر اوچنان پرتوی از امید و ایمان در وجود من بر افروخته است که هیچ باد حادثه ای نمیتواند شعله آنرا منتفی سازد »

هر گاه که سخن از پیش رفتهای شگفت انگیز خود بمیان میآورد توفیق خویشتن را درزندگانی بهمسر خود منسوب داشته و مینویسد « هنگامی که من بشغل قضاوت در محاکم عدلیه اشتغال داشتم مانند یکنفر منشی توانا و زبر دست مرا در تمام مرافعات یاری میکرد : هنگامی که به وعظه و خطابه در درون کلیساها می پرداختم مانند یك معاون درانجام کار های من بمن مساعدت میکرد چون بنویسندگی پر داختم و وارد جهان وسیع ادبیات شدم نوشتجات مرا بهتر از هر کس مورد مطالعه قرار میداد و نقاط ضعف وقوت آنرا با ذکر دلایل پسندیده بمن خاطرنشان میساخت . مردم طبیعتاً آثار و تألیفات مرا مولود فکر خود من میدانند ولی درتهیه

مواد این کتب ، در طرح نقشه برای نوشتن آنها،در سبك انشاء آنها زنم از من بیشترزحمت میکشیدبطوریکه حق اینست نام اورادرسرلوحه این کتابها جای دهندبهنگام شکست و نامرادی وقتی سیل حوادث بر خلاف آمال و نقشه های من بجریان میآمد و بنیان امید مرا متزلزل میساخت ،هنگامی که از همه چیز و همه کس مأیوس میشدم و تصور میکردم زندگانی مرا تاریکی فرا گرفته و نور امیدی برایم باقی نمانده است زنم بدون اینکه ایمان و اعتقاد خویشتن را نسبت بمن از دست بدهد پر توی از امید و ایمان در افق فکر من میتابانید و با لطف و ملایمت گرد ملال و نا امیدی را ازلوحهٔ خاطرم می زدود.»

مردی که دارای این گوهر نفیس و گرا نبها میباشدوچنین چراغ هدایتی در پیشروی خود دارد هر قدر هم فاقد لیاقت و استعداد باشد ممکن نیست در زندگی مواجه با شکست و ناکامی گردد. کدام جوان هنر مند و لایقی را پیدامیکنید که همسری باچنین زنی نبوغ و دهاء اورا مضاعف نسازد و او را بعالیترین مدارج ترقی نرساند ؟ قدر و ارزش چنین گوهری را با سیم و زر نمیتوان تعیین کرد از طرف دیگر در میان هر ده نفر مرد چند نفر را میتوان یافت که شایسته چنین زنی باشند ؟ نمیخواهم بگویم تمام زنانی که در پیرامون خویش می بینیم از این زمره میباشند و مبرا از هر عیب و نقص هستند و یا اینکه تمام مرد ها از لحاظ خوبی و نیکوکاری ما دون زنها قرار دارند. نتیجه ای که از این منظور میتوان گرفت اینست برای مرد هیچ مال و ثروت هیچ نعمت و موهبتی ارزش و تأثیریك

زن خوب را ندارد:

متأسفانه در گذرگاه زندگی شرور و مفاسد بقدری است که حق نیکمردان و اشخاص پا کنهاد نیز احیاناً از تأثیر آن ایمن نیستند. در پیرامون خویش بسیار اشخاص را مشاهده میکنیم که در گودال ژرف فساد سرنگون گردیده و دامن آنها را آلایشهای نا هنجار الوده کرده و با این حال دوشیزگان حساس را که هنوز از قبایح زندگانی اطلاعی ندارند باغوش خود بعنوان زناشوئی دعوت میکنند وشآمت زندگانی آنها دامنگیر این موجود های بیگناه میشود و از همان اوان دوران زندگانی زناشوئی آسایش، شادمانی، و امید را که روشن کن خانهٔ دلها است از آنها سلب میکند.

الن کی درجائیکه ازعشق و زناشوئی گفتگو میکند چنین مینویسد: «اگر بحقیقت زندگانی زناشوئی برخی خانواده ها دقیق شویم ناچار اعتراف خواهیم کرد که اطفال آنها مولود یکنوع زنا و تباهکاری مشروع است که جامهٔ قانون وشرع دربردارد» حقیقت همین است چه قدر ازنا پاکی ها قبایح وذمایم، رذالتها، وسفالتهای زندگانی درزیر پردهٔ زناشوئی مستور میماند.

زناشوئی اگر مبنی بر علاقه و محبت بین زن و مرد نباشد، اگر شالوده آن براساس عشق و محبت استوار نگردد جز یکنوع تباهکاری قانونی ومشروع چه تواند بود؟ اجتماع بشری باید از این لحاظ خود را تطهیر نموده از الایشها و نا پاکیها منزه سازد وبا وجود این از طرف دوستداران جمعیت بشری ومعلمین اجتماع توجهی باین موضوع نمیشود. پس از اجرای آئین ازدواج آداب و قوانین جاریه طرفین را در پس پرده استتار

مخفی میسازد. بکسی اجازه نمیدهد که در کار و روابط آنها چون و چرا کند و کسی نمیداند در ماوراء این پرده چه منظره های تأثیر انگیزی وجود دارد. در سراسر کشور امریکا هر سال عده کثیری کودکان تیره بخت که مولود فساد، شرارت، نا پاکی، وحتی جنایت هستند قدم در تاریکخانهٔ زندگانی میگذارند و از آغاز حیات چشم آنها بروی فساد و سفالت باز میگردد و جز تباهکاری چیزی، نمی بینند زیرا ما دران آنها فقط بسائقه حس خود پرستی مبادرت بازدواج نموده منظور آنها تنها بدست آوردن ملجاء ماوائی بوده که در آن بیارامند و معیشت آنها تأمین گردد بدست هر کس که باشد : و پایدران آنها تحت تأثیر افکار شیطنت آمیز و برای اجرای مقاصد پست و شیطانی تن بزناشوئی در داده و زیر بار این مسئولیت رفته‌اند. در بسیاری موارد تولد این موجودات کوچك و تیره بخت برخلاف میل ورضای والدین است و موجب انفصال وجدائی آنها میگردد. مردی که بدون توجه بوضع حال اطفالی که قهراً از او بوجود خواهند آمد اقدام بازدواج میکند شایسته مقام پدری و شوهری نیست. بزرگتر اشکالی که در راه اصلاح مسئله زنا شوئی در دنیا وجود دارد اینست که ما هنوز در تحت تأثیر محافظه کاریهای دنیای فرسوده قدیم هستیم و حقایق جنسی را میخواهیم بکلی پرده پوشی کنیم و مهمترین آثار حیات وبقارا زیر سرپوش تزاکت کاریهای پوچ پنهان سازیم.

کودکان که وارد مرحله جوانی میگردند نمیتوانند در این زمینه اطلاعاتی از کتاب و یا از اطرافیان خود بدست آورند. اینها که اضطرابهای شدید، هیجانهای جانکاه، تمایلات غریزی و فطری، تا اعماق هستی آنها

ریشه دوانیده‌جز یاوه های‌مردمان فاسد ،گفتارمحرك‌و خطر ناك اشخاص نا بکار،تلقنات‌مسموم وکننده‌افراد هرزه درا ازاین مسائل چیزی‌نمیشوند این یاوه ها و تلقیات دامن زن آتش های درون میگردد و از آن‌پرتوی میخیزدکه‌خرمن صبر و شکیبائی وتقوا وپرهیزکاریرا یکجا میسوزاند.

باید بپدر و مادران این نکته را مؤکداً بگوئیم که در این عصر و زمان که تمام مظاهر زندگانی تغییر یافته اگر شما بخواهید حقایق را از اطفال و جوانان پنهان کنید آنها بحکم غریزه و فطرت بدنبال دیگران میروند و این حقایق را در حالی که با رنگهای خیره کننده وسحر انگیز رنگ آمیزی شده از آنها فرا میگیرند و خواه و نخواه آنها را همان گونه که میشوند قبول میکنند وتحت تأثیر جلوه های فریبنده آنها بسوی فساد وتباهی‌میروند باید مسائل‌جنسی را با بیانی‌موجز به آنها نگوئیم مسئولیتی را که از این لحاظ برعهده دارند بانها نشان بدهیم و بآنها بفهمانیم که‌در این دنیای پر از شور نه شرم و خجالتی هست نه معمای خارق العاده: وظایفی از لحاظ جنسی بر عهده دارند که بایدآنرا به بهترین طرز انجام دهند و آن نیز جز در پرتو پرهیز کاری و عشق و محبت متقابل و گریز از آلودگی امکان پذیرنیست. خوشبختانه دوشیزگان عصر و زمان ما بواسطهٔ استکاکی که با جهان زندگانی پیدا کرده اند از اوضاع جهان بهتر آگهی دارندو میدانند زناشوئی های نا متناسب چگونه اساس برخی خانواده ها را ویران و واژگون میسازد. این مشاهدات آنها را بتفکر در علل وعوامل سیاه‌کاری ها وادار میکند. این علل وعوامل را تجزیه میکنند وازمصائب دیگران‌عبرت‌میگیرند وراضی‌نمیشوند خودآنهامایه‌عبرت

آیندگان باشند .

ما قبل از این راجع به لزوم فضیلت اخلاقی ، صحت جسمی و دماغی برای مبادرت به زناشوئی نکاتی چند تذکر داده ایم : اینك باید علاوه کنیم که بهترین ضامن بقای خانوادهائی که تازه تشکیل میگردد عبارت است از روح دوستی و رفقت بین زن و مرد. اگر بتوانیم علل و عواملی را که در زندگانی خانوادگی تولید اشکال مینماید تجزیه کنیم متوجه خواهیم شد که قسمت اعظم آنها مولود فقدان روح رفاقت و دوستی بین زن و مرد میباشد . دلبستگی ، عشق و محبت ، علاقه و مهر اگر بر روی بنیان این اصل اساسی و کلی استوار نباشد ممکن است در مقابل تند باد حوادث روزی متزلزل گردد و طوفان مشکلات در ارکان آن خللی وارد کند مخصوصاً بزنها و شوهرهای جوان باید تذکر دهیم که عشق و دلدادگی چیز دیگری است و روح رفاقت و همدردی چیز دیگر ، ممکن است زن و شوهری نهایت علاقه و دلبستگی نسبت بهم داشته باشند ولی نتوانند افکار ، تمایلات و روحیات خویشتن را با همهم آهنگ سازند و سنخیت بین خود بوجود آرند . از صحبت هم ملول و کسل میگردند و این ملالات رفته رفته به نفاق و جدائی میکشد و دو موجود را که آرزومند مصاحبت همدیگر بودند برای همیشه آزرده میسازد . زنان جوان باید بدانند که تنها داشتن علاقه بشوهر بدون اینکه نسبت بتمام چیز هائی که از مآثر افکار او است علاقمند باشند محبت دائمی شوهر را تضمین نمیکند . روح انسانی برای خود تقاضاهائی دارد .

انسان طبیعتاً مجبول بمصاحبت است . میخواهد کسی را بیابد که

با وی از افکار آرزوها وتمایلات خودگفتگوکند: درپیرامون آنهاصحبت نماید: تحسین بشنود وتشویق شود. خلاصه میخواهدکسی را بیابد که برای‌مآثر فکری وی اهمیت و ارزشی قائل گردد و روح تعالی و حس ترقی را دروی برانگیزد: هم صحبت، یار ودوست شفیق او باشد. اگر چنین روح رفاقتی در همسر خود بیابد او را بتمام خزائن نفیس جهان نمی فروشد و عشق و محبت بین آن ها پایدار و استوار میماند.

فقدان عشق و محبت قلبی بین دو نفرموجودی که فکراً و روحاً بهم نزدیك هستند، میتوانند شخصیت معنوی ومشخصات روحی و فکری همدیگر را درك کنند ممکن است در اثر همفکری تجانس اخلاقی و روحی‌جبران گردد. این روح تجانس‌که مولد رفاقت است طبیعتاً آنها را بهم نزدیك کرده و عشق و دلبستگی ایجاد میکند.

اوضاع زناشوئی کنونی در آمریکا کاملا شباهت بقمار دارد.درپرتو این گونه اصول و قوانین غیر منتظم انتظارپیدا کردن‌همسریکه‌جامع‌همه امید ها و آمال‌در این جهان شور انگیز باشد بیهوده است. قسمت اعظم جوانان بدون مراعات این نکات و دقایق با عجله و شتاب زدکی و تنها بمجرد (حکم دل) دست زناشوئی بدختری میدهند وطولی‌نمیکشد که متوجه میگردند از این قمارجززیان‌چیزی نصیب‌آنها نشده وجز یأس و درماندگی طرفی از آن بر نمیبندند.

نگارنده جوانی‌را میشناسد که پس‌از چند بار ملاقات های‌سطحی با دختری آتش عشق در دلش برافروخته شد: شعله آن هر لحظه‌فروزان

تر میگیردید و چنان تحت‌تأثیر عشق ودل دادگی قرارگرفته بودکه مانند آن شاعر پشمینه‌پوش شرقی وصال محبوب را از عمرجاودان بهتر دانسته پیوسته به‌پیشگاه خداتضرع‌میکرد که‌خداوندا مرا آن‌ده‌که آن‌به بدون اینکه فرصت فهم موارد ضعف اخلاقی او را داشته باشد یا با حادثه ای تصادف کند که باعث بروز جنبه منفی اخلاق وروحیات آن دختر گردد با وی ازدواج نمود پس از انجام مراسم زناشوئی در اثر اسطکاك دائمی پرده بالا رفته متدرجاً آثار خشونت اخلاقی ، تباین و تضاد بین روحیات و تمایلات این زن و شوهر آشکار گردیده : مجاورت مستمرو تصادمات روز افزون ورطه ای ژرف بین آ نها پدید آورد مادام‌که‌تصادم و اسطکاکی در بین نبود این زن ملایمت وخوش خوئی قابل تقدیری داشت : ولی کوچکترین حادثه نا ملایم کافی بودکه او رابجوش و خروش آورده راحت و آسایش را از این خانواده کوچك و جدیدالتأسیس‌سلب نماید. بالاخره کار نفاق بجائی‌کشید که این دو نفر با همه‌عشق ودلدادگی از هم بیزار و جدا شدند.

در اینجا قدری دقت کنیم دلیل قاطع بر علیه عقیده اشخاصی که مهر و عشق‌را تنها اساس ازدواج میدانند بدست میآوریم. قبلا گفته ایم و بازهم میگوئیم عشق و علاقه از شرایط اساسی ازدواج است‌ولی اساس‌منحصر بفردآن نیست. عشق ودلبستگی‌نمیتواندفقدان توافق اخلاقی را جبران کند ولی در جائیکه توافق اخلاقی وحسن تفاهم باشدعلاقه‌و دلبستگی تولید میگردد. زناشوئی‌هائیکه فقط براساس‌علاقه متکی میباشد

و از سایر لحاظ نا متناسب است نود در صد منجر بجدائی میگردد و بر کسی نیز بحثی وارد نیست جز بر بی دقتی و عجله خود ما که فقط بـه متابعت احساساتی شور انگیز قدم در مرحله ازدواج گذاشته و اندکی از دریچه عقل و منطق باین موضوع ننگریسته‌ایم. شخصیت حقیقی و واقعی اخلاقی و روحی انسان تنها موقعی آشکار و نمایان میگردد که تحت فشار عواطف و احساسات درونی قرار گیرد، با مسائل مختلف روزانه اصطکاك پیدا کند، با ناملایمات جزئی و کلی حیات یومیه مواجه گردد، سیل حوادث اندکی بر خلاف میل و اراده او جریان یابد و اندك نسیم مخالفتی در بوستان سر سبز و خرم آمال و افکار و انتظارات او بوزد. تنها در اینموقع است که میتوان فهمید هر کس چه در چنته دارد: ماهیت معنوی و ذاتی او چیست و پایه فکرش تا بکجا رسیده و حوادث و قضایای زندگانی را چگونه و با چه روحی اقبال میکند و تمایلات غریزی و واقعی او چیست. زیبائی و قشنگی که اساس عشق و دلدادگی است توافق معنوی بین دو موجود را تضمین نتواند کرد. دختری که با یك نظر دل از کف ما برده و ما را شیفته خود ساخته است چون بوی نزدیکتر گردیم و با او تصادم و اصطکاك پیدا کنیم احیاناً متوجه خواهیم شد که کوچکترین مناسبتی بین شخصیت اخلاقی و معنوی ما و او وجود ندارد آنوقت است که فرشته سعادت در نظر ما تغییر ماهیت داده بعفریتی که جز بدبختی و سیاهکاری از وجودش فایده‌ای مترتب نیست تبدیل مییابد: در اینوقت است که صدای ما بشکوه و شکایت بلند میشود و هزاران نسبت های نا روا باین دختر بیچاره میدهیم در صورتیکه تقصیری متوجه او نیست: در

اصل خلقت او بدی و بدکاری وجود ندارد: گناه او این است که اخلاق و روحیات و افکار و تمایلاتش نقطه مقابل ما است و شاید همانقدر که ما خود را در شکوه و شکایت از او محق می دانیم او نیز از مجاورت ما در عذاب باشد.

رسوم و اغلب و سنن زندگانی کنونی طوری است که ما را از فهم حقیقت باطن کسی که میخواهیم ویرا بهمسری خود بگزینم باز میدارد ما چشم بسته و باتکاء بخت و اقبال وارد این مرحله میگردیم و گاهی از اعماق این دریای ژرف و بیکران مرواریدی گران بها بدست میآوریم و زمانی در کام نهنگ فرومی‌رویم وبا این ترتیب اگرمی بینیم بسیاری از جوانان پس ازمدت کمی که از ازدواج آنها میگذرد نغمه عدم‌رضایت ساز میکنندواز اختلال‌زندگانی زبان بشکوه وشکایت میگشایند جای هیچ اعجاب‌وشگفتی‌نیست زیرااین‌اختلال‌ونفاق‌وناسازگاری‌مولودحتمی‌وقطعی و منطقی‌آن طرز زناشوئی میباشد که فقط و فقط بروی پایه عواطف و احساسات شور انگیز جوانی قرار گرفته است.

دانت، آن‌نویسنده بزرك‌وبینادل هنگامی که‌درعالم‌خیال میخواست وارد جهنم شود مشاهده نمود که بر سر درب آن جمله ذیل نوشته شده است «تمام کسانی‌که وارد این مکان‌میگردید همهٔ امید ها و آرزو های خود را پشت سر بگذارید: »کسانی‌که نسنجیده و بدون تأمل‌وتنهابه متابعت تمایلات جوانی وارد این دنیا میگردند باید گذشته دور و دراز را پشت سر بگذارند، با آمال وسیع و بی پایان وداع گویند واز هرگونه

آسایش و ترقی صرفنظر کنند .

معمولا انتظارات و توقعات ما از کسانی که درزندگانی ما شرکت می کنند زیاد است . عقل سلیم چنین حکم میکند جزئیات این توقعات را تعیین نمائیم : هریك ازاین اجزا را با کیفیت اخلاقی کسی که وصال او را خواستاریم منطبق سازیم و تنها موقعی مبادرت بازدواج کنیم که تناسبی بین کیفیت آن انتظارات و توقعات و این صفات وخصایص ببینیم .

مشاهدات نگارنده در نقاط مختلف آمریکا نشان میدهد که حساس ترین و باذوق ترین جوانان شیفته و دلدادهٔ زیبا ترین و شیك ترین دختران میگردند تمایلات عشق آمیز خودرا بوی ابراز میدارند موافقت و همدردی می بینند : دست زناشوئی باو میدهند و چون پای مسائل دیگر در ماوراء شور عشق جوانی بمیان میاید ورطه ای هایل بین خود و او مشاهده میکنند باران شماتت برسر دختر تیره بختی که بهیچوجه در آغاز امر متوجه این مشکلات نبوده میبارند و او را در این ناسازگاری ها و عدم توافق ها مقصر میشمارند شکست و نا کامی آنها در موضوع ازدواج عکس العملی چنان سخت وشدید در وجود شان پدید میاورد که بیکباره بنیان اعتماد آنها درمورد نوع زن متزلزل میگردد وبا دیده بدبینی باین جنس لطیف مینگرند و برای همیشه از زن گریزان میشوند و بدبینی خود را تا سرحد اغراق و مبالغه بالا میبرند .

یکی از دوستان خیلی با ذوق و دانشمند نگارنده چندی قبل در یکی از اجتماعات بادختری زیبا ، ملوس وطناز که صباحت منظری بسرحد

کمال داشت آشنا شد آشنائی آنها رفته‌رفته بسرحد دلدادگی و عشق رسید عشق آنها منجر بازدواج گردید . این جوان که قبل ازمبادرت بازدواج خویشتن را در مهد نیکبختی و سعادت میدید و با ماه و پروین سرگران بوده نشأه عشق دلبر طوری او را سرمست نموده بود کـه جهان را با هرچه در آنست در وجود این دختر متمرکز میدید : بهشتی از خیالات و تصورات شاعرانه برای خود بوجود آورده در آن مسکن گـزیده و کبر برفلك و ناز بر ستاره میفروخت . شور و عشق دختر نیز در این ازدواج کمتر از این جوان نبوده . هرموقع بهم میرسیدند رنگها برافروخته میشد : قلبها به‌طپش میآمد : لبها به‌تبسم باز میشد و مضمون این شعر شاعر شیرین زبان شرقی بخاطر هر دو میگذشت که

اگر لیلی و مجنون زنده گشتی   حدیث عشق از این دفتر نوشتی

پس از انجام مراسم ازدواج و گذشتن یك دو ماه اوضاع و احوال بکلی تغییر یافت : آن بهشت خیالی به‌جهنمی ساختگی مبدل شد : آنچه را که طرفین چشمه حیوان تصور کرده‌بودند سراب فریب دهنده ای بیش ندیدند : بین افکار ، تمایلات ، آرزو ها و بینش این دو موجود کوچکترین وجه مشابهی وجود نداشت . دختر بهیچوجه نمیتوانست فکر خود را تا بسر حد فکر شوهر بالا ببرد : از فهم افکار و ایده‌آلهای بلند وی عاجز بود . بالنتیجه نمیتوانیست ارزش مظاهر فکری شوهر را دریابد . بجای اینکه محرك و مشوق وی واقع شده و با ابراز همدردی و تفاهم وی را گرم و با حرارت نگاهدارد دانسته و ندانسته با او معارضه میکرد . جوان بجای اینکه ساعات و دقایق فراغت خویشتن را صرف تعقیب افکار بلند خویشتن نماید مجبور بود از

آن عوالم شیرین بیرون آمده وآنقدر در فکر تنزل کند تا خویشتن را بسرحد فکر دختر برساند وتازه درآنجا بجز مخالفت درمسائل نا چیز، بهانه جوئی در امور بی اهمیّت اختلال و اغتشاش کج بینی و کج فهمی چیزی نبیند از همان اوان زناشوئی اوضاع و احوال جوان بکلی تغییر یافت : ملالت و آزردگی و اختلال که مولود فقدان سنخیت بود ازهرسو زندگی ویرا احاطه کرد : کوته بینی و کوته فکری زن، عجزوی ازفهم ارزش تمام چیز هائی که مولود فرهنگ و افکارشوهربود، ناسازگاری وبهانه جوئی دائمی اوچنان عرصه برشوهر تنك کرد که طولی نکشید این کانون حرارت عشق وشورمبدل به توده‌ای خاکستر سرد شد : فتوری درافکار وآرزوهای بلندوی راه‌یافت و تمام آن نیرو وقدرت و دهائی که ویرا از دیگران متمایز میساخت در اعماق تیره نا امیدی و یأسی که ازکانون امید و آرزوی جوانی وی بوجود آمده بود مدفون گردید :آنچه‌میبایست بهشت موعود اوباشد مقبره زنی و دهاء و استعداد او شد.

زناشوئی هنگامی ضامن نیکبختی و آسایش تواند گردید که بین زن و شوهر یکنوع روح رفاقت و حسن تفاهمی مبنی بر سخنیت و توافق فکری و روحی در تمام مسائل زندگانی فردی و عمومی واجتماعی واذبی موجود باشد. عشق و محبت وعلاقه که بر روی پایه احساسات وعواطف ما قرار دارد به تنهائی و بدون فقدان روح رفاقت و تفاهم و بدون نزدیك بودن افق فکر زن و مرد نمیتواند ضامن نیکبختی و رفاه ما در زندگانی زناشوئی گردد. این نکته‌را مخصوصاً بجوانانی که تحت‌تأثیراحساسات تند جوانی قرار دارند گوشزد میکنیم و بآنها توجه میدهیم که این گونه

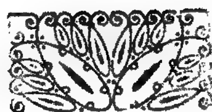
شعله های ناگهانی را که از کانون حرارتهای جوانی بر میخیزد و کاه خرمن سعادت و آسایش را میسوزاند با آب صبر و متانت و تأمل منطقی سازند و بمجرد احساساتی که از آنها بعشق و علاقه تعبیرمیشود مبادرت بزناشوئی نکنند و همیشه سعی نمایند روح توافق وتفاهم را پشتیبان این عشق علاقه قرار دهند. اگر برای زناشوئی بتوان مفهومی معتقد شد این مفهوم را باید در رفاقت و تفاهم وهمدردی وسنخیّت جستجوکرد.

تصور میکنیم وقت آن رسیده باشد که در اینجا کلمه ای چند خطاب ببانوان گفته و روی سخن‌را مستقیماً بسوی آنها برگردانیم. من میخواهم بعموم زنها این نکته را بطور مؤکد خاطر نشان سازم که خواه و ناخواه مقتضیات زنانه آنها را مرکز و دایر مدار خانواده قرار داده است: میخواهم بآنها توصیه‌کنم که از این لحاظ مسئولیتی بزرگ بر عهده دارند: میخواهم بآنها تأکیدکنم که تنها در یك صورت میتوانند متکی بمحبت وعلاقهٔ دائمی وخلل ناپذیر شوهر باشند وآن‌نیز درصورتی است که علاوه برروابط زن وشوهری برای‌شوهر یك‌هم زبان متناسب، یك دوست با فهم و مدرك، یك تسلی دهنده مهربان‌ویك رفیق‌کامل‌العیار باشد یك مشوق ومحرك‌دانا ویك یار و مددکار مفید باشند وبدانندکه خانه و خانواده بایدکانون آسایش و راحتی‌مرد باشد: در نظر داشته باشند که مرد بواسطه اصطکاك با دنیای خارج مجبور است پیوسته مقداری از قوای عقلی و دماغی خود را مصرف‌کند: بواسطهٔ‌تصادمها واصطکاکهای متمادی وانقطاع ناپذیر بجهان و جهانیان با روح عصبانیت بنگرد. وظایف او نسبت بخانه و خانواده اورا ملزم میسازد با هزاران عناصر ناباب رو برو

شود : باهزاران عوامل مخالف بجنگند و هنگامی که بخانه باز میگردد عیناً شباهت بسربازی را دارد که از میدان جنگ برای استراحت به‌استراحتگاه بر میگردد و اعصاب کوفته و خسته شده‌اش باید راحت کند تامجدداً بتواند در روز بعد برای جنگ و مقابله با عناصر مخالف مهیا شود.

در میان بانوان‌پیدا میشوید کسانی که با همه عشق و علاقه بشوهر توجهی باین حقایق ندارند ونمیتوانند موافقتی بین‌افکار وایده آلهای خود وشوهر پدید آورند و اساساً چنین‌تفاهم و توافقی را لازم نمیدانند. اتکاء آنها فقط و فقط بهمان عشق و علاقه‌ای میباشد که خودنسبت بشوهروشوهر نسبت‌بآنها دارد و در عین حال روزی نمیگذرد که با نادانی و سبك مغزی برخستگی و کسالت‌شوهر نیفزایند واورا با حالتی افسرده وملول ازخانه بیرون نفرستند چنین محبت وعلاقه عیناً شباهت بکاخی رفیع دارد که‌بروی ریك بنا شود. چنین‌کاخی بالاخره محکوم بانهدام است. باینگونه زنان‌می - خواهم بگویم آنچه آنها آنرا عشق و علاقه میدانند عبارتست از عاطفه‌ای که از هیجانهای جوانی سرچشمه میگیرد این عواطف وغرایز بهیچوجه بامسئولیتی که زن ازلحاظ مدیریت خانواده، واز لحاظ مقام‌مادری برعهده دارد مرتبط نیست. عشق و محبت وقتی صحیح و بدون ایراد وخالی از شائبه تواند بود که بروی اساس مستحکم ومتین رفاقت وتوافق و تفاهم استوار باشد. اندکی تعقل صحیح درامور زندگانی، اندکی فهم برای درك ارزش‌نسبی اشیاء، اشخاص‌و افکار، قدرت نفس‌برای‌جلوگیری‌از هیجانهای نا مطلوب که غالباً منجر بمناقشات نا مطلوب خانوادگی میشود، قدری بردباری ومتانت، قدری ملاحظه و دقت در وظایف ومسئولیتهای زندگی

اینها رابايد برعشق وعلاقه‌علاوه کردتامکمل آن‌واقع گردد والاعشق‌وعلاقه ناقص‌است .جوانانی‌که طالب سعادت‌ونیکبختی میباشند باید چنین زنی را جستجونمایند یعنی زنی را که برای آنها یارشاطر باشدنه بارخاطر و آنچه برای‌فردی بار خاطراست شاید بار شاطر دیگری تواندبود .



فصل دهم

خانوادهٔ آینده

ویر ژینیاژیلدرا سلیو استاد دانشگاه برنارد در دانشگاه مزبور نطقی ایراد نمود و ضمن آن چنین گفت « چندی قبل من رساله ای منتشر ساخته‌و درآن رساله متذکر شدم قسمت اعظم استعداد وژنی زن بدون‌اینکه در طی دوران زندگانی اومورد احتیاج‌و استفادم قرار گیرد در اعماق وجود وی مستور میماند و با او بگور میرود سپس‌برای اینکه‌زن‌میدانی بدست آورد ونیازمنداستعدادهای مخفی‌موجود خویش گردیده برای حل برخی معضلات از آنها استعانت جوید و آنهارا بکار اندازد راههائی چند پیشنهاد نمودم ولی در آنجا ذکری از خانه و خانوادهبمیان نیاوردم . شایدکسانی‌که رسالهٔ‌مرا خوانده اند تصور کنند که من میل دارم زن بکلی از زیر بار مسئولیتهای خانوادگی شانه خالی کنند ووظایف‌خویشتن را دراین‌محیط فراموش نماید . نظرمن‌کاملامخالف این‌عقیده بوده‌ومیباشدعقیده‌قطعی من‌آنست‌که امورمربوطبخانه و خانواده شوهر دارای و بچه داری برای همیشه اهمیت خود را از نظر زن‌حفظ کرده و قسمت اعظم حواس و فکر واستعداد او را بخود متوجه خواهد ساخت. برخی زنان تمام‌اوقات خود راو اکثر همهٔ وقت خودرا مصروف

این امورخواهندنمود . اشخاص بدبین که ناظر تحولات دنیای نو میباشند و نهضتهای سریعی را که در جهان وکارجهان صورت میگیرد می بینند و ترقیات اخیرهٔ زنان را در ممالك متمدن می‌نگرند از مشاهده این تحولات و نهضتها مخصوصاً در موردزن حالت ترس و اضطرابی بخود میگیرند و میگویند اساس خانواده واژگون میگردد واز بین میرود ، ترتیبات وآداب قدیم بهم میخورد ، واوضاع خانوادگی‌دیگرگون میگردد زیرا زن دایره دخالت خودرا در اموری که مختص بمردان است پیوسته وسعت میدهد.

این‌عقیده‌نیمی‌راست‌و نیمی دروغ و پوچ است که خانه و خانواده با مفهومی که در دنیای‌فرسوده قدیم داشت ازبین میرود ولی بایددانست که در عین حال جای خود را بخانواده جدیدی که متناسب با جهان نو میباشد واین‌عنوان بزرك‌وعالی‌بیشتربرازنده‌انست میدهد . این‌گونه‌خانواده که جانشین خانواده های گذشته میگردد واجد تمام شرایطی است که با تغییرات و تحولات علمی‌و اجتماعی واقتصادی جهان‌بشر تناسب دارد .

اشتباه بزرك‌ما اینست‌که این‌تغییرو تحول‌را ویرانی تصورمیکنیم در صورتیکه آنچه ما مشاهده میکنیم جز تکامل عنوان دیگری نمیتوان برآن اطلاق نمود . تکامل وتحول خانواده های جهان نو نتیجه طبیعی و قطعی و منطقی ارتقاء جامعه بشری میباشد . تغییرات اجتماعی واقتصادی این تکامل‌راایجاب مینماید و ما را از آن هیچ چاره‌وگزیری نیست . زنیکه دایرمدار امور خانواده‌است باید متناسب عظمت زندگانی عصر جدید بر وسعت میدان فعالیت خودبیفزاید تا بتواند استحقاق زندگانی در چنین دنیائی را پیدا کند در عین حال باید بگوئیم که بزرگترین وعالیترین و

مقدس ترین وظایف جنس زن در بهبودی اوضاع خانوادگی میباشد - خانواده‌ای که با مقتضیات جهان نوین متناسب است . برای انجام این وظیفه ، برای اینکه بتواند خانواده را رشك بهشت کند و ریشه‌های بدی و کدورت را از بیخ وبن برکنند محتاج علم و دانش و تربیت است هر قدر سطح فکر و فهم و ادراك زن بالاتر برود سطح زندگانی اجتماعی و اخلاقی جهان نیز بالنتجه بالاتر میرود .

جهان نونیازمند علماء ودانشمندان است . احتیاج به معلمین بزرك ، پزشگهای ماهر ومجرب ، آموزگاران اخلاقی وعلمای اجتماعی دارد . ولی بیش از هرچیز محتاج مادر ومدیر ومؤسس خانه وخانواده است بزرگترین پیامی که جنس زن برای دنیای مشوش ودرهم کنونی دارد بایدازمجرای خانواده بجامعه بزرك بشری ابلاغ شود . اساس وریشه حیات ملی عبارت است از خانواده : اگراین ریشه فاسد وضعیف باشد نهالی که ازآن می روید ضعیف و بی‌بر است . برای اینکه ریشه فساد و ضعف را از زمینه حیات خانوادگی بر کنیم باید زن را تقویت نمائیم تربیت کنیم و به تناسب مقتضیات جهان نوبار آوریم بطوریکه بداند کلمه زن و مادر چه وظایف و مسئولیتهائی در بر دارد .

خانه داری و شوهر داری را باید مانند سایر حرف و مشاغل و علوم و صنایع بدختران امروز و مادران فردا یاد بدهیم . باید دختران را برای اشغال مقام زوجیت و مادری آماده سازیم و آن نیز در صورتی ممکن تواند بود که وظایف آنها را تحلیل و تجزیه کنیم و مسئولیت بزرك آنهارا بآنها خاطر نشان سازیم . برای پیشرفت این منظور چنانکه سابقاً

نیز تذکر داده‌ایم باید علم خانه‌داری و شوهرداری را مانند علوم مستقل دیگر تحت قوانین و قواعدی عملی در اورد و آنرا بدوشیزگان یاد بدهیم در مدارس و مکاتب ما همانگونه که علوم مختلفه را با صرف وقت و دقت به دانش‌آموزان یاد میدهند باید علم زوجیت و مادری را نیز به دوشیزگان بیاموزند و خلاصه ازمایشهای قرون متوالی را در دسترس آن ها بگذارند .

ما تصور میکنیم که با تهیه چند کتاب موجز بنام خانه داری خیاطی، دست دوزی، ومسائل نظیر آن و تدریس آنها در آموزشگاههای وظیفه سنگین خویش‌را درقبال گروه‌بیشمار دوشیزگان که خواهی‌نخواهی مجبورند وارد جهانی نوبامسئولیتهائی بزرك وسنگین شوند ادا کرده ایم وآنچه که بآنها یاد میدهیم اسرار و رموز واقعی زندگانی است و احیاناً یاد دادن این‌اسرار و رموز را نیز زاید میدانیم. اگر نسل معاصر بتواند برای فردا مادران و زنانی تربیت کند که این عنوان عالی که یك جهان مسئولیت در بر دارد برازنده آنها باشد طولی نخواهد کشید که ریشه بسیاری ازمفاسد در زمینه حیات عمومی واجتماعی ماکنده شده و تمدن جهانی رنك و رونقی نوین خواهد یافت . از علوم و معارف وسیع کنونی فوایدبسیارزیاد عایدنوع بشر گردیده و دانش‌و اطلاعات و کشفیات قرن بیستم آنرا بر قرون سابقه مزیت داده است بطوری که عنوان عصر طلائی برآن اطلاق‌میگردد: ولی اگرعلماء اجتماعی و روانشناسی‌بتوانند علم زوجیت و مادری را در قالب قوانین و نظاماتی مانند سایر علوم در آورده و آن را بگروه بیشمار دوشیزگان یاد بدهند صفحه زندگانی به

بیکبارگی دگرگون خواهد گردیدو نتایج حاصله ازاین یك رشته به تنهائی بر کلیه فواید ومحسنات سایر علوم و فنون خواهد چربید: زیرا تنهابدین وسیله است که برای استفاده صحیح از این علوم و معارف افرادشایسته و لایق بوجود خواهند آمد و جهان ما رشك گلستانی از صلح و صفا خواهد گردید.

اگر بتوانیم بدبختیها ومصائب واردهٔ برنوع بشررا درطی قرون گذشته تحلیل کنیم خواهیم دید در ماوراء تمام علل و موجبات ظاهری يك علت مستور و نهانی وجود دارد که این مصائب را ایجاب میکند وآن اینست که مادرطی قرون و اعصار مزبور بهیچوجه توجهی باین حقیقت نداشته‌ایم. حتی امروزهم باهمهٔ ترقیات وتحولات شگفت‌انگیزدراین رشته پیشرفت محسوسی نکرده ایم و در سراسر امریکا از هزار خانواده يك خانواده را می‌بینیم که کد بانوی آن حقیقتاً و واقعاً لایق عنوان عالی مادر خانواده باشد. اگر توده وسیع بانوان ما ایجاد و تشکیل خانواده را بمنزلهٔ یکی از فنون و صنایع تلقی کنند و باتمام وسائلی که در دست دارند خویشتن را برای مدیریت و انتظام این اساس عالی مهیّا و آماده سازند طولی نخواهد کشید که اوضاع واحوال اجتماعی ما دگرگون گردیده و جهانی نو پدید خواهد آمد. نوع بشر از آغاز آفرینش تا کنون مدارج زیادی را از ارتقاء طی کرده تا بسر حد کمال کنونی رسیده است. ولی نتایج عالیه ای که از لحاظ تغییر فکر و نظر ما در مفهوم خانه و خانواده بشریت عاید تواندشد برتمام ترقیات گذشته فزونی خواهد یافت. در جهان فرسوده قدیم مفهوم متبادربذهن کلمهٔ خانواده محیطی بوده رنج‌آور

و ملالت خیز با افقی تیره و مبهم و مستعد شکست و خرابی و علت این فکر و نظر نیز آن بود که مقدرات آنرا بدست تصادف وحوادث میگذاشتند. حتی امروز هم بهترین خانواده ها را از این لحاظ نمیتوان آن خانواده ایده الی که این عنوان عالی زیبنده آن باشد تصور کرد. زنها و مادر های عصر کنونی تازه متوجه معانی وسیعه این کلمه شده اند و تنها در عالم تصور و خیال آنهمه وسعت و عظمت و زیبائی‌را که برازنده یك خانواده واقعی است پیش خود مجسم میکنند، تازه باین حقیقت پی‌میبرند که زندگانی موقعی بحد کمال میرسد که خانواده مدارج تکامل راپیموده واجد شرایطی باشد که با مقتضیات عصر کنونی منطبق میگردد. کسانی که تصور میکنند نهضتهای اجتماعی و روحی و معنوی عصر کنونی اساس خانواده ها را متزلزل میسازد در اشتباهی بزرك هستند و نمیدانند آرزوی تشکیل خانواده عالیترین تجلیات روح انسانی‌است، نمیدانند که این میل و آرزو چگونه اساس و بنیاد موجودیت ما را تشکیل میدهد، فراموش میکنند که این بنابر روی اساس تمایل جنسی که طبیعی ترین واساسی‌ترین غرایز بشری میباشد استوار است.

هیچ یك ازعواطف غریزی و فطری انسان باندازه عشق و علاقه‌ای که به تشکیل خانواده دارد در موجودیت وی مسلط و حکمفرما نمیباشد درطی قرنهای متمادی تشکیل خانواده عالیترین مظاهر زندگانی متمدن واستوار ترین بنیان حیات بوده است. در صفحات تاریخ گذشته نام مردان و زنانی را مشاهده میکنیم که در هر عصر وزمان برای تحصیل نام نیك و شهرت و افتخارمساعی عظیم مبذول داشته وفدا کاریهای زیادی کرده‌اند

ولی عده اینها در مقابل توده های بزرگ مرد و زن که برای تشکیل و ایجاد خانه و خانواده متحمل زحمات و آلام طاقت فرسا گردیده وازتمام لذتها و تنعمتها گذشته و خانواده را نصب‌العین خود قرار داده‌اندهمچون ذره‌ای در مقابل دریائی بیکران است. عشق به تشکیل خانواده از غرایز طبیعی و قهری و زوال ناپذیر انسانی است. این عشق طبیعی وقهری در هر قرن و زمان حاکم و فرمانروای نوع انسانی و راهبر و راهنمای او در تاریکخانه زندگانی بوده‌است.

تمام آرزوهاو آمال درونی مرد بردورمحور شوهر شدن و پدرشدن دورمیزند: عالیترین ونافذترین محرك ملیونها جوان دراطراف و اکناف گیتی با نفوذترین مشوق او درطی تمام کشمکشهای زندگانی، نقطه اتکاء در مقابل ناملایمات روزگار و دشواریهای جهان، سعی و کوشش او برای احراز مقام ورسیدن بمدارج عالی‌همه بر روی همین اصل او ساس مستحکم و استوار است. میخواهد موردتوجه‌واقع شود- مورد توجه‌جنس مقابل میخواهد درپرتو این‌شهرت و محبوبیّت به‌تشکیل‌بهترین خانواده‌ای که با آمال و آرزوهای دور ودراز او منطبق میگردد نایل شود: در سختی و تنگدستی، در فقر و ناتوانی، در بیماری و گرفتاری، همیشه‌این هدف را در جلو دارد: چشمش بآن دوخته و میخواهد از وسط امواج زحمت و مصیبت و الم گذشته باین سر منزل مقصود برسد. در عالم تصور و وهم وخیال خانه و خانواده‌ای بوجودمیآورد، خویشتن رادر رأس آن قرارمیدهد، تمام‌شکوه وزیبائی‌زندگانی‌خانوادگی‌رادرنظرمجسم‌میکند، ازآن لذت میبرد و نمیخواهد از این‌خواب خوش‌بیدار شده و از آسمان و هم

و پندار بجهان حقیقت باز گردد. بدون این فکر وآرزو، بدون این هدف زندگی و زندگانی برای او بیمعنی و ناقص و فاقد روح حیات است .

تکامل قرنهای گذشته‌ما را برای زندگانی خانوادگی مهیا و آماده ساخته‌است. در قدیمترین‌ایام که‌اجدادو نیاکان اولیه ما در تاریکی نادانی و بی‌خبری بسر میبردنددر کوهها‌و غارها‌و شکاف درختها مسکن‌میگرفتند تا آنزمانی که رفته رفته بدور هم گرد آمده و در قدیمترین الاچیقها پناه بردند راهبر و محرك آنها همین حس تمایل جنسی و تشکیل خانواده بوده است. هر قدر مرور عصر وزمان برانسان گذشته این عشق و میل نیزدر او شدید تر وراسخ ترگردیده است.

موجودی که از خانواده و خانه محروم است کشتی شکسته ای را ماند که در وسط دریائی بیکران بدست امواج سهمگین گرفتار آمده است. در پیرامون خود بنگرید: اگر مردی را مشاهده نمودید که افکار او متشتت وپریشان است، جهان زندگانی را تیره و تار می‌بیند، تمرکز فکر ندارد،چون برك در مقابل هر بادمیلرزد، امیدوآرزو برای او مفهوم خود راازدست‌داده‌است‌شعار زندگانی‌او را« **نمیدانم و چه باندکرد** »تشکیل میدهد یقین بدانید که وی از لحاظ حیات خانوادگی‌شکست خورده‌دچار حرمان گردید است. چنین آدمی محکوم بتدنی و انحطاطاست .

تاریخ زندگانی‌انسانی عبارتست از یك قوس صعود دائمی‌و متمادی بسوی کال.درهر عصر و زمان که برانسان گذشته یکنوع رسوم و عادات وآداب نوین‌در پیش گرفته و اساس‌و بنیان‌آداب و رسوم‌قدیم وفرسوده را واژگون ساخته و جهان تازه وبدیع برای خود بوجود اورده است. آنچه

امروز درمیان ابناء انسانی مرسوم و متداول است برای گذشتگان مایهٔ شگفتی واعجاب وبرای ایندگان کهنه وفرسوده است. مابه بسیاری ازعقایدو رسوم قدیمه میخندیم آنها را برای دنیای نوین نا متناسب و نارسا میدانیم. ایندگان ما نیز با رسوم وعادات متداوله کنونی همین معامله را خواهند کرد. این تغییر و تحویل یکی از قوانین حتمی طبیعت است که اساس تکامل بر روی آن استوار میباشد.

ولی عشق بخانه و خانواده از این قاعده مستثنی است. این عشق فطری و طبیعی ارتباطی با رسوم و عادات متداوله ندارد در اینجا پای عمیق ترین و با نفوذترین غرایز فطری وطبیعی انسان بمیان است: این عشق و تمایل برموجودیت ما حکمفرمائی میکند آنرا از انسان سلب کنید چرخ زندگانی وحیات بیکباره متوقف میماند، این کاخ با عظمت فرومیریزد همه بهیچ منتهی میشود.

در روزگار باستان که نوع انسانی در حال بداوت زندگانی میکرد خانواده عبارت بود از کارخانهٔ مختلط: از برخی جهات شباهت بمغازه هائی داشت که همه چیز درآنها یافت میشود. قسمت اعظم چیزهائی که ممکن بودمورد احتیاج افرادخانواده قرار گیردبتوسط خوداین افرادتهیه میشد: تشکیلات آن فاقد انتظام وتربیت بود: در بسیاری از نقاط انسان و حیوان زندگانی مشترکی داشتندو در جوار همبسر میبردند. تشکیلات منظم کنونی خانواده ها مولود قرنها تکامل تدریجی است آن مرکز مختلط متلاشی و تجزیه شده از آن حرف و مشاغل و تشکیلات فنی و صنعتی بوجود آمده وهریك

از این تشکیلات عهده دار تهیه قسمتی از احتیاجات انسانی است در نتیجهٔ
این تقسیم و تجزیه وظایف کار زندگانی آسان تر شده و بسیاری از مشکلات
گذشته مرتفع گردیده است . هر خانواده میتواند اوقاتی را که سابقاً برای
تهیه جزئیات احتیاجات مصروف میداشت اینك به تکامل و ترقی روحی
و معنوی تخصیص دهد. از طرف دیگر در نتیجهٔ همین تجزیه و انتظام غریزه زندگانی
اجتماعی تقویت شده و قدر مشترکی بین افراد جامعه بوجود آمده است .

امروز تمام مساعی دانشمندان و متفکرین مصلح ما مصروف تجزیه خانواده
و تفکیك آن از مشاغلی که وسیله اعاشه افراد خانواده میباشد میگردد.
صفحه حیات خانوادگی را میخواهند از هر نوع آلودگی و دغدغه منزه
سازند. تمام وظایف و تکالیف خانواده در اطراف این موضوع دور میزند
تهیه انسانهای کامل برای آینده. عده زیادی از زنها و مردها درهر نقطه
کشور پهناور امریکا باتمام توانائی خود میکوشند در این قسمت بطوزی
توفیق یابند که عنوان عالی خانواده برازنده همه خانواده‌های کنونی باشد:
میخواهند بافکار و آرزو های قرون و اعصار گذشته صورت عملی بدهند
و بروی بنیان خرابه های گذشته کاخی چنان رفیع بسازند که شکوه و
عظمت آن سایر مظاهر با شکوه زندگانی مارا تحت الشعاع خود قرار دهد.
همانگونه که یکی از بزرگان میگوید خانواده حقیقی و واقعی آن نیست
که اشخاص و افراد تنها تحت تأثیر الزام طبیعی و بساعقه عادت بسوی آن میروند.
خانواده بامفهوم واقعی آن عبارتست از بهترین و مناسب‌ترین محلی برای نشو
و نما و تربیت اطفال: ملجاء و پناهگاهی برای قلبهای رنج دیده نقطه
اتکائی برای کسانی که در جهان خارج دچار همه ناملایمات میگردند:

ساحل نجاتی برای کسانی که طوفان حوادث آنهارا در وسط دریای مواج زندگانی شکسته کشتی کرده است : استراحتگاهی برای کسانی که باید در پرتو سعی و مجاهدة با خیل مشکلات بجنگند و سد موانع را ازپیش بردارند: جائیکه جراحتهای روحی و جسمی ما را مرهم میگذارند مأمنی که ما را ازدستبرد مصائب مصون میدارد: تسلی گاهی که غبارغم ومصیبت ازچهره‌های افسرده ما میزداید ـ خانواده واقعی باید دارای این خصایص باشد .

در جهان کنونی علم و اختراع بکمك خانواده شتافته و بسیاری از بار های سنگین را از دوش آن بر داشته است . تحول و انقلابی که در نتیجهٔ مداخله علم درحل معضلات خانوادگی بوجود آمده فواید مهم داشته است: از یکطرف اوقات فراغت ما را زیاد تر از پیش نموده و از جانبی وسائلی در دسترس ما گذاشته است که بتوانیم از این آسایش و فراغت بنفع سعادت زندگانی وتکامل حیات استفاده کنیم . ما در پرتو این فراغت و بدستیاری این وسائل میتوانیم برای بالا بردن فرهنك و تربیت خانوادگی بذل مساعی نمائیم: میتوانیم سطح افکار خانوادگی و بالنتیجه سطح فکر عمومی را بالاتر ببریم: میتوانیم با دقت و مطالعه در آثار فکری بزرگان و متفکرین نوری روشن برنقاط تاریك وتیره زندگانی بتابانیم: خلاصه میتوانیم بسوی کمال که غایة آمال حیات است پیش برویم. تنها این نیست : اصول آن زندگانی یکنواخت وخسته کننده که مخصوص جهان فرسوده بودبرهم خورده وعلم واختراع تنوعی مطلوب ومشغول کننده درزندگانی پدید آورده است. این تنوع درتمام قرون واعصار گذشته بی سابقه وبی نظیر میباشد . جامعه انسانی پیوسته بهم نزدیکتر میشود و این نزدیکی یکنوع ارتباط و وحدتی تولید

میکندو هر قدر بروسعت این ارتباط ووحدت افزوده میشود دایرهحیات خانوادگی نیزوسیع‌تر میگردد. زن دراین‌میان وظیفه‌خاصی پیدامیکندو برای‌اینکه‌اوضاع حیات‌خانوادگی‌رابا احوال‌حیات‌عمومی‌واجتماعی منطبق سازد وخانواده که برازنده این عصرو زمان باشد بوجود آورد مجبوراست تمام قوای مکنونه در وجود خویشتن را بکار اندازد و شایستگی و لیاقت خودرا اثبات کند: در آن موقع است که بدون دغدغه میتوانیم عنوان عالی مدیر خانواده و مادر رابروی اطلاق کنیم. ژولیا واردهاو هنگامی که‌در بستر بیماری بسر می‌برد وشاهباز مرك برفراز سرش بال و پرمیزد باطرافیان ودوستان‌خود چنین گفت: «نهضت بزرك ومهم بانوان نویدفتح و بشارت بمامیدهد و بسیاری از مشکلات زنا شوئی را که تا کنون عایق آسایش ونیکبختی خانواده‌ها بود مرتفع میسازد. من روز های عمر خویش را درکسب علم ومعرفت گذرانیده‌ام: نویسندگی ومطالعه‌را حرفه خود قرارداده ام و بسیاری اشخاص آثار فکری‌مرا خوانده‌اند: بسیاری‌اشخاص برای‌استماع خطابه‌های من بریکدیگرسبقت جسته اند: کمتر زنی باندازه من بی نیاز از توجه بامور خانوادگی بوده و با وجود این بزرگترین تأثر و تأسف‌من در تمام دوران زندگانی گذشته این بوده است که در تشکیل وایجاد خانواده‌شرکت نکرده‌وزیربار‌این مسئولیت‌نرفته ام. ازاین لحاظ زندگانی خود را ناقص میدانم بنظر من زن کامل کسی است که بتواندازمحیطی کوچك وتیره بهشتی واقعی‌بوجود آورد وخویشتن راروح وحیات این بهشت قرار دهد.»

انتظام حیات خانوادگی هنور بکمال نرسیده است ولی آثاری از گوشه و کنار دیده میشود که بمانوید تکامل در این قسمت میدهد. امروز برای قسمت اعظم بانوان امور خانه دارای بمنزله باری سنگین است که خود را ناگزیر از تحمل آن میدانند وبا بیمیلی و اکراه از آن استقبال میکنند. علت واقعی این اکراه و بی میلی فقدان تجربه و انتظام در امور خانوادگی است. برای اثبات این مدعا مثلی بزنیم: بنظر بسیاری از ما آشپزی در ردیف امور خسته کننده و پست و ناچیز شمرده میشود. با وجود این وجود یك نفر آشپز خوب برای تغذیه جسم ما همان اهمیتی را دارد که مابرای معلمین و آموزگاران ازلحاظ تربیت و تغذیه روحی قائلیم. صحت، شادمانی نشاط، و حرارت مادرکار با نوع و طرز غذای ما رابطه‌ای قطعی و مستقیم دارد: باوجود این ما تحت تأثیر معتقدات و طرز فکر ناقص قدیم در اجتماع خود نه حقی برای کسانیکه عهده‌دار این قسمت از امور زندگانی ما هستند قایلیم و نه قایل بودن بچنین حقی را لازم میدانیم. برای چه؟ تا آنجا که نگارنده تجربه کرده ام هنوز ما تأثیر و اهمیت تغذیه را آنگونه که بایددرزندگانی تشخیص نداده ایم. یکی از بزرگترین خدماتی که زن میتواند انجام دهد باید در قلمرو تغذیه باشد.

میخواهم قدری راجع باین موضوع که در نظر بسیاری کوچك ناچیز و پیش پا افتاده است گفتگو کنم. قسمت اعظم مشکلات زندگانی کنونی ما مستقیماً مولود بدی طرز تغذیه میباشد. شاید این مثال را زیاد شنیده‌ایم که میگویند بمن بگو چه کتابی میخوانی تا بتو بگویم که هستی. بنظر من اصلی تر از این نیز وجود دارد: نگارنده اگر بخواهم ماهیت مزاج کسی را آنگونه که هست

پی‌ببرم طرز تغذیه او را در نظر میگیرم . بمن بگو چه میخوری تا بتو بگویم چه هستی باید خواه وناخواه باین موضوع توجه کنیم که انسانی ساخته شدهٔ غذائی است که میخورد ما نان و گوشت و سبزی و سایر چیزهائی که میخوریم نیستیم ولی ترکیبی میباشیم ازمجموع این خوراکهای گوناگون. طرز فکر ما ، میزان حرارت و نشاط ، روح ابداع وابتکارما ، دقت وتحمل و بردباری ما و بالنتیجه تمام کارهای مهم وغیره مهم ما ارتباطی خاص با نوع و طرز تهیه غذای ما و میل و اشتهـای ما نسبت بغذا دارد .

درزندگانی عمومی وخصوصی ما دقایق ونکات زیادی وجوددارد که صحت این مدعا را اثبات میکند. شکست ما در بسیاری از امور زندگانی نتیجهٔ بدی گوارشی است که در اثر بدی غذا مبتلا شده ایم . ناپلئون دردو مورد ازمتفقین شکست خورد ونتوانست نقشه خود را اجرا کند ودر هر دونوبت بواسطه نامناسب بودن غذا مبتلا به سوء هضم شده بود . عده ای محققین دقیق علت عدم کامیابی سیاستمداران را در موقعی که برای استقرار صلح در ژنو گردآمده بودند بدی غذای آنهـا میدانند . ترشیدگی معده حالت هیجان و عصبانیتی در عده ای از آنها بوجود آورده و آنها را از هر گونه توافق نظری باز میداشت . در زندگانی عادی خود دقت کنیم: روح و فکر و نظرما در پیرامون زندگانی گاهگاهی در معرض تغییر و تحولی شگفت انگیز واقع میشود ، گاه چنان حرارت و نشاطی داریم که در تمام مظاهر زندگانی وسیله و علتی برای شادمان بودن و نیکبخت زیستن مییابیم : بهمه چیز با نظر نیک بینی نگاه میکنیم : از کار و سعی و فعالیّت خسته نمیشویم: افق زندگانی را روشن و بدون لکه می بینیم و زمانی چنان غم و اندوه و یاس بر وجود ما مستولی میشود

که‌جهان را سراسر ظلمتکده و ماتم سرا تصور میکنیم بهرطرف مینگریم: جز سیاهی بدی و زیانکاری چیزی بنظر ما نمیرسد: نسبت بهمه چیز ترس وتردید داریم: حوصله وجرأت اقدام بکارازما سلب میشود : جهان زندگانی را با همه وسعت بر خود تنگ و تاریك می بینیم و احیاناً سعی میکنیم‌علت این تحول را در خارج از دایرهٔ زندگانی مادی‌خود بجوئیم. ما برای تعبیر و توجیه آن فلسفه میبافیم و علتها می تراشیم درصورتیکه بنظر من علت آن ساده و واضح است. به نوع غذای خود وطرز تهیه و اشتها ومیل خویشتن درغذا خوردن بنگریم علت این تغییر و تحول راخواهیم یافت . هنگامی که میشنویم فلان طبیب‌مدعی است که میتواند با تغییرنوع غذا درطرز فکر، اخلاق وعادات اشخاص تغییراتی بوجودآورد شایدبنظر تردید دراین ادعا بنگریم. ولی‌چون‌بنظر آوریم که جسم‌انسانی از آنچه‌بعنوان غذا تناول‌میکند ساخته شده است نا گزیز باین نتیجه میرسیم‌که با تغییر نوع غذا موجودیت ما تغییر میکند و اخلاق و عادات و طرز فکر ما در قبال زندگانی عوض میشود .

متأسفانه‌موضوع تغذیه در غالب خانواده‌ها در درجهٔ دوم بلکه‌سوم اهمیت واقع است صدها و هزارها دوشیزگان امریکائی قدم در میدان زندگانی خانوادگی میگذارند ووارد مرحله زناشوئی میگردند بدون اینکه اهمیت تغذیه را در زندگانی‌درك کرده باشند و بدانند نوع غذا و کیفیت تهیه آن چه تأثیری درسر نوشت حیات خانوادگی آنها دارد. خانواده اغنیاو ثروتمند از این لحاظ مزیتی بر خانواده مساکین وفقرا ندارد. در

اینجا سر نوشت تغذیه خانواده بدست آشپزی است که با همه تبحر درفن طبخ از تأثیر مستقیم غذا درساختمان جسمی و روحی غافل است: کد بانو خانه کوچکترین توجهی باین موضوع ندارد: رسیدگی بامور طباخی را مادون مقام خود میشمارد. نمیداند درمطبخ‌خانه اوچه میگزرد انتخاب غذا از لحاظ علمی یکی از مسائلی است که دنیای ما هنوز باهمیت آن توجهی ننموده و این، موضوع تأثیر فوق‌العاده نا مطلوبی در اوضاع و احوال اطفال و کودکان‌دارد موضوع تغذیه فقط عبارت از سیر کردن شکم نیست بلکه شرط اعظم مناسب بودن و مفید بودن غذا است و تشخیص این‌موضوع نیز از وظایف‌حتمی والزام آور بانوان است. متأسفانه قسمتی از بانوان‌امریکائی بجای عطف توجه عاجل‌بمسائل‌مهم‌بهداری که موضوع تغذیه‌در رأس آنها واقع شده فکرخود را متوجه مسائلی میکنندکه نسبتاً جنبه تجملی دارد. دکتر ماری‌گرین میگوید:« بانوی زیبائی ازخانواده های اغنیا با من آشنا بود که از لحاظ فهم و دانش و هوش و ادراك بر بسیاری از بانوان مزیت داشت: این خانم‌غالباً مباهات میکرد که در سی‌و یك کلوب‌عضویت دارد: آثار امرسون‌برونیك وانشتین‌را مطالعه کرده در فلسفه تولستوی مانند یکنفر محقق تبحرحاصل نموده و زبان فرانسه و آلمانی را بخوبی حرف میزنند با وجود این‌همه فضل و دانش کوچکترین اطلاعی از بزرگترین احتیاجات خانوادگی نداشت: با مسائل مربوط به بهداشت خانوادگی بکلی بیگانه بود اقتصاد و صرفه جوئی برای او معنی و مفهوم نداشت. با وجود همه اینها در رأس یك خانواده قرار داشت و کدبانوی آن شمرده‌میشد، با این ترتیب نباید تعجب کنیم‌وقتی که می‌بینیم

اطفال این خانواده‌ها در اثرسوء تغذیه وفقدان حفظ الصحه ناتوان، رنجور وضعیف بارآمده وفاقد صحت وعزم و نشاط هستند. چقدر باعث تعجب است که با همه ترقیات دنیای کنونی وباهمه پیشرفتهائی که درعلوم واختراعات حاصل شده هنوز مهمترین وساده ترین قضایای زندگانی لاینحل مانده و کوششی بعمل نیامده که آنرا بر روی موازین علمی قرار دهند. بنظر نگارنده اگر روزی این قضیه یعنی موضوع تغذیه آنگونه که باید حل شود دنیای دیگری خواهیم داشت که افراد آن از هر حیث با افراد کنونی جامعه بشری متفاوت خواهند بود ما لزوم علم و دانش را برای بانوان انکار نمیکنیم: در فصل مخصوص درهمین کتاب راجع باهمیت تربیت دوشیزگان تاآنجا که ممکن بوده سخن رانده‌ایم ولی میخواهیم بگوئیم نتیجه ای که گروه بیشمار بانوان ازدرس ومدرسه باید بگیرند اینست که بهتر از پیش بوظایف خود که در دور محور حیات خانوادگی دور میزند آشنا گردند: سطح حیات خانوادگی را ازآنچه هست بالاتر ببرند بالمآل وسائل تعالی و ترقی هیئت اجتماع رافراهم سازند.

قبل از این اشاره کرده‌ایم وباز تکرار میکنیم: همانگونه که برای تعلیم دادن علوم و فنون مختلف به محصلین و دانش‌آموزان دقت بخرج میدهیم، همان گونه که سعی میکنیم بنیان هر یك از رشته های علوم را بر روی اساس قوانین و قواعد علمی استوارسازیم و همان اندازه که سعی میکنیم تمام مسائل را از نظر اصول علمی بنگریم و این اصول را در هر مورد مقیاس کلی قرار دهیم همان اندازه باید سعی کنیم اصول زندگانی را تحت قواعد علمی تنظیم کنیم و این علم را مانند سایر علوم بدوشیزگان و جوانان یاد بدهیم و آنها را برای زندگانی کردن و بالا بردن سطح زندگانی خانوادگی مهیا سازیم. گروه بیشمار دوشیزگان که هر روزه در

هر نقطه کشور مبادرت بازدواج میکنند و زیر بارچنین مسئولیتی میروند از عظمت این اقدام چقدر اطلاع دارند ؟ زندگانی خانوادگی را با چه نظر مینگرند ؟ از خانه داری ، از اصول تغذیه ، از بهداشت خانوادگی که حیات آینده اطفال و نوزادان مربوط بانها است چه میدانند ؟ آموزشگاههای ، برای روشن ساختن این حقایق و متوجه ساختن دوشیزگان باهمیّت آنها چه اقدامی بعمل آورده اند ؟ تا چه اندازه باین اصل معتقدند که علم زندگانی را مانندسایر علوم به دوشیزگان بایدیاد دادو آنهارا برای اینکه کدبانوی خوب ومادر خوبی بشوندمجهز ساخت ؟ برای یاد دادن فنون‌مختلفه به محصلین کوشش زیادی میکنیم با وجود این اگرتمام دانش‌آموزان بکنه حقایق‌مربوط باین علوم‌وفنون‌نیز‌برسند تأثیر زیادی در اوضاع اجتماعی‌ما ندارد زیرا متخصصین‌ما احتیاجات ما را در اینموردمرتفع میسازند ولی اگرتمام‌دوشیزگان کلیه‌اصول‌مربوط بزوجیت و مادری و کدبانوئی را ندانند اساس خانوادگی‌آنها بر روی شن وریك بناشده و پیوسته خطر ویرانی آنرا تهدید میکند و هیئت جامعه را متزلزل میسازد .

زن در دنیای نو باید باتمام معنی کدبانوی خانه و مدیر خانواده باشد : با فهم اهمیت و حقیقت وظایف خویش صلاحیت زوجیت و مادری راکاملا و بتمام معنی تحصیل کند : کلیه امور مربوط بخود را با انتظام‌کامل و با دقت نظر واصابت رأی‌انجام دهد وخانواده ای تأسیس کندکه ازآسیب‌زوال وفناایمن‌باشد : سطح‌زندگانی‌مادی ومعنوی‌نسل‌آینده را با تعلیم‌وتربیت متناسب و با رعایت‌اصول بهداشت و دقت در طرزتغذیه

بالا تر برد و کاخ سعادت‌وعظمت‌ اینندگان را بروی اساسی متین ومستحکم استوار سازد.

چه بسیاری خانواده هائیکه بواسطه عدم توجه کدبانوی خانه بامورمربوطهٔبخانه دارای و بی اطلاعی آنهااز اصول نامبرده درنهایت‌سختی وصعوبت زندگی میکنند. اینگونه‌بانوان‌یا بواسطه بی علاقگی‌نسبت بوظایف خانوادگی ویا درائر سوء تعبیراین وظایف جهنمی‌ساختگی بوجودآورده و محیط نا مناسبی برای تربیت نسل آینده ایجاد کرده اند. از طرف دیگر علوم و مخترعاتی که زینت بخش تمدن وسیع جهان کنونی گردیده هنوز بدرون خانوادها آنگونه که باید راه نیافته و اگر مثلا اوضاع و احوال مطبخ های خانواده ها را با سایر مؤسسات و تشکیلات زندگانی بسنجیم متوجه خواهیم شد که‌در اساس آسپزی و طباخی و تهیه غذا نسبت به‌یك صد سال گذشته تغییرات و ترقیات زیادی نصیب خانواده ها نشده است. ما اسب و قاطر و الاغ را که وسیله مسافرت قرون و سطی بود مبدل به اتوموبیل و طیاره کردیم، چراغ های نفتی و روغنی را درمقابل لامهای نورانی الکتریك بدور افکندیم، برای تسهیل روابط بین جمعیت های بشری تلفون وتلکراف و رادیو بوجود آوردیم، ولی در قلمرو خانواده چه تغییر و تحول اساسی‌بوجودآوردیم؟برای اینکه اساس زندگانی داخلی و خانوادگی ما بر روی اصول بهداری‌استوار گردد و گریبان نسل بشری ازچنگال اینهمه مشکلات‌داخلی‌رهاشود چه وسائلی‌برانگیختیم ؟ برای حل موضوع‌تغذیه که‌ازلحاظ بهداری‌بزرگترین مشکلات‌حیات‌خانوادگی استچه قدمی‌برداشتیم؟بالاخره‌آیا میتوانیم ادعا کنیم که بین‌اوضاع داخلی و صحی

و طرز تغذیه ما با سایر مظاهر زندگانی ما هم آهنگی و توافق بر قرار است؟ هر قدرهم دراین قسمت خوش بین باشیم نمیتوانیم چنین ادعائی کنیم.

دکتر گرین میگوید«اوضاع زندگانی خانوادگی واصول خانواده باندازه سایر شعب حیات عمومی و تشکیلات اجتماعی ماپیشرفت نکرده و راه کمال نپیموده است: در خانواده ها هنوز اصول صحی و بهداری آنگونه که باید رعایت نمیشود: طرز تغذیه ما رضایت بخش نیست: غذاهای ما طوری است که نمیتواند صحت مزاج ماراتأمین کند: هنوزسوء هاضمه که نتیجه سوء تغذیه است هزاران خانواده رادرهر گوشه بسوی نیستی سوق میدهد. این همه بیماری و ناتوانی مستقیماً مولود عدم تکامل خانواده است اصول حیات کنونی لزوم قطعی تجدید نظر در اساس خانواده را ایجاب میکند باید برروی خزانه‌های این اساس فرسوده کاخ باعظمت واستواری بوجود آوریم که نسل‌های آینده در آن امنیتی تواند دید. همانگونه که سایرشعب زندگانی را با اصول و موازین علمی منطبق ساخته ایم باید خانواده را نیز مطابق اصول علمی احیاء کنیم. این وظیفه ایست که تمام مربیان وآموزگاران و علمای اجتماع از یکسو و مادران از سوی دیگر بر عهده دارند.

پایان